32-54

اللهم ارنا الحق حقا وارزقنا اتباعه

تحقیق الحق

در مطبع احمدی حلیۂ انطباع در بر گرفت ۱۳۰۱ھ

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلقنا ثم بدا ناصرا لنا سویا * واکرم من کان من عباده تقیا * والصلوة والسلام علی رسوله محمد الذی
بعث الینا مصدقا نبیا * وقد کان بنا حفیا * وعلی آله واصحابه الذین جاهدوا من کان شر مکانا واسوء ندیا * وکانوا
واعدوا باس من کان رجال البدع جثیا * اما بعد میگوید عبد مسکین محمد شمس الدین العثمانی القنوجی که رساله یکی
از ذراری وافراخ شیخ بدایونی بدین آئین مسماة بتحقیق الیقین بدیدم مصنف آن ببازی اطفال اگرچه در ابطال
کلمة الحق کوشیده لیکن بمراد خود نرسیده اصحوکه صبیان و خائب و خاسر گردیده — وحاشا که بسمع تقبیح و تحریر
و تیسیر عنوان نزار کشیم لائق التفات عالم تحریر فاضل بی نظیر علامه علوم فهامه فهوم لسان المتکلمین حجة المناظرین
فخر اماجد مدققین شهرتا کابر محققین اعلم علماء متبحرین جامع علوم متقدمین و متاخرین مجتهد زمان فرید اوان بدر دودمان
هاشمیه عمده خاندان فاطمیه نواب عالیجاه امیر الملک مولانا سید محمد صدیق حسن خان صاحب بهادر دریه
اکلیل دولت زاهره غره جبین جاه و شان باهره علیة الذات جمیلة الصفات تاج النساء فی العالمین سلالة الملوک و
السلاطین متصفه بصفت کمال تجویز حجاب جهان جلال جناب نواب شاهجهان بیگم صاحبه رئیسه بهوپال لازالت اعلام
دولتها منتسبة التنویر * ودام رفعها منتظمة السطور وما برحت الالسن بالثناء علیها ناطقة والقلوب علی الطاعة عندها
متطابقة باشد خاکسار با انکسار که با ادانی تلامذه و خدام حضرت او دم مساوات نتوانند زد محض بنا بر اعلاء
کلمة الحق وطرد باطل زاهق متصدی رد آن گردیده ودرین رساله موسومه به **تحقیق الحق** باثبات کلمه حق
ابطال سخنهای باطله جا بجا به مطلق پرداخته والله ولی التوفیق * میبدء از متن التحقیق **قوله** صفحه ۲ در مقام
عبارتی چند از علمای دین نقل مے آید تا واضح گردد که تخصیص کره هندوستان محض بنا بر ابهام و تقلید عوام می نماید

اقول منشاء این مقال جهل است و نه امثی از تفصیل این اجمال آنکه در هندوستان بعض بنا بر التزام مکان و تجا
منافی شیوع آن در غیر هندوستان نیست چنانکه قول پیغمبر رسول الله منافی قول به رسالت دیگران نبود لهذا اصولیین گفته اند
تخصیص الحکم باسم الشی لا یفید نفی الحکم عما عداه ــ و در هند اشتهار مجلس میلاد بهیئت مجموعه مسطوره کلمة الحق در غیر هندوستان
ممنوع است ــ و عبارات مورده دفیه شیوع همچو مجلس نیست ــ و عبارت کلمة الحق در مقام نیست ــ ازین واد است آنچه در
خواص و عوام هندوستان شایع است که در ماه ربیع الاول بزم ولادت سید کائنات بطمطراق و زرق و برق تمام می آرایند
و درین تقریب بزم اغنیا از شیر و فقرا از ساگ و بینا کت رقاع نوشته و مردم فرستاده می طلبند و یکی را از جرگه روضه خوانان بر
منبر رفیع الشان نشانده در رسائل موضوعه و کتب مولد که حاوی روایات رطب و یابس جامع اشتات غث و سمین می باشند
از زبانش گوش میکنند الخ قوله صفحه این قولیست عظیم و کذبیست جسیم شیخ عبد الحق و ملا علی قاری الخ اقول این همه از جهل مرکب
ناشی و کذب آراسته است و فقهای معتمدین از متقدمین امثال ابوحنیفه و مالک و شافعی و احمد معدود و اند و از متاخرین امثال طحاوی و
کرخی ــ و در محدثین معتمدین از متقدمین امثال حاکم و بخاری و مسلم و ابوداؤد و ترمذی معدود و اند ــ و از متاخرین امثال حاکم و
بیهقی و خطیب بغدادی و ابونعیم اصبهانی ــ باقی امثال شیخ دهلوی و علی قاری و سیوطی و شامی و حلبی و سخاوی و ابن حجر مکی
نه در فقها معدود و اند و نه در محدثین معتمدین ــ چه جای آنکه در مؤلفات ابن رجب ــ و محمد شیرازی و ترکمانی ــ و جبری ــ و عمدا
و سلیمان برسوی ــ و برزنجی ــ و ناصحی ــ و سوآی ــ و ابن حجر ــ و دمیاطی ــ و نقلی ــ و عراقی ــ و ابوالصفا ــ و عسقلانی ــ
و لولوی ــ و بکری که ایشان را از زمرهٔ مجوزین مجلس میلاد شمرده اند تجویز این مجلس نیافته ام تصحیح نقل بر ذمه ناقل است و
الکتاب علوم سیما از کسی و استناد حدیث از وی یا ذکر قول کسی برای الزام و اسکات مخالفین شرعا و عرفا موجب التزام
صحت هر قول وی کیف ما اتفق نباشد و خلاف تلامذه به اساتذه در بسیاری از مسائل عقلیه و نقلیه و اصلیه و فرعیه متعارف و
شایع است و نزد اهل علم مستنکر نیست پس پیش نمودن فتوای صدر دهلوی بیکار است قوله صفحه از ینمقام با قرار ثابت
که هیچ یکی بالاجمال داخل ماذونات شرعیه باشد که خصوص آن بصراحت از قول و فعل شارع بهیئت کذائیه ماثور نه باشد و نه از
صحابه کرام مروی باشد در ضلالت داخل شدن نمی تواند الخ اقول داخل در ماذونات شرعیه بالاجمال چیزیست که از افراد
عام شرعی غیر امر توفیقی باشد یا بالخصوص یا از و غیر کتاب و سنت یا اجماع استنباط شده بود و عمل مولد و امثال آن ازان
جنس نیست ــ و قول صاحب مجمع البحار در اوقات لائق تسلیم است که مامور به بودن اظهار سرور و عید در ماه ربیع الاول
هر سال ثابت گردد و غیر ذالک ــ و صاحب حل آنکه بفضیلت شهر ربیع الاول و اولویت زیادت اعمال زاکیات دران
قائل است لیکن این جمله را آنچه بیکلیه بفضل شهر و اولویت زیادت اعمال زاکیات ما نه جد ... و دیگر عبارات مروج
اگر تسلیم کرده آید نمی چون احتمال که شرع ... آن نارائی ... شد ... اطلاق محمول بر معنی
خالصه الاستعمال باشد و خال استعمال بدعت در زمره ... مناوی در شرح جامع صغیر گفته ــ ان البدعه فلبست علی

ما تشهد الشرع بحسنه ـ و ابن اثیر در نهایه فرموده و البدع اکثر ما یستعمل عرفا فی الذم ـ و سیوطی در مصباح الزجاجه نوشته و اکثر ما یستعمل البدعة عرفا فی الذم ـ و اینقدر مسلم ست که ما لم یکن بخصوصه فی عهده صلعم صریحا منقسم به احکام خمسه است لیکن معنی شرعی بودن آن از برای بدعت ممنوع ست پس اطلاق بدعت بمعنی شرعی برانچه مباح و مستحب و واجب ست صحیح نباشد و اما باعتبار معنی لغوی لاباس به است ـ و مقابل سنت بودن بدعت مسلم ست لیکن حصر سنت درینجا در قول و فعل و تقریر صریحا ممنوع است بلکه مراد از سنت درینجا طریقه مسلوکه فی الدین ست ـ و مستحسنات ائمه دین که امامت و اجتهاد ایشان مسلم ست حکم ضلالت کسی لازم نمیگرداند بلکه الزام این حکم به نسبت مستحسنات کسی ست که امامت و اجتهاد او مسلم نیست و بدون آوا ست دلیل که در حقیقت دلیل ست متصدی تجویز محدثات و مستحسنات محکوم علیها به ضلالت لزوما در بند و بات شریعت داخل نیست و موافق قواعد عامه شریعت نه ـ و بدعت در عرف شرع عبارت از امر محدث فی الدین ست که از برای آن اصلی مجوز در شرع نباشد و انچه از برای آن اصلی مجوز در شرع است بدعت نیست و بدعت بمعنی معارض و مصادم سنت باشد یا نباشد مذموم ست ـ ابن حجر در فتح الباری گفته که در عرف شرع بدعت محدثی ست که از برای آن اصلی مدلول علیه شرع نباشد و انچه برای آن چنین اصل ست بدعت نبود پس بدعت در عرف شرع مذموم ست بخلاف لغت ـ و مینی ابن حنفی در شرح اربعین نیز همچنین گفته ـ عبارت هر دو در صفحه ۲ کلمة الحق مذکور ـ و عینی در عمدة القاری نوشته ـ والمراد بها ای بالمحدثة ما احدث و لیس له اصل فی الشرع و یسمی فی عرف الشرع بدعة و ما کان له اصل یدل علیه الشرع فلیس ببدعة ـ **قوله** صفحه ۹ منشای این دعاوی همان کج فهمی قوال کاذب ست الخ **اقول** سلامت و استقامت فهم را کج فهمی خیال نمودن عکس بینی ست از مستی شراب قهر الٰهی ـ ایجاد وضع و هیئت خاص در صوم و صلوة و تلاوت قرآن مجید و امثال ذلک بی شک تغییر حدود معینه شریعت ست ـ و تمسک به تنبیه السفیه رانکه بدعت حسنه در عبادات بدنیه محضه نیز یافته می شود درست نیست کما لا یخفی ـ و انچه صاحب تنبیه السفیه در رجوم الشیاطین گفته نص ست در انچه کلمة الحق به آن ناطق ست ـ عبارت رجوم الشیاطین اینست ـ امام حجة الاسلام غزالی در احیا و دیگر کتب خود بعد تقریر طویل ثابت کرده که هر بدعتی در عبادات بدنیه محضه مثل صوم و صلوة و غسل و طهارت نو پیدا نمایند همه سیئه است بدعت مباحه منحصر در عادات ست مثل نخیتن پلاؤ در شادی و مانند آن و در عبادات مالیه بنای مدارس و خانقاهات ـ اما در عبادات بدنیه محضه پس بدعت نمی باشد مگر بدعت سیئه و غسل در نوروز نیست الا بدنیه محضه ـ **قوله** صفحه ۱۰ الله الله این چه حماقت و چه سفاهت الخ **اقول** سبحان الله این چه رزالت و جهالت ست که اشعاری و تصریحی را افترا می نماید بجا در کلمة الحق اشعار و تصریح ست که هزاران هزار محققین و فقهاے محدثین از عهد صحابه کرام بر بسیاری از امور با وجود اطلاق بدعت حکم استحسان فرموده اند الی آخر ما قال ـ آری بدعت در اطلاق بدعت بر چیزی با حکم استحسان آن از بعض اهل علم بمعنی شرعی نیست بدلالت قرینه استحسان و همچنین در محل تقسیم بحث در معنی شرعی ست ـ و حمل بدعت بر بدعت سیئه در کلیه کل بدعة ضلالة تخصیص بلا مخصص است

وتقیید بدون دلیل مقید قوله صفحه ۱۰ اولا ملهم شدن شیخ تنها در هزار دوم الخ اقول معلوم گشت الحق آنکه تخصیص وتقیید بدعت
به سیئه درین کلیه باطل ناشی از سوء ظن است بلکه بدعت درین کلیه مطلق است مقید نیست و بعض امور محدثه که بالاجماع مباح
است قبح آن معارض است با دلائل دیگر مخصص آن لیس اباحت آن از السنة عند متقدم و متأخر مسلم است بلکه از تعارض دلیلین تساقط
قبح وحسن مباح لا اصل شده اند لیس تنها حضرت مجدد در هزار دوم با کثرت اهل بدعت درین هزار اشاعت این قسمت متنبه گردید
و لیس او دیگران موفق باوراک آن نشده اند لیس ملهم شدن حضرت مجدد به رد تقسیم بدعت بمعنی حصر او اهل التقسیم مبطل تقسیم بدون
این الهام ثابت گردیده باقی استحسان امور یکه بهیئت مخصوصه کنند اگر از کتاب و سنت مخصوص نیست نه دلیلی دیگر از ادله
شرع مفید حسن آن موجود و صریح خطا است ضرور نیست که کسیکه از غیر انبیا بامری حق متنبه و ملهم گردد به همه امور حقه متنبه
و ملهم گردد عصمت از خطا نصیب انبیا است لیس سب ثبوت سنیت فی سبابه باتفاق احادیث و آثار متواتره اجماع ائمه
اربعه و صاحبین و جمیع فقها و محدثین اهل علم را معلوم است و قائل حرمت و عدم سنیت آن در حقیقت فقیه نیست قوله صفحه ۱۱
این ادعا غلط محض است قال رسول الله صلعم من ابتدع بدعة ضلالة لا یرضاها الله و رسوله الخ اقول اولا ازذکر لفظ
ضلالة لا یرضاها الله و رسوله درین حدیث تخصیص و تقیید بدعت مقصود نیست بلکه مقصود بیان واقع است و مؤید این قول آنست
آنچه در روایتی دیگر ازابن ماجه ذکر این لفظ نیست چنانچه آمده من ابتدع بدعة فعمل بها کان علیه اوزار من عمل بها و دوم
حدیث مذکور لایق احتجاج نیست چه یک راوی آن مروان بن معاویه مدلس از ضعفا و مجهولین است و دیگر راوی
آن در جمیع طرق کثیر بن عبدالله نیز ضعیف است ابن العراق در تنزیه الشریعة گفته کثیر بن عبدالله بن عمر
بن عوف المزنی قال الشافعی رکن من ارکان الکذب وقال ابن حبان عن ابیه عن جده نسخة موضوعة و در
کاشف ذهبی مسطور است قال عن ابیه عن نافع وعنه القعنبی و جماعة واه قال ابوداود کذاب و در حاشیه کاشف
مذکور است قال یحیی کثیر ضعیف الحدیث وقال احمد منکر الحدیث لیس بشیء وقال ابوحاتم لیس بالمتین
وقال النسائی والدارقطنی متروک وقال ابوزرعة واهی الحدیث لیس بقوی باقی مجرد قول علی قاری
وابن طاهر وشیخ دهلوی بحجت نمی ارزد ودر مظاهر حق ترجمه عبارت سید است و از سباق و سیاق آن ظاهر که مراد این
از مخالف کتاب و سنت چیزیست که سندی برای آن از کتاب و سنت نباشد ملا نور محمد در شرح مشکوة
نوشته ما لیس منه ای من الدین الذی امرنا به او ما لیس من القرآن فهو رد ای مردود ای من حدث فی
دیننا شیئا لم یکن له فی القرآن ولا فی احادیث النبی علیه السلام قولا او فعلا صریحا او مستنبطا او لم یحکم بصحته الکتاب
کالاجماع والقیاس فهو بدعة لا یجوز قبوله وکاذرونی در شرح مشارق گفته ای من حدث فی الدین شیئا
لیس له اصل منصوص ولا فرع مقیس لعلة جامعة فهو قبیح مردود علیه ورد بهان در شرح مشارق نوشته

من احدث فی امرنا ہذا آن کسیکہ نو پیدا آورد در کار ما یعنی شرع ما لیس منہ فہو رد آنچیزیکہ نباشد از وپس او رد کردہ
شدہ است — و ازینجا معلوم میشود کہ جمیع امور محدثہ کہ نہ از قواعد شرع باشند آن مردود است زیراکہ معنی حدیث
آنست کہ ہرکہ اختراع نمود آنچیزیکہ گواہی نمیداد برای او اصلی از اصول شرع پس او مردود است و غیر
معمول بہ — و شنی — در شرح اربعین نووی نوشتہ — **قولہ** ما لیس منہ ای ما ینافیہ او لا یستند الی شیء من ادلتہ
الشرع — و برکوی در حاشیہ طریقہ محمدیہ نوشتہ ما لیس منہ ای ما لیس من جنس الدین بان لا یکون فی ضمنہ اذن من
الشارع کالصلاۃ المعروفۃ من الرغائب — و البرات — و القدر — و صلوۃ التسبیح بالجماعۃ و قراءۃ التسبیح و التہلیل بالاجر
— و اتخاذ الطعام للمیت فی الیوم الاول و بعد الاسبوع او سنۃ — او غیر ذلک — و در شرح جامع صغیر مسمی بسراج منیر
مرقوم است — ما لیس منہ ای ما لا یشہد لہ اصل من اصول من الکتاب — و السنۃ — و الاجماع — و القیاس — و در
شرح جامع صغیر مسمی بہ تیسیر مذکور است — ما لیس منہ ای رأیا لیس لہ فی الکتاب و السنۃ عاضد — و ابن حجر در
فتح الباری در شرح حدیث من احدث گفتہ — معناہ من اخترع من الدین ما لا یشہد لہ اصل من اصولہ فلا یلتفت الیہ
و شوکانی در نیل الاوطار نوشتہ — ہذا الحدیث من قواعد الدین لانہ مندرج تحتہ من الاحکام ما لا یاتی علیہ الحصر و ما اصرحہ
و ادلہ علی ابطال ما فعلہ الفقہاء من تقسیم البدع الی اقسام و تخصیص الرد ببعضہا بلا مخصص من عقل و لا نقل **قولہ** صفحہ [illegible]
جہالت صاحب رسالہ در کمال ترقی است الخ **اقول** علم را جہل خیال نمودن جہل مرکب است — [illegible] السنۃ
قیام شہر رمضان بہ المحدث و بدعت گفتن مجاز است از احیای سنت — و الکمال ارادۂ معنی لغوی بدعت درین
قول علاوہ برآن محل بحث معنی شرعی است کہ تقسیم آنرا مانند تقسیم اول بدو قسم فرمودہ — امانیدہ کہ بعد ہمین
عبارت منقولہ در کلمۃ الحق متصلا مذکور است — پس غرضیت درینست کہ از اول تعریف بدعت چنان کنند کہ در آن
ضرورت تقسیم نشود و بدعت علی الاطلاق ہا ضلالت صرف باشد یعنی بدعت آنست کہ بعد قرون ثلثہ کہ فاضلہ مشہود لہا بالخیر
بوجود آمدہ و اصلش از کتاب و سنت معلوم نشدہ و سند شی ثبوتش نپیوستہ خواہ بطریق صریح یا ملفوظ و خواہ مستنبط — و اہل الحق
گفتہ اند کہ منقسم بخمسہ و پنج بدعت لغوی است — علی قاری — در مرقاۃ گفتہ — و لتسمیۃ تجدید السنۃ بدعۃ علی ما قال ما
قال فی التراویح نعمت البدعۃ ہی ہذہ و امام رازی در نہایۃ العقول فرمودہ — و سالثا من ہذا ابدع التراویح قلنا
ان الرسول قد اقامہا بجماعۃ بالناس ثم ترکہا ذلک ما للطلین بہ انہ من الواجبات و لم یتیسر ہا ثم ان عمر رضی اللہ عنہ
احیاہا [illegible] فی زمانہ لزوال ذلک المحذور — و فاضل بوزبہان در ابطال الباطل گفتہ فقول عمر بدعۃ و نعمت البدعۃ
ارادہ بہ انہ لم تقرر [illegible] فی زمان رسول اللہ صلعم بہذا الانتہاء کونہا معمولۃ فی بعض الاوقات — و شیخ الاسلام ابن تیمیہ
— در منہاج السنۃ فرمودہ — [illegible] تسمیتہا بدعۃ تسمیۃ لغویۃ لا تسمیۃ شرعیۃ — و معین بن صفی — در شرح اربعین
نوشتہ و قول عمر نعمت البدعۃ اراد بہ بدعۃ لغویۃ — و شاہ کابلی در صواعق گفتہ و قول عمر نعمت البدعۃ فانما اراد بہا معناہا

واللغوی **قوله** صفحه ۱۱ درینجا چند امور ملاحظه باید نمود الخ **اقول** جواب امر اول آنکه در ما سبق بیان رخصت بیچ در بنجا
بیان عزیمت — و فرق درمیان رخصت و عزیمت ظاهر است و بر قول کسیکه قرون ثلثه را منحصر در قرن آنحضرت و قرن
شیخین انگشته قرون ثلثه متجاوز از زمان صحابه نباشد — و جواب امر دوم آنکه از بدعت و ضلالت نبودن اینجا اول
شارع بدان ثابت کدامی دعوی صاحب رساله هم مستنبط از نص نیست و نابود و نتوان شد — جواب امر سوم آنکه بعد
قوله مستنبط عبارت — یا در قرون ثلثه حادث گردیده و لیکن بلا نکیر مروج نشده — از قلم ناسخ متروک است و اعتبار
تحدید زمانی اگر لغو و مهمل است پس چنان لغو و مهمل که بسیاری از اهل علم مستندین ساختند قول بدایونی قائل آن و اگر
ایشان نیز تحدید گوید فمرحبا و شاباش — و فی عمدة القاری — للعینی — والبدع جمع بدعة — و قیل انها الشئ
لم یکن فی عهد رسول الله صلعم ولا فی زمن الصحابة — و فی المحیط المبتدع هو الذی یفعل ما لم یأمر الله و رسوله ما لم یفعله
الصحابة و فی المسئولات للامام الصفار دعاء الاستفتاح بدعة لم یرو عن النبی ولا عن الصحابة و فی رسالة علی المتقی ان الاول
الاجتماع للقراءة بالقرآن علی المیت بالتخصیص فی المقبرة او المسجد و البیت بدعة مذمومة لانه لم ینقل من الصحابة رضوان الله
تعالی عنهم اجمعین و فی مواهب القسطلانی لعبد ذکر اشیاء — و صاحبها بلا ریب مبتدع مستنبط فی افعاله و اقواله اشیاء لم یفعله النبی
ولا احد من الصحابة — و فی شرح المقاصد — ان البدعة المذمومة هو المحدث فی الدین من غیر ان یکون فی عهد الصحابة
والتابعین و لا دل علیه الدلیل الشرعی — و فی کشف اصول البزدوی — البدعة الامر المحدث فی الدین الذی لم یکن علیه الصحابة
والتابعون — و از عبارت شرح خود عبد القادر بدایونی استاد سهسوانی در صفحه ۱۴ سیف الاسلام مستند است باقی
اشتراط مزاحم کتاب و سنت در مذموم و ضلالت بودن بدعت مردود و لایق اعتبار نیست بدلیل اقوال سلف و خلف بدعت
مذموم بودن امور یکه مزاحم کتاب و سنت نیست — و عصمت الله سهارنپوری در حد الغنا نوشته فلا عبرة بما قیل انما البدعة
المحظورة المنهی عنها بدعة تزاحم سنة مأثورة و ما لم یکن کذا فلا باس به — و معین بن صفی — در شرح اربعین نوشته و
ما قیل المراد من البدعة بدعة و رد النهی عنها فمردود **قوله** صفحه ۱۲ ذکر قول این بعض و استناد بدان صاحب رساله راچه
مفید الخ **اقول** افاده آن ظاهر و عیان که حسب قول این بعض هر عاینکه مستحسن دلیل شرعی نیست داخل بدعات شرعیه
منکره و ضلالات است — و استحسان قاری و ملی و غیرهما برای این اشتغال چه سود ممکن است که از خود قول ایشان مردود —
و تجویز این اشتغال در مؤلفات عسقلانی یافته نمی شود و این اقرار لوی مظنون باشد **قوله** صفحه ۱۲ در کتاب سیرت شاه
هم که مستند اکابر صاحب رساله معروف و مشهور است مذکور و مسطور است الخ **اقول** از شهرت در عوام ثابت نمیشود
که و پیر مشایخ و صوفیه و علمای کرام بعلم و صلاح و تقوی ارادت و لقاهت ثقاهت ناقد باشند بدان که بسیار اقوال مشهوره بنام
احادیث است حال آنکه در حقیقت احادیث نیست بلکه معدود در موضوعات **قوله** صفحه ۱۵ درینجا سوال شد الله زائر اقرار داری
صاحب رساله باید دید که بنام مها دهم آه از زمان سطور این جمع بری عبارتی نقل نمود الخ **اقول** مقتضای حجر الاصر

بانیح است که لفظ الی قوله سجابی قال السیوطی بر آمده واین قول در حسن المقصد رساله سیوطی موجود قوله صفحه ۱۱
این کلام محل بحث است بچند وجوه الخ اقول این همه وجوه ناشی از عدم فهم مقصد کلمة الحق است چه مراد از مشروع
نمودن باری تعالی عبادات واعتقادات را مشروع نمودن اوست تعالی بکلام خود ویا بزبان رسول خود جمیع
عبادات واعتقادات را که برای عباد خود کافی دانسته اصولا وفروعا بهیئات واوضاع کلیه مکتوبات باشد یا نوافل
لهذا گفته اند که عبادات همه توقیفی است — وعمل مولد ظاهر است که از جنس عبادات آنکه حقتعالی آنرا مشروع فرموده نیست
پس احداث آن عینست مگر زیادت جزوی یا شرطی بر عبادات مشروعه مانند ذکر الله یا التصدق وغیرهما پس این زیادت
نسخ باشد ونسخ کتاب وسنت منصب شارع است از غیر شارع جائز نیست پس جواب چه اول آنکه صحابه کرام که با حداث
واستحسان خیری قائل شده اند در منشای آن وجوه محتمل است — از انجمله اطلاق محدث باعتبار معنی لغوی واستحسان
آن بدلیلی جز کتاب وسنت مانند اجماع وقیاس — واز انجمله اطلاق محدث بطور مجاز از احیای سنت بعد موت آن
واستحسان باعتبار ثبوت از سنت — واز انجمله اطلاق محدث بنا بر عدم اطلاع بر قول یا فعل یا تقریر او صلعم واستحسان
بعد وصول روایت قول یا فعل یا تقریر — وکسیکه خود احادیث را از زبان او صلعم شنیده این احادیث بنسبت
وی دلائل قطعیه است وظنیت آن بنسبت ماست پس وی نسخ قرآن ازین احادیث می تواند فهمید ومستحسنات مجمع علیها
بدلیل حجیت اجماع حکما از ان جنس است که حق تعالی آنرا مشروع گردانیده — وجواب چه ثانی آنکه زیادتیکه نزد
اصولیین نسخ است زیادت مبحوث عنها از همان جنس است چه زیادت جزوی یا شرطی چنانکه در واجبات منصوصات
نسخ است در مستحبات نیز نسخ باشد بوجه اتحاد دلیل وانتفای ما به الامتیاز زیرا که مطلق ازین عبادت دال است بر اجزا
مطلق این مستحبات برابر است که با زیادت باشد یا مجرد از ان وتقیید بجزو یا بشرط منافی اجزا مطلق است چه این
تقیید مقتضی عدم اجزا است بدون تقیید باین جزو یا شرط پس این تقیید رافع حکم شرعی باشد وآن اجزا افرادیست که مجرد
ازین تقیید است — وجواب چه ثالث آنکه ابطال بدعاتیکه از افراد کدام عام شرعی از کتاب وسنت نیست گو بعض اجزای
آن بدعات محل مطلقی باشد از آیت اکملت لکم دینکم بنا بت صحیح درست است چه آن بدعات تحت قواعد واصول شریعت
اصلا مندرج نیست ومراد از آیت مذکوره تکمیل واتمام دین از اصول احکام شریعت با صول واوضاع کلیه نوعیه وصنفیه جمیع
اعتقادات وعبادات مفروضه ومتطوعه که برای عباد کافی توان شد بوده پس تجویز زیادت تجویز نقصان دین باشد
وآن مستلزم عدم صدق او تعالی است وهو باطل قوله صفحه ۱۱ اسلامی توان گفت توقیر وتکریم حضرت نبی کریم [illegible]
لفظ مشروع الخ اقول مراد از توقیر وتکریم جلیست توقیر وتکریم عمومی یا توقیر وتکریم بطریق مشروع که ثابت از شارع
باشد مشروعیت توقیر وتکریم عموما ممنوع است ومشروعیت توقیر وتکریم بطریق مشروع مفید مدعای اهل البدع
نیست چه مشروعیت توقیر وتکریم مبحوث عنه اول النزاع است بالجمله این دلیل با مخدوش [illegible] دون مقدمات منتج مدعا

نیست — در نعت ذکر آنحضرت که در قرآن مجید شریف ثابت قبل از احداث و حدوث عمل مولد است پس این نعت
ذکر که با حداث عمل مولد متوهم غیر نعت مذکور قرآن باشد — و استنباط معنی از قول مولوی خرم علی بلهوری
اگر صحیح باشد در برابر صاحب کلمة الحق که متبع کتاب و سنت است پیش نمودن محض سفاهت است و قوله صفحه ۲۵ اگر از ائمه کرام
تصریح فرموده دادن الخ اقول منشای این اشتباه صرف نافهمی است تفصیل این مجمل گذشت احتیاج اعاده
آن نیست قوله صفحه ۲۶ مگر آنکه عامه اسمعیلیه که بر التزام امکان مقدوریت کذب و تعالی شانه عن ذلک الخ اقول
اگر عامه خصوص فرا مسئله مقدوریت امکان مقدوریت کذب شده اند چه مستبعد که مستندین اساتذه مقلدین بدایونی نیز مقر آن بوده اند
بلکه این اقرار را مذهب اشاعره الیق فرموده اند — فی شرح المواقف — لا شبهة فی ان عدم الوجوب بمعنی
الاستلزام خلفا و لا کذبا — لا یقال انه یستلزم جوازهما و هو ایضا محال لانا نقول استحالته ممنوعة کیف و هما من الممکنات التی شملها
قدرته تعالی — فی مسایرة ابن الهمام — و شرحه المسمی بالمسامرة اذ لا شک فی ان سلب القدرة عما ذکر من الظلم و السفه
و الکذب هو مذهب المعتزلة و اما ثبوتها ای القدرة علی ما ذکر ثم الامتناع عن متعلقها اختیارا فبمذهب ای فهو بمذهب الاشاعرة
الیق منه بمذهب المعتزلة — و لا یخفی ان هذا الالیق ادخل فی التنزیه ایضا — اذ لا شک فی ان الامتناع عنها ای عن المذکورات
من الظلم و السفه و الکذب من باب التنزیهات عما لا یلیق بجناب قدسه تعالی فیسبر بالبناء للمفعول ای یختبر العقل فی ان
ای الفصلین ابلغ فی التنزیه عن الفحشاء اهو القدرة علیه ای علی ما ذکر من الامور الثلثة مع الامتناع ای امتناعه تعالی عنه
مختارا لذلک الامتناع او الامتناع ای امتناعه عنه لعدم القدرة علیه فیجب القول بادخل القولین فی التنزیه و هو القول الالیق بمذهب
الاشاعرة — فی شرح المختصر للعضدی — الجواب الجواب عن الاول لا نسلم امتناع اظهار المعجزة علی ید الکاذب و الکذب علی الله
تعالی امتناعا عقلیا و ان کنا نجزم بعدمه لانهما من الممکنات و قدرته تعالی شاملة و فی حاشیته المنسوب للسید
قد یجاب بانا لا نسلم امتناع الکذب علی الله تعالی و امتناع اظهار المعجزة علی ید الکاذب امتناعا عقلیا لانهما من الممکنات
و قدرته شاملة قوله هر چند نافهمی صاحب رساله از ما سبق بخوبی عیان گردید اما در اینجا یکدو قول دیگر از علمای بنا
معتمدین و مستندین صاحب رساله باید شنید اقول تجویز حقیقه مزیادت را در تلبیه ماثوره بدلیل تقریر آنحضرت
صلعم و استحسان بعضی آثار صحابه — فی فتح القدیر اخرج الستة التلبیة المشهورة من حدیث ابن عمر و قال و کان ابن
عمر یزید فیها لبیک و سعدیک و الخیر بیدیک و الرغباء الیک و العمل و اخرجها مسلم من قول عمر الا انه و زیادة ابن مسعود اخرجها اسحق
بن راهویه فی مسنده فی حدیث طویل فی آخره و زاد ابن مسعود فی تلبیته فقال — لبیک عدد التراب ما سمعته
قبل ذلک و لا بعده — و اما زیادة ابی هریرة فالله اعلم به — و انما اخرج النسائی عنه قال کان من تلبیة رسول الله لبیک اله الخلق
لبیک رواه الحاکم و صححه و روی ابن سعد فی الطبقات عن مسلم بن ابی مسلم قال سمعت الحسن بن علی — یزید
— لبیک ذا النعماء و الفضل الحسن و نیز در فتح القدیر مذکور است اخرج ابو داود و ابن ماجه قال اهل رسول الله صلعم فذکر التلبیة

الشهرة - وقال والناس يزيدون لبيك ذا المعارج ونحوه والنبي صلعم يسمع فلا يقول لهم شيئا فقد صرح بتقريره عليه و با جلاله
- باقی قول صاحب هدایه - لان المقصود الثناء واظهار العبودية فلا يمنع من الزيادة عليه - استنباط از اختلاف
روایات است در خاص تلبیه عموم از ان مراد نیست انچه در درمختار از رملی شافعی وغیره منقول است و در غنیة المتملی مذکور
رای محض است بی دلیل و زیادت احکام منصوصات صریح کتاب و سنت از مجتهدین هست بقیاس و اجماع در حکم کتاب
یا سنت است - اما زیادت بدون قیاس شرعی لا یعبأ به و باطل - و علما گفته اند که تغییر در اقوال و اذکار ماثوره جائز
نیست - سیوطی - در اکلیل - به تفسیر فبدل الذين ظلموا قولا غير الذي قيل لهم - ذکر کرده قال الكيا الهراسي يدل
على انه لا يجوز تغيير الاقوال المنصوص عليها وانه يتعين اتباعها وقال الرازي يحتج به فيما ورد من التوقيف في الاذكار
والاقوال انه غير جائز تغييرها - و شیخ دهلوی در لمعات بشرح حدیث - ان رجلا عطس الى جنب ابن عمر فقال الحمد
لله على رسول الله وليس هكذا علمنا رسول الله ان نقول الحمد لله على كل حال - نوشته - فنبه على انه ينبغي في الذكر
والدعاء الاقتصار على الماثور من غير ان يزاد و ينقص فان الزيادة في مثله نقصان في الحقيقة كما لا يزاد في الاذان بعد التهليل
محمد رسول الله و امثال ذلک کثیر - و امام قرافی در فتاوی خود - نوشته - يكره الزيادة على الوارد لانه سوء ادب
- و نووی در اذکار نوشته - واما ما قاله بعض اصحابنا - و ابن ابی زید المالکی - من استحباب زيادة على ذلک وارحم
محمدا وآل محمد لا اصل لها وقد بالغ الامام ابو بكر بن العربي المالكي في كتابه شرح الترمذي - في انكار ذلک و تخطية
ابن ابی زید في ذلک و تجهيل فاعله - قال - لان النبي صلعم علمنا كيفية الصلوة فالزيادة على ذلک استقصار لقوله
واستدراک عليه صلعم - در ردالمحتار حاشیه درمختار مسطور است تنبيه في الاقتصار على ما ذكر من الوارد اشارة الى
انه لا يسن الاذان عند ادخال الميت في قبره كما هو المعتاد الآن - وقد صرح ابن حجر في فتاواه بانه بدعة - وقال من
ظن انه سنة قياسا على ندبهما للمولود الحاقا لخاتمة الامر بابتدائه فلم يصب اه - وقد صرح بعض علمائنا وغيرهم بكراهة المصافحة
المعتادة عقب الصلوة مع ان المصافحة سنة وما ذاک الا لكونها لم تؤثر في خصوص هذا الموضع فالمواظبة عليها توهم
العوام بانها سنة فيه - ولذا منعوا عن الاجتماع لصلوة الرغائب التي احدثها بعض المتعبدين لانها لم تؤثر على هذه
الكيفية في تلک الليالي المخصوصة وان كانت خيرا موضوعا قوله صفحه ۲۲ حضرت مجدد و نحو و امور مخصوصه زائده غیر ثابته
از کتاب و سنت را تجویز و استحسان نموده اند الخ اقول استحسان بعض امور از مجدد یا شخص یا از دیگری منقول نیست
بمقتضای دلیل مستند مجدد - و مجوزین ذکر خلفای راشدین در خطبه باجماع سکوتی صحابه تمسک کرده اند پس
این اجماع اگر ثابت و حجت باشد این قسم در حکم - باقی در صورت اعتقاد لزوم بی شک مکروه است در تحفه شرح
منهاج مرقوم است - وقع لابن عبد السلام انه افتى بان ذكر الصحابة والخلفاء والسلاطين بدعة غير محبوبة - افندی در
کتاب البدع والحوادث نوشته - ومن البدع المكروهة مدح السلاطين و ذكرهم قبله اي قبل الصعود على المنبر في الخطبة و

[illegible]

[illegible]

کذلک مدح الصحابة وذکرہم — ہکذا فی فتاوی ذخیرة السالکین **قوله** صفحه ۲۵ اولاً مجرد عدم ماثوریت از قول و فعل آنحضرت
صلعم دلیل ممانعت شدن نمیتوانند الخ **اقول** ہرگاه عمل از عبادات ہست و عبادت بودن چیزی بدون بیان
شارع متصور نیست — عدم ماثوریت از شارع در آن کافی از برای منع می تواند شد — ابن الحاج در مدخل
نوشته — العبادة ما قررہا الشرع الشریف وبینہا ومالم یقرره فلیس بعبادة — و استحسان چیزی باوجود اطلاق بدعت
بر آن از صحابه کرام اگر ثابت گردد ممکن ہست اطلاق بطور مجاز و استحسان بجہة ثبوت از سنت — و از روایت ابن
عمر در صلوة ضحی ہمین جواب ہست — و ابن الحاج معصوم نیست که ہر قولش محتمل خطا نباشد — بلکه ثابت ست که بسیاری از صحابه
کرام نزد ہم عدم ماثوریت را دلیل منع دانسته اند چنانچه در صحیحین و غیرہما در بارۂ تطوعات سفر از ابن عمر روایت ست لو کنت
مسبحا لاتممت صلوتی یا ابن اخی صحبت رسول الله صلعم حتی مضی لسبیله لم یزد علی رکعتین — ثم قال لقد کان لکم
فی رسول الله صلعم اسوة حسنة — و در مسند احمد نیز از ابن عمر روایت ست که بقول رفعکم ایدیکم بدعة ما زاد رسول الله صلعم
علی ہذا یعنی الصدر — و در جامع ترمذی — از عمارة بن رویبه مروی ہست که — بشر بن مروان یخطب فرفع یدیه فی الدعاء
فقال عمارة قبح الله ہاتین الیدین القصیرتین لقد رأیت رسول الله صلعم ما یزید علی ان یقول ہکذا و اشار ہشیم
بالسبابة — و در مسند احمد — از ابن عباس مروی ہست که از معاویه شنیده بوده لا استلم ہذین الرکنین لم یکن
رسول الله صلعم یستلمہما فقال معاویة لیس شیء من البیت مہجورا فقال ابن عباس لقد کان لکم فی رسول الله
صلعم اسوة حسنة فقال معاویة صدقت — و ہمچنین در مسند احمد انکار عثمان رضی الله عنه بر یعلی بن امیه بر استلام
رکن غربی مروی ہست — و نیز در مسند احمد مروی ہست که دعی عثمان بن ابی العاص الی الختان فابی ان
یجیب فقال انا کنا لا ناتی الختان علی عہد رسول الله صلعم ولا ندعی له — و در بحر رائق مذکور ہست یکره ان
یقال فی الاذان حی علی خیر العمل لانه لم یثبت عن النبی صلعم — و در غنیة المصلی مسطور ہست قال صاحب البدائع
انه ای الزیادة علی الثمان تکره لانه لم یرد عن النبی صلعم — در عالمگیریه مرقوم یکره الدعاء عند ختم القرآن بجماعة لان ہذا
لم ینقل عن النبی صلعم **قوله** صفحه ۲۶ ثانیاً این استدلال تمام نیست چرا که اکابر ائمه دین فقہا و مستندین صاحب رساله
و بسیاری از مسائل استحسان مستحسنات تحقیق فرموده اند باوجودیکه ثابت نیست که آنہا منقول از اصحاب کبار
و اہل بیت اطہار بوده اند الخ **اقول** این مستحسنات اگر از ان قسم ہست که در آن اجتہاد را مساغ ہست
و استحسان آن از اہل اجتہاد بقیاس اجماع پس قیاس و اجماع نزد فقہا خود دلیل شرعی ہست و الا استحسان
آن اعتماد را نشاید — استحسان و استحباب رجعت قہقری بعد طواف وداع لائق تسلیم نیست شیخ الاسلام
تقی الدین ابن تیمیه در مناسک فرموده — ولا یمشی القہقری بل یخرج کما یخرج الناس من المساجد عند الصلوة

متعلق دلیل دوم

متعلق دلیل سوم

رجعت قہقری بعد طواف وداع

و نووی — در ایضاح نوشته — و الادب الصحیح الذی جزم به جماعة من اصحابنا منهم — ابو عبد الله الحلیمی — و ابو الحسن الماوردی — و آخرون — انه یخرج و یولی ظهره الی الکعبة و لا یمشی قهقری کما یفعله کثیر من الناس قالوا بل المشی قهقری مکروه فانه لیس فیه سنة مرویة و لا اثر محکی و ما لا اصل له لا یعرج علیه — و قد جاء عن ابن عباس — و مجاهد رضی کراهیة قیام الرجل علی باب المسجد ناظرا الی الکعبة اذا اراد الانصراف الی وطنه بل یکون آخر عهده الطواف هذا هو الصواب و الله اعلم — و آنچه در حاشیه شامی از کشف النور نابلسی جواز وضع ستور و ثیاب منقول مردود است لایق اعتماد نیست و در همان حاشیه شامی سابق ازین مذکور است کره بعض الفقهاء وضع الستور و العمائم و الثیاب علی قبور الصالحین و الاولیاء — قال فی فتاوی الحجة و یکره الستور علی القبور — و شیخ الاسلام احمد بن عبد الحلیم در صراط مستقیم مردود — و من المحرمات العکوف عنده و سدانته و تعلیق الستور علیه کانه بیت الله الکعبة — و ابن القیم در اغاثة اللهفان گفته — فاذا قرر الشیطان عنده ان الاقسام علی الله و الدعاء ابلغ فی تعظیمه و احترامه و النجح فی قضاء الحاجة نقله الی الدرجة الاعلی من ذلک — و هی دعاءه نفسه من دون الله ثم الی درجة فوق ذلک و هی اتخاذه وثنا یعکف علیه و یوقد علیه القندیل و یعلق علیه الستور — و احمد بن علی افندی — در مجالس نوشته — و منها ای من مفاسد الزیارة — العکوف عندها و تعلیق الستور علیها — و قاضی شوکانی در در نضید نوشته — و کل عاقل یعلم ان زیادة الزخرفة للقبور و اسبال الستور الرائقة علیها و تسریجها و التانق فی تحسینها تاثیرا فی طبائع غالب العوام ینشأ عنه التعظیم و الاعتقادات الباطلة — و قول صاحب عین العلم بی دلیل محض است لیس بجوی نمی‌ارزد — و عدم نقل در آنچه مدار ثبوتش بر نقل است در حکم نقل عدم است — و علی قاری — در مرقاة نوشته — الاصل عدمه و قوله حتی یوجد دلیل وروده انتهی — و در هدایه مسطور است — و لیس فی الکسوف خطبة لانه لم ینقل — و نیز در آنست — و لا یقلب القوم اردیتهم لانه لم ینقل انه صلعم امرهم بذلک — باقی جواب صاحب فتح القدیر مقابل کسی است که منکر تسمیه بود بدین وجه که حضرت علی — و حضرت عثمان وضوی آنحضرت صلعم روایت کردند لیکن تسمیه را نقل نمودند با آنکه تسمیه آنحضرت بوجه دیگر ثابت است و حاصل جواب آنست که عدم نقل رجال مخصوصین خبر را نفی وجود آن چیز نمی‌کند در همان فتح القدیر است — فالمعلوم حینئذ انتفاء وجوب الستر للصلوة بالظاهر فلا یقدر علی اثبات تعلقه بالنجس حینئذ الا بنقل خطاب مخصوص فیه و لا نقل فیبقی علی النفی الاصلی لان نفی المدرک الشرعی یکفی لنفی الحکم الشرعی **قوله** صفحه ۲ این قول هم دلیل ممانعت نمی‌تواند شد چه هرگاه فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه الخ **اقول** فضیلت اجتماع برای مجالس اذکار شریفه از مضامین احادیث و یا از تصریح ائمه دین که امامت و اجتهاد ایشان مسلم کجا ثابت است — باقی از مشروعیت چنانکه هیئت مخصوصه آن از شارع بفعل و تقریر مبین و یا از اطلاق مشروعیت بعض حسنات عموم مشروعیت آن بهر هیئت در هر زمان

[illegible]

[illegible]

عدم دلالت مطلق بر مقید

وہر لقیہ ثابت نتوان شد — و در شرح مسلم بحر العلوم مذکور است — ولا دلالۃ
للمطلق علی الخصوص باحد الدلالات الثلث وہو ظاہر — و در شرح منہاج اسنوی
مسطور — ولا یلزم من ثبوت المطلق ثبوت المقید — انیست حال مطلق چہ جائے
کہ از عام نیز عموم احوال وازمان و بقاع ثابت نمیگردد چنانچہ اسنوی در شرح
منہاج نوشتہ ان صیغ العموم وان کانت عامۃ فی الاشخاص فہی مطلقۃ
فی الاحوال والازمان والبقاع فلا یثبت العموم فیہا لاجل ثبوتہ فی الاشخاص
بل لابد من دلیل علیہ — واز شیخ تقی الدین ابن دقیق العید در شرح
عمدہ الاحکام است — کہ ان ہذہ الخصوصیات بالوقت او بالحال والہیئۃ والفعل
المخصوص یحتاج الی دلیل خاص یقتضی استحبابہ بخصوصہ وہذا اقرب
واللہ اعلم — وابن حجر مکی در کتاب الایضاح والبیان نوشتہ
لان احداث ہذہ الہیئۃ الآتیۃ فی تلک اللیلۃ من اجتماع الناس للصلوۃ
فی المساجد علی کیفیات مخصوصۃ من غیر ان یرد شیء من ذلک عن
رسول اللہ صلعم ولا عن احد من الصحابۃ فیہ غایۃ الابتداع والاحداث فی الدین
مالم یعرف عن اہلہ قبل فلیکن رداً علی فاعلہ بحدیث من احدث فی امرنا
ہذا وہو دینہ وشرعہ مالیس منہ فہو رد ولا شک ان ذلک الاجتماع علی تلک الہیئۃ
المخصوصۃ احداث فی الشرع مالیس منہ فیکون مردوداً بالنص المذکور — و در بحر الرائق
وغیرہ مذکور است لان ذکر اللہ اذا قصد بہ التخصیص بوقت دون وقت او شیء دون شیء لم یکن مشروعاً
مالم یرد الشرع بہ — و در تذکرہ امام سطور است وکذلک تخصیص کل عبادۃ بزمان
او مکان لیس فیہا نص عن النبی صلعم وعدہ من العقائد یدل علی انہ حرام — واحمد بن علی قسطنطینی
رومی متوفی سنہ نہصد وہشتاد ویک — در مجالس — نوشتہ واما ما کان المقتضی لفعلہ فی
عہدہ صلعم موجوداً من غیر وجود المانع منہ ومع ذلک لم یفعلہ علیہ السلام فاحداثہ تغییر لدین اللہ
— اذ لو کان فیہ مصلحۃ لفعلہ صلعم او حث علیہ ولما لم یفعلہ ولم یحث علیہ علم انہ لیس فیہ مصلحۃ
بل ہو بدعۃ قبیحۃ سیئۃ مثالہ الاذان فی العیدین فانہ لما احدثہ بعض السلاطین انکرہ العلماء وحکموا

بکراهته قلو لم یکن کونه بدعة دلیلا علی کراهته لتقلیل ہذا ذکر الله و دعاء الخلق الی عبادة الله فیقاس

علی اذان الجمعة او یدخل فی العمومات التی من جملتها قوله تعالی واذکروا الله ذکرا

کثیرا — وقوله تعالی ومن احسن قولا ممن دعا الی الله لکن لم یقولوا ذلک بل

قالوا کما ان فعل ما فعله عم کان سنة کذلک ترک ماترکه عم مع وجود المقتضی وعدم المانع

منه کان سنة قوله صفحه ۲ در درمختار در بیان استحباب صلوة برای عموم امراض

نوشته ومنه الدعاء برفع الطاعون و قول ابن حجر بدعة ای حسنة اقول بفرض استحباب

صلوة برای عموم امراض بحث در اجتماع است از برای دعای رفع طاعون

حافظ ابن حجر در بذل الماعون این اجتماع را بدعت گفته و مثبا در اذان سینه

پس حمل آن بر حسنه بی دلیل است — در اشباه والنظائر مرقوم است — و صرح

ابن حجر بان الاجتماع للدعاء برفعه بدعة واطال الکلام فیه — و حموی — در

حاشیه اشباه نوشته — اقول ما قاله ابن حجر هو الحق الذی لا مریة فیه فان تعریف البدعة

صادق علیه قوله صفحه ۱۲ در غنیة المستملی بعد از آنکه از ابن ہمام لفظ بدعت آورده الخ اقول

اگرچه عدم نقل و بودن بدعت لفظا منافی حسن بودن انچه که حسن آن از قیاس صحیح

در قیاسیات واجماع مجتهدین ثابت گردد نیست والا شک نیست در منافی بودنش بحسن لیکن

در اینجا حسن لفظا از قیاس صحیح واجماع ثابت نیست پس قول صاحب غنیه در اینجا لایق

تسلیم نبود قوله صفحه ۳۰ اولا بطور صاحب رساله توان گفت که عدم نقل اذان سرو

مستلزم ممانعت و کراہت نیست الخ اقول مستلزم ممانعت و کراہت نبودن

عدم نقل بطور صاحب رساله کذب صریح است آری این عموم در بعض چیزها بدلیل قیاس

صحیح واجماع مخصوص است باقی تحریرات صاحب درمختار — و طحطاوی — وغیر

ہما به استحسان بعض امور غیر منقوله بدون دلائل شرعیه مخصصه بجوی نیرزد — و کیفیت

حکم ذکر خلفای راشدین در خطبه و حکم ذکر عمین در خطبه بر ہمان قیاس کرده آید و حسن تسلیم

بعد الاذان ممنوع است — علی قاری در مرقاة گفته — فایفعله المؤذن عقیب الاذان

من الاعلان بالصلوة والسلام مرارا اصله سنة والکیفیة بدعة لان رفع الصوت فی المسجد ولو

دعا برای رفع طاعون

متعلق دلیل ابن حجر

تسلیم بعد الاذان

بالذکر فیہ کراہتہ سیما فی المسجد الحرام لتشویشہ علی الطائفین والمصلین — والمعتکفین

وافندی در کتاب البدع والحوادث نوشتہ — وفیہا (ای فی العدۃ) ایضاً ومن البدع

المکروہتہ الصلوۃ علی النبی صلعم قبل الاذان او بعدہ انتہی ملخصاً — وفی فتاوے

ذخیرۃ السالکین — الصلوۃ علی النبی صلعم قبل الاذان وبعدہ من محدثات الامور التی

لم تکن فی عہد رسول اللہ صلعم والخلفاء الراشدین والتابعین وتبعہم رضوان اللہ علیہم

اجمعین — ونیز حسن قرائت فاتحہ بعد مکتوبات از برائے مہمات ممنوع است — فی الواقعات

قراۃ الفاتحہ بعد المکتوبتہ لاجل المہمات وغیرہا مکروہتہ لانہا بدعتہ لم تنقل عن الصحابۃ

والتابعین — ودر اشباہ والنظائر مرقوم است قرارۃ الفاتحۃ لاجل المہمات عقیب المکتوبۃ

بدعۃ — وحموی در حاشیۂ اشباہ گفتہ — المسئلۃ فی البزازیۃ فی الحادی عشر من کتاب الصلوۃ

وعبارتہا — قرارۃ الفاتحۃ عقیب المکتوبۃ بدعۃ — ولفظ عند الاطلاق محمول بمعنی متبادر

غالب الاستعمال باشد وغالب استعمال بدعت در مذموم است پس حمل آن بر حسنہ یا فقد دلیل در کلام قائل صحیح

نیست — وقول صاحب در مختار بحسن اباحت مصافحہ بعد العصر مردود است — شامی — در ردالمحتار — بذیل

شرح قول صاحب درمختار — کما افادہ النووی فی اذکارہ نوشتہ لکن قد یقال ان المواظبۃ علیہا

بعد الصلوۃ خاصۃ قد یؤدی الجہلۃ الی اعتقاد سنیتہا فی خصوص ہذہ المواضع وان لہا خصوصیۃ زائدۃ علی

غیرہا مع ان ظاہر کلامہم انہ لم یفعلہا احد من السلف فی ہذہ المواضع — وکذا قالوا بسنیۃ

قراءۃ السور الثلث فی الوتر مع الترک احیاناً لئلا یعتقد وجوبہا — ونقل فی تبیین المحارم

عن الملتقط — انہ یکرہ المصافحۃ بعد اداء الصلوۃ بکل حال لان الصحابۃ رضی اللہ عنہم ما صافحوا

بعد اداء الصلوۃ — ولانہا من سنن الروافض اہ — ثم نقل عن ابن حجر من الشافعیۃ — انہا

بدعۃ مکروہتہ لا اصل لہا فی الشرع — وانہ ینبہ صاحبہا اولا — ویعزر ثانیاً — ثم قال — وقال ابن الحاج

من المالکیۃ — وفی المدخل — انہا من البدع وموضع المصافحۃ فی الشرع انما ہو عند لقاء المسلم لاخیہ لا فی

ادبار الصلوات فحیث وضعہا الشارع لا یضعہا فینہی عن ذلک ویزجر فاعلہ لما اتی بہ خلاف السنۃ

ثم اطال فی ذلک فراجعہ اہ — ونیز شامی — در ردالمحتار نوشتہ — قولہ وعلیہ یحمل النقل عنہ —

ای عن النووی — فی شرحہ — علی صحیح مسلم کما صرح بہ — ابن ملک — فی شرح المجمع فافہم —

قرائت فاتحہ بعد مکتوبات

مصافحہ بعد عصر و فجر

اقول وهذا الحمل بعید جدا والظاهر انه مبنی علی اختلاف رأی الامام النووی فی کتابیه — واما
فی شرح مسلم فنظر الی ما یلزم علیه من المحذور واتضح ان ذلک بخصوصه غیر مامور به — فلا ینافی
ما قدمناه عن الملتقط من انها من سنن الروافض والله اعلم بالصواب — وشیخ علی قاری در
مرقاة — در ذکر تقسیم بدعت نوشته — واما مباحة کالمصافحة بعد الصبح والفجر ای عند الشافعیة
اما عند الحنفیة فمکروهة — وقول نووی را که در اذکار است — حافظ ابن حجر در فتح الباری — وملا علی قاری
در مرقاة — واحمد بن علی افندی رومی — در مجالس ذکر کرده اند — واستحباب تلفظ نیت در صلوة از مجتهدین امت بنا بر
قیاس است تلفظ نیت در حج ونیز بنا بر ضرورت وتحقیق آنکه این قیاس مع الفارق است وضرورت غیر مسلم پس
تلفظ در نیت نماز بدعت ومکروه باشد — فی المیزان للشعرانی — قول الائمة ان النطق بالنیة سنة
فی العبادة مع قول مالک انه یکره النطق بها — وشیخ علی قاری — در مرقاة آورده — وقیل لا یجوز التلفظ
بالنیة فانه بدعة — وبعد قول ابن حجر مکی — کانه صلعم نطق بالنیة فی الحج فقسنا علیه سائر العبادات — وبعضی
دیگر منقولات ابن حجر مذکور نوشته — المالکیة قالوا بالکراهة — والحنبلیة نصوا علی انه بدعة — ونیز نوشته
وصرح السید جمال الدین المحدث بنفی روایة التلفظ بالنیة عن المحدثین — وکذا ذکره الفیروزآبادی صاحب القاموس
فی کتابه المسمی بالصراط المستقیم — ودر شرح النقایه مذکور است — وظاهر ما فی فتح القدیر اختیار انه بدعة — وعابد
سندی گفته ولا یقال انها بدعة حسنة استحبها المشایخ — وقسطلانی در مواهب گفته — واطنب ابن القیم فی
رد الاستحباب و در امداد الفتاح مذکور است — وفی مجمع الروایات التلفظ بالنیة کرهه البعض لان عمر
رضی الله عنه ادب من فعله — وحضرت مجدد در مکاتیب خود نوشته — آنچه علما در نیت نماز تحسین
داشته اند که با وجود اراده قلب بزبان نیز باید گفت وحال آنکه از آنسرور علیه وعلی آله الصلوة والسلام ثابت نشده
نه بروایت صحیح ونه بروایت ضعیف ونه از اصحاب کرام وتابعین عظام که بزبان نیت کرده باشند بلکه چون اقامت
میگفتند تکبیر تحریمه میفرمودند پس نیت بزبان بدعت باشد واین بدعت را حسنه گفته اند واین فقیر میداند که
این بدعت چه جای رفع سنت که رفع فرض می نماید چه در تجویز آن اکثر مردم بزبان اکتفا می نمایند
واز غفلت قلبی باک ندارند پس درین ضمن فرضی از فرائض نماز که نیت قلبی باشد متروک
میگردد وبفساد نماز میرساند — واباحت تحلیه مصحف ناشی از عدم اوخیال
آنست ورا امور دینیه وحق آنکه آن مکروه است شیخ الاسلام ابن تیمیه در صراط المستقیم آورده که

تلفظ نیت

— ان فی مذهبه (ای مذهب احمد) ان زخرفة المصاحف مکروهة — و در تخصیص التحریر است که من البدع المکروهة زخرفة المساجد
وتزویق المصحف — و افندی — در کتاب البدع والحوادث — از عده آورده — ومن البدع المکروهة زخرفة المساجد وتزویق
المصاحف — و خفاجی — در شرح شفا ذکر نموده و من المکروه تزویق المصاحف والمساجد — و مناوی در شرح جامع صغیر
و نووی در تهذیب نوشته — و مکروهة زخرفة المساجد — و ابن ملک — در شرح مصابیح نوشته — و مکروه است زخرفة المسجد و
تزیین المصحف — و کتابت اسامی سور و عدد آیات و علامات — و امثال ذلک — نزد مجتهدین مکروه است و اباحت
آن از امثال تمرتاشی برای عجام بنا بر ضرورت تخییل بودن آن از امور دینیه است و برین تقدیر بدعت لغوی است ان
نظر معنی شرعی آن که غیر منقسم است نیست — سیوطی در اتقان آورده — اخرج ابن ابی داود عن النخعی انه کان یکره العواشر
والفواتح وتصغیر المصحف وان یکتب فیه سورة کذا وکذا — واخرج عنه انه اتی بمصحف مکتوب فیه سورة کذا وکذا فقال امح هذا
فان ابن مسعود یکرهه — وایضا — فی الاتقان — واخرج عن ابی العالیة انه کان یکره الجمل فی المصحف وفاتحة سورة
کذا وکذا — وایضا — فی الاتقان — قال الحلیمی یکره کتابة الاعشار — وایضا فی الاتقان — وقال الحلیمی الاخماس
والاسماء والسور وعدد الآیات — و در برهان — شرح مواهب الرحمان مرقوم است و اصل الروایة یکره التعشیر والنقط فی
المصحف — و در بستان فقیه ابی اللیث مذکور است — وکره بعض الناس النقط والتعشیر وهو قول ابی حنیفة — و تواریث تکبیر
تشریق بعد العید ممنوع است — فی الهدایة — وهو عقیب الصلوة المفروضات انتهی — وفی العنایة حاشیة الهدایة فیه اشارة
الی ان لا یکبر بعد الوتر وصلوة العید والنافلة انتهی — وفی السراج الوهاج — شرح مختصر القدوری — قوله المفروضات
یحترز من الوتر وصلوة العید انتهی — وفی مطالب المؤمنین سئل الفقیه ابو اللیث عن التکبیر بعد صلوة العید یوم النحر قال
علی قول اصحابنا غیر مسنون لکن الناس اعتادوا التکبیر بعد صلوة العید فلا باس بذلک والفتوی علی انهم یتبعون کذا فی مفاتیح المسائل
— و در مصابیح احمدی — شرح مقدمه غزنوی مسطور است که التکبیر ای تکبیر التشریق مشروع عقیب الصلوة المفروضات
دون السنن والنوافل والوتر وصلوة العید ای عقیب صلوة العید بالاجماع — و در مضمرات مرقوم است سئل الفقیه ابو اللیث
عن التکبیر بالجهر بعد صلوة العید یوم النحر قال علی قول اصحابنا غیر مسنون لکن الناس اعتادوا التکبیر بعد صلوة العید فلا باس
بذلک لما روی عن ابن عمر انه قال یکبر الامام دبر رکعتی العید — لان الناس یرونه حسنا وما راه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن والفتوی
علی انهم یتبعون قال الحجة بیلخ منهم الشیخ الامام الاجل حسام الدین والشیخ الامام الزاهد الصفار والقاضی الامام ابو بکر بن محمد
بن الزرنجری — وغیرهم قد صلوا صلوة الجمعة فی ایام التشریق فترک العوام التکبیر وصلوا صلوة العید فکبر الناس فعابوا علی اهل بلخ
فقالوا التکبیر سنة مؤکدة بعد فرض الجمعة فترکوا وغیر مسنون فی صلوة العید فکبروا ولکن کان فی ذلک من العوام حسن وفیه ممنوع است
زیرا که بدعت است و دلیل محسن آن معدوم است — شامی — در رد المحتار اول نوشته — و ذکر العلامة ابن حجر فی التحفة
ان فی ذلک بدعة لانه حادث بعد الصدر الاول — بعد ذکر روایت محمد بن سیرین حنفی نوشته اقول کمن فی ذلک متعارفا فالاقتضی جوازه عند عامة الائمة القائلین بجزم ما لم تکلم

صلوۃ نصف شعبان

— ولو امرا معروفت او رؤسلام استدلالا مامردلاعبرۃ بالعرف الحادث اذا خالف النص لان التعارف انما یصلح
دلیلا علی الحل اذا کان عاما من عہد الصحابۃ والمجتہدین کما صرحوا بہ وقیاس خطبۃ الجمعۃ علی خطبتہ منی قیاس مع الفارق
فان الناس فی یوم الجمعۃ قاعدون فی المسجد ینتظرون خروج الخطیب متہیئون لسماعہ بخلاف خطبۃ منی فلینکل
— بالجملہ از روایات مردودہ — واز انچہ از برای آن محامل صحیحہ مفیدۂ دعاوی مبتدعین باشد خیال نمودن
کہ بمذہب امام اعظم عدم نقل از انسر و رموجب ممانعت نیست ناشی از قلت درایت و واعضال بدعت
است ولبس — وکسی از محققین بہ استحسان صلوۃ رغائب — وصلوۃ نصف شعبان نہ پرداختہ — درکلمۃ الحق
مبین است کہ مذہب ابی حنیفہ دلیل کراہت بودن عدم نقل است از قول وفعل آنحضرت صلعم وصحابہ کراہت
صلوۃ الرغائب چہ جای کہ کراہت آن بمذہب امام علی الاطلاق نیز صحیح است زیرا کہ استحسان آن از
بعض لائق اعتداد واعتماد نیست وقول صاحب عین العلم مفید عدم کراہت آن بمذہب امام نتوان شد
ودرکلمۃ الحق بحث از موضوعیت حدیث رغائب وشعبان نبود ولیکن چون مقلد بدایونی سخن آن بمیان آورد
ذکر آن مناسب افتاد — خود علی قاری اگرچہ درینجا از موضوعیت حدیث شب نصف شعبان منکر است لیکن در رسالہ
موضوعات مینویسد — حدیث صلوۃ الرغائب موضوع بالاتفاق کذا البقیۃ صلوات لیالی رجب ولیلۃ السابع والعشرین من
رجب — ولیلۃ النصف من شعبان مائۃ رکعۃ فی کل رکعۃ عشر مرات بالاخلاص لا تغتر بذکرہا فی قوت القلوب و
احیاء العلوم ولا بذکر الثعالبی فی تفسیرہ — کذا فی شرح الاوراد — وفیروزآبادی — در مختصر موضوعات آوردہ
— حدیث صلوۃ نصف شعبان باطل — وقاضی شوکانی — در فوائد مجموعہ آوردہ — قال السیوطی —
فی اللآلی — مائۃ رکعۃ فی نصف شعبان بالاخلاص عشر مرات مع طول فضلہ الدیلمی وغیرہ موضوع وجمہور رواتہ
فی الطرق الثلث مجاہیل وضعفاء وقال واثنا عشرۃ رکعۃ بالاخلاص ثلثین مرۃ موضوع وقد اغتر بہذا الحدیث
الکذب جماعۃ من الفقہاء کصاحب الاحیاء وغیرہ وکذا من المفسرین وقد رویت صلوۃ ہذہ اللیلۃ اعنی لیلۃ النصف
من شعبان علی انحاء مختلفۃ کلہا باطلۃ موضوعۃ — وحلبی در غنیۃ المستملی گفتہ فعلم ان کلا من صلوۃ الرغائب
— وصلوۃ البرات — وصلوۃ القدر بالجماعۃ مکروہۃ علی ما صرح بہ البزازی وغیرہ — وان احادیثہا فیہا
موضوعۃ صرح بہ ابن الجوزی وغیرہ علی ما بینا تمامہ فی الشرح — وابن حجر مکی — در تحفہ نوشتہ و
الصلوۃ المعروفۃ لیلۃ الرغائب — ولنصف شعبان بدعۃ قبیحۃ وحدیثہا موضوع — ودمیری — در شرح منہاج
نوشتہ — ان صلوۃ الرغائب — وصلوۃ نصف شعبان بدعتان قبیحتان ابن حجر مکی — در کتاب الایضاح
والبیان نوشتہ — وقد صنف العلماء کتبا فی انکارہا وفی ذمہا وتسفیہ فاعلہا ولا یغتر بکون الفاعلین لہا فی کثیر
من البلدان ولا بکونہا مذکورۃ فی قوت القلوب واحیاء علوم الدین ونحوہما فانہا بدعۃ باطلۃ — وابن الحاج

در مدخل گفته وقد حدثت صلوة الرغائب بعد اربعمائة وثمانين من الهجرة — وقد صنفت العلماء كتبا في انكارها وذمها
وتسفيه فاعلها — ولا تغتر بكثرة الفاعلين لها في كثير من الامصار — وشيخ الاسلام ابن تيميه — در صراط مستقيم فرموده
— واما الزمان فثلثة انواع ويدخل فيها بعض بدع اعياد المكان والافعال احدها يوم لم يعظمه الشرع اصلا ولم
يكن له ذكر في السلف ولا جرى فيه ما يوجب تعظيمه مثل اول خميس من رجب وليلة تلك الجمعة التي تسمى الرغائب
فان تعظيم هذا اليوم والليلة انما حدث في الاسلام بعد المائة الرابعة — وروي فيه حديث موضوع باتفاق العلماء
مضمونه فضيلة صيام ذلك اليوم وفعل هذه الصلوة المسماة عند الجاهلين بصلوة الرغائب — حموي در حاشيه اشباه
گفته — وقد صنف فيها شيخ مشايخنا العلامة نور الدين علي المقدسي تصنيفا حسنا سماه ردع الراغب عن صلوة
الرغائب — وقد سئلت عنها وعن صلوة البراءة وليلة القدر عام اثنين وسبعين والف حين ظهر مبتدع يدعو
جهلة الاروام وغيرهم الى فعلها ويزعم ان النبي صلعم والخلفاء الراشدين وخواص التابعين قد صلوها جهلا منه
وطمعا في حطام الدنيا فحررت في ذلك تحريرا طويلا حسنا احطت فيه بغالب كلام الفضلاء المتقدمين والمتاخرين
من المذاهب الاربعة فمن اراد ذلك فليطالعه — **قوله** صفحه ۱۳۱ اما اداى نوافل بجماعت ليس آنهم على الاطلاق
مكروه وممنوع بالاجماع والاتفاق است چنانكه مزعوم اهل شقاق است الخ **اقول** در كلمة الحق كجا دعوى اجماع
واتفاق است — كراهت جماعت نفل در كتب معتبره بي شك موجود است — همان صاحب محيط برهاني
كه استناد بقول وي است در كتاب خود ذخيره كه متاخر از محيط است نوشته — التطوع بجماعة في غير قيام
رمضان يكره — ودر اعلام الاخيار كفوي كه نيز استنادا از انست مذكور — ورايت في محيط رضي الدين
السرخسي في باب التطوع المطلق من كتاب الصلوة — ويكره التطوع بالجماعة ما خلا قيام رمضان — وصلوة
الكسوف لقوله صلعم صلوة الرجل في بيته افضل الا المكتوبة — ورايت في محيط السرخسي ايضا في اخر باب
التراويح — صلوا التراويح ثم ارادوا ان يصلوا ثانيا يصلون فرادى لانه تطوع والتطوع بالجماعة مكروه — ونيز
در اعلام الاخيار است — ورايت في خلاصة الفتاوى في الفصل الثالث من كتاب الصلوة — ولو زاد على
العشر في التراويح بالجماعة يكره عندنا بناء على ان صلوة التطوع بالجماعة مكروه — ونيز در اعلام الاخيار از فتاوى
ظهيريه آورده — قال محمد لا نعلم بشئ من التطوع بالجماعة ما خلا التراويح في رمضان وكسوف الشمس — ونيز در
اعلام است — وفي الكافي في اخر فصل التراويح ولا يصلي تطوع بجماعة الا قيام رمضان — ونيز در اعلام است
في خزانة الفتاوى التطوع بجماعة في غير رمضان مكروه — ومع هذا ممكن كه مراد وي كراهت جماعت
نفل بتداعي باشد بدلالت عبارت مستنده ما كه دران لفظ تداعي موجود است **قوله** صفحه ۱۳۲ در معني
تداعي در كتب فقهيه اختلافها نگاشته اند **اقول** اختلاف در معني تداعي غير مفيد چه در كلمة الحق تعيين كرده اي معني

از معانی آن نیست **قوله** صفحه ۳۰ تا اثنا قیاس مسئله مبحوث عنها بر صلوة رغائب و جماعت نفل قیاس مع الفارق
است **اقول** مجرد ادعای بودن این قیاس قیاس مع الفارق بدون بیان فارق چه مفید باشد **قوله** صفحه
۳۳ صاحب فتح القدیر در بحث تلبیه الخ **اقول** تجویز زیادت تلبیه بر قدر ماثور از آنحضرت صلعم نزد حنفیه بدلیل
تقریر آنحضرت صلعم است — و بدلیل استحسان از آثار صحابه است — در همان فتح القدیر است — اخرج ابو داود عن جابر
قال اهل رسول الله صلعم فذکر التلبیة المشهورة وقال والناس یزیدون لبیک ذا المعارج ونحوه والنبی
صلعم یسمع فلا یقول لهم شیئا فقد صرح بتقریره علیه و هو احد الادلة **قوله** صفحه ۳۳ پس اگر عدم نقل جماعت در
نماز نفل دلیل الخ **اقول** در احتفال بهیئت کذائیه برای بیان قصه تولد و رضاع و دیگر احوال آنحضرت
صلعم تغییر عادات مستمره شارع است در ذکر قصص انبیا و حالات تولد و رضاع و دیگر احوال فلا فرق بینهما — و
اطلاق احکام شریعت دلیل تقیید نتوان شد و هیئت اجتماعیه بدون دلیل چگونه ثابت گردد **قوله** صفحه ۳۴ از همین
مقام بوضوح رسید حال فساد استدلال بقول صاحب هدایه الخ **اقول** از قول سابق حال صحت استدلال
و فساد این قول وضوح یافته **قوله** صفحه ۳۴ و بالاتر از همه ذکر قول صاحب هدایه الخ **اقول** در روایت
هدایه از عدم نقل احتجاج است بر ترک ارسال و شک نیست در صحت این احتجاج و ایراد آن بهمین مراد است
قوله صفحه ۳۴ در همان فتاوی عالمگیری در بسیاری از مسائل جای باوجود عدم نقل از سنت الخ
اقول باد اینکه مسائل مذکوره مذکور نگردد و در جواب شبهه گفته آید **قوله** صفحه ۳۴ اگر مراد از تخصیص اعتقاد حصر
الخ **اقول** هر دو شق محتمل است و محل بحث مطلق نیست بلکه مقید و شک نیست در بدعت بودن
آن و عمل نمودن بر سنت در بعض اوقات که مراد از عادت نمودن است چیزی دیگر است و تخصیص
به بعض اوقات چیزی دیگر که احیانا ترک آن نکند — و اگر اتحاد مسلم باشد پس قول علی قاری واجب
القبول نیست — مصباح الدجی را مصباح الضحی خواندن بنا بر غلط طبع ناشی از جهل است و بلفظ ضاد معجمه به دال
مهمله — فی البحر — لان ذکر الله اذا قصد به التخصیص بوقت دون وقت او بشیء دون شیء لم یکن مشروعا
لم یرد الشرع به — فی شرح العمدة — ان هذه الخصوصیات بالفعل او بالحال والهیئة والفعل المخصوص یحتاج
الی دلیل خاص یقتضی استحبابه بخصوصه و هذا اقرب والله اعلم — و الکفایة فیه — الا تری ان ابن عمر قال صلوة الضحی
انها بدعة لانها لم یثبت عنده فیها دلیل و لم یر ادراجها تحت عمومات الصلوة لتخصیصها بالوقت المخصوص
— و ابن ابی جمله — در کتاب الصلوة نوشته — وقد اتی فیها الشیخ تقی الدین بن دقیق العید رحمه الله تعالی
بتحقیق حسن — فقال ما ورد فی فضائل الاعمال فی حدیث ضعیف ولم یحدث شعارا فی الدین فهو محل نظر
یحتمل ان یقال یستحب لدخوله تحت العمومات المقتضیة لفعل الخیر — و یحتمل ان یقال هذه الخصوصیات بالوقت او بالحال

تخصیص عبادت بوقت دون وقت

تحتاج الی دلیل تخصیصها وهذا اقرب — و در تذکرۂ امام است — وکذلک تخصیص کل عبادة بزمان او مکان لیس فیها
نص عن النبی صلعم وعده من العقائد یدل علی انه حرام — و در فتح الباری مسطور است — قال العودی اصل المصابیح
سنة وکونهم حافظوا علیها فی بعض الاحوال لا یخرج ذلک من اصل السنة — قلت — للنظر فیه مجال فان اصل الصلوٰة
النافلة سنة مرغب فیها ومع ذلک فقد کرہ المحققون تخصیص وقت بها دون وقت — ومنهم — من اطلق تحریم مثل
ذلک کصلوٰة الرغائب التی لا اصل لها **قوله** صفحه ۳ قیاس این عمل بر خصوص هیئات صلوات واوقات آن
که قیاس مع الفارق است الخ **اقول** قیاس خصوص ذکر تولد و رضاع وغیرها بهیئات آن که از شارع
منقول بر خصوص هیئات صلوٰة مع الجامع است نه مع الفارق **قوله** صفحه ۳ اگر مراد این است که همچنانکه در
فعل ماموراتِ شرعیه اتباع شارع باید همچنان در کف از منهیات الخ **اقول** شق اول توجیه القول بما لا یرضی
قائله است ومرادش آنکه انچه از فعل آنحضرت حقیقةً یا حکماً ثابت نباشد اتباع وی جناب صلعم در ان بترک
می شاید و اندراج امور بدعیه در مطلق مندوبات ممنوع است — و در روایت عائشه رضی مراد از ما سبح رسول الله
صلعم نفی مداومت است نه ترک مستمر بدلالت ما بعد آن ومحل بحث عدم مستمر است — عینی — در شرح
صحیح البخاری — در توفیق حدیث ابن عمر — وام هانی — نوشته — ثم یبقی التوفیق بین الحدیثین فیقال عدم
رؤیته ابن عمر لا یستلزم عدم الوقوع فی نفس الامر — او یکون المراد من نفی ابن عمر نفی المداومة لا نفی الوقوع
اصلا — ونظیر ذلک حدیث عائشة ما رایت رسول الله صلعم یسبح سبحة الضحی الحدیث — ومع هذا ثبت عنها
فی مسلم انه صلعم کان یصلی الضحی اربعا فمراد ما فی النفی عدم المداومة کما حکی النووی فی الخلاصة عن العلماء
ان معنی قول عائشة ما رایته یسبح سبحة الضحی ای لم یداوم علیها وکان یصلیها فی بعض الاوقات فترکها خشیة
ان تفرض **قوله** صفحه ۸ این قول بذیل دلیل انکار تلفظ آمده و در ان نسبت انکار بملا علی قاری هم نموده
حالش آنکه در مرقاة الخ **اقول** آمدن این قول بذیل دلیل انکار تلفظ مسلم است لیکن از آمدن آن در
ذیل لازم نمی آید که استدلال بدان بجای دیگر صحیح نباشد ونسبت انکار بسوی ملا علی قاری بی شک است را
و درست چنانچه ملا علی قاری در مرقاة بعد — قد یقال مخالف است مر قائل مقوله قد یقال را — چنانچه در
رد قول ابن حجر مکی — انه صلعم نطق بالنیة فی الحج فقسنا علیه سائر العبادات — نوشته — فقلنا له ثبت العرش
ثم انقش من جملة الواردات فانه لم یرد نویت الحج — وانما ورد اللهم انی ارید الحج در رد قول او — وعدم وروده
لا یدل علی عدم وقوعه — نوشته — قلنا هذا مردود بل الاصل عدم وقوعه حتی یوجد دلیل وروده وقد ثبت انه
صلعم قام الی الصلوٰة فکبر فلو نطق بشیء آخر لنقلوه عنه صلعم — بعد رد کلمات ابن حجر مکی — در رد قول کسی که گفته

- المثبت مقدم علی النافی گفته - محل اذا التعارض وليلان احدهما علی النفی - والآخر علی الاثبات
- والخصم ما سواء جعلناه مثبتا او نافيا فليس معه دليل - ودليلنا علی النفی ثابت بنقل المحدثين المؤيد
بالاصل الذی هو عدم الوقوع - وباز بعد نقل اقوال مانعين تلفظ در رد دليل بعض حنفيه که تلفظ بالنية را بر
تلبيه قياس می نمايند - نوشته - تعقب هذا بانه صلعم قال ذلک فی ابتداء احرامه تعليما للصحابة ما يهلون
به ويقصدون من النسک - ولقد صلی صلعم اکثر من الثلثين الف صلوة فلم ينقل عنه انه قال نويت ان اصلی صلوة
کذا وکذا - وترکه صلعم سنة کما ان فعله سنة فليس لنا ان نسوی بين ما فعله وترکه فنأتی من القول فی الموضع
الذی ترکه بنظير ما اتی به فی الموضع الذی فعله - والفرق بين الحج والصلوة اظهر من ان يقاس احدهما بالآخر
- واستدلال منکرين تلفظ بدين دليل مفيد آن نيست که دليل بودن آن مقصور بر قول منکرين تلفظ
است وچون حجت بر خصم قائم نمی شود مگر بمسلمات خصم ظاهر است که دليل بودنش نزد خصم نيز مسلم است
- واز سياق کلام قائل قد يقال روشن که استحسان آن بنظر ضرورت است نه بوجه انکار از دليل
بودن آن - وحال استحسانيکه از حضرت شارع منقول برين قياس است پس ايرادات مقلد بدايونی
همه بيکار **قوله** صفحه ۲۵ هرچند که کتاب مذکور غير موجود الخ **اقول** عذر عدم وجود کتاب نزد مقلد
بدايونی وعدم اعتماد بر نقل خصوم چه خوش عذر مضحکة اطفال است - وچون حث بر چيزی بالاتر از فعل
است ودر حکم فعل بطريق اولی تردد بيجه چه مضر بخصوم باشد که دو شق حکم يک شق دارد - وروايت
ديگران که ضعيف است ومضطرب صلاحيت معارضه روايت نهی ندارد - چه يک راوی آن
ابراهيم بن محمد بن نعمان جعفی مجهول الحال است - قال العراقی فی شرح الترمذی لم اقف علی حاله
- ودر تفسير به لفظ - عن علی انه رأی فی المصلی اقواما يصلون فقال ما رأيت رسول الله صلعم يفعل
ذلک فقيل الا تنهاهم فقال اخشی ان ادخل تحت قوله ارأيت الذی ينهی عبدا اذا صلی - ودر مسند خوارزمی
به لفظ عن علی انه رأی رجلا يتنفل بالصلوة قبل العيد الحديث منقول است - واين صريح اضطراب است
که فی رواية مطلق صلوة - وفی رواية صلوة بعد العيد - وفی رواية صلوة قبل العيد - ومؤيد منع ونهی
است انچه سعيد بن منصور - در سنن خود - از ابن سيرين روايت کرده که - ان ابن مسعود
- وحذيفة قاما ونهيا الناس ان يصلوا يوم العيد قبل خروج الامام الی المصلی - وطبرانی - در معجم کبير
- از عبد الملک بن کعب روايت کرده - قال خرجت مع کعب بن عجرة يوم العيد الی المصلی فجلس
قبل ان يأتی الامام ولم يصل حتی انصرف الامام والناس ذاهبون کانهم عنق نحو المسجد فقلت الا تری
فقال هذه بدعة وترک للسنة - وبخاری - در صحيح خود آورده - قال ابو المعلی سمعت سعيدا عن ابن

عباس انه کره الصلوة قبل صلوة العید — و عمل مولد اگرچه فرضاً از جنس اذکار و غیره امور ماثوره باشد لیکن حال
هیئت و وقت آن نظر حال هیئت و وقت نماز است — و بحیث در کراهت تنفل بروز عید قبل از نماز عید
در مصلی است — و فعل صحابه و تابعین محمول است بر تنفل در غیر مصلی و این تنفل و تجویز آن ممکن است که بنا
وقوف ایشان باشد بر فعل یا تقریر آنحضرت صلعم نه بوجه آنکه عدم فعل و قول و تقریر نزد ایشان حجت
نیست — و شافعی کراهت را مقصور بر فعل امام داشته اند زیراکه آنحضرت صلعم امام بود پس از عدم
فعل آنحضرت کراهت آن از برای امام ثابت می شود — لهذا ابو اسحق ابراهیم شافعی در شرح ینابیع
الاحکام نوشته — و کره له ای للامام التنفل بای نفل کان قبلها او بعدها لانه علیه السلام لم یفعل ذلک — و حال
دیگر مجتهدین آنکه قسطلانی در ارشاد الساری گفته — قال المالکیة — و الحنابلة لا قبلها و لا بعدها — و در منهج الغفار
است — و اما التنفل قبلها فان کان فی المصلی فلا خلاف فی الکراهة — و در شرح نقایه شمنی مرقوم است
— و لا یتنفل قبل صلوته سواء کان اماما او ماموما فی المصلی بالاتفاق — و مراد منکر از ترک درین قول که از
ترک صلوة کراهت آن لازم نمی آید اگر ترک آنست یا ثبوت آن از قول یا تقریر پس مسلم لیکن هیچ منکر مجوز
نیست — و الا قولش لایق تسلیم نیست — و قائلین کراهت چون هم علت آن عدم فعل آنحضرت گفته اند
تعلیلی دیگر بجوی نیرزد — و قبح قول رازی از نص کراهت خود ظاهر است — و قید مع حرصه برای
تقویت دلیل است و ترک عمل مولد از آنحضرت باوجود حرص وی بر امور خیر و برکات همچو ترک صلوة است
مع حرصه علی الصلوة — و قول صاحب درمختار که — اما العوام فلا یمنعون من تکبیر و لا تنفل — اولاً قابل
قبول نیست — و ثانیاً لو سلم پس مقر به کراهت آن نیست همین صاحب درمختار از قنیه و غیره آورده
که عوام از گذاردن نماز در وقت طلوع شمس منع کرده نشوند حال آنکه گذاردن نماز درین وقت مکروه
تحریمی است **قوله** صفحه ۱۶ اولاً که ادعای مخلوط شدن با قیود منهی عنها آن وقت قابل ذکر بود که آنرا ثابت
می نمود حال آنکه جواز بلکه استحباب اجزای و قیود آن از شرع شریف ثابت است الخ **اقول** چون این
قیود از ادله شرع ثابت نیست پس منهی عنها بدلالت حدیث ایاکم و محدثات الامور باشد و جواز
بعض اجزای و قیود آن عموما از شرع شریف هرگز ثابت نیست ثبوت آن بضمن بعض مقیدات که غیر این
عمل است بوده و آن مقید ثبوت آن عموما نباشد — اجتماع برای ذکر قصه های تولد و رضاع و معجزات
و درود خواندن و تلاوت قرآن مجید و نعت شریف کجا ثابت است و اجتماعیکه ثابت است اجتماع
است از برای تعلیم و تعلم و وعظ و نصیحت و ادای نماز بجماعت و جمعه و عید و امثالها و مراد از ذکر در حدیث
صحیح مسلم همین چیزها ست — و مشرف بودن زمانیکه در آن تولد شریف شده مسلم است لیکن مشرف

بودن نظائر آن زمان که بنص ثابت نیست ممنوع — و مشروعیت صوم دوشنبه از برای شکر نعمت
ولادت شریف اول مسلم نیست دوم بالفرض از قیاس تعدیه مشروعیت مجرد صوم نه مشروعیت اعمال
دیگر از دوشنبه به تاریخهای تولد ثابت توان شد — سیوم قیاس که دلیل شرعی است قیاس مجتهدین است
نه قیاس غیر مجتهدین — چهارم مشروعیت صوم بطرق اعاده مخالف قیاس است و بر مخالف قیاس
قیاس نتوان شد و وجه مخالفت قیاس آنکه زمان امر سیال غیر قار است آن دوشنبه که در آن
اتفاق تولد شده غیر دوشنبه های آینده است پس مشروعیت آن در هر دوشنبه بدون عود
آن فعل که باعث بر مشروعیت صوم است موافق قیاس نباشد — و حصول مزید برکت از فعل
هر عبادت در مجمع صلحا و مجالس مسلمین از مضمون کدامی آیت و حدیث ثابت نیست — و آنچه از روض
الحرمین و انفاس العارفین و فتوای جواز عرس نا قل حجت شرعیه بودنش در محل خفا است — و طعام پخته
خورانیدن بنظر ایصال ثواب چیزی دیگر است و تقسیم شیرینی بتقریب ولادت شریف در محفل
چیزی دیگر — و کدامی از ائمهٔ دین این محفل را بهیئت کذائیه جائز نداشته و امامت مجوزین نفس این
عمل نیز مسلم نیست **قوله** صفحه ۲۸ و ثانیا فقهای کرام انیهم فرموده اند که از مجرد اقتران و مجاورت کدامی
امر مشروع با امر ممنوع آن امر علی الاطلاق غیر مشروع نمیگردد الخ **اقول** بحث در جواز مجموع امور مشروعه
و نامشروعه است نه در جواز امور مشروعه فی نفسها — و محل آنچه در غنیه و رد المحتار است صورتیست
که تحصیل قربات در آن منحصر باشد و فعل قربات مجاوره با مور نامشروعه بخلاف محل نزاع **قوله** صفحه ۲۱
حسب تصریح محققین مستندین صاحب رساله مراد از تشبه ممنوع آنست که موافقت کفار در فعل مخصوص
ایشان که از شعار ایشان باشد نموده اید الخ **اقول** تخصیص تشبه ممنوع به شعار را جای بحث است
و مخالف بسیاری از احادیث که در آن منع از تشبه ایشان در غیر شعار نیز آمده — طیبی — در شرح
مشکوة نوشته **قوله** من تشبه بقوم هذا عام فی الخلق و الخلق و الشعار — و علی قاری — در مرقاة بشرح
— لیس منا من تشبه بغیرنا و لا تشبهوا بالیهود و لا بالنصاری نوشته — و المعنی لا تشبهوا بهم فی جمیع افعالهم
خصوصا فی هاتین الخصلتین پس قول او — ممنوعون و منهیون — در عبارت شرح فقه اکبر بمعنی — ممنوعون و منهیون
بان یکون المتشبه من المتشبه به — باشد — و بودن فعل متشبه عین فعل متشبه به در تشبه ممنوع ضرور نیست
بلکه بودن فعل متشبه از جنس فعل متشبه به کافی است — مثلا نماز گذاردن بسوی تنور یا کانون که در آن
آتش متوقد باشد مکروه گفته اند بسبب تشبه بعبادت نار که فعل مجوس است حال آنکه فعل این کس نماز است
برای خدا و فعل مجوس عبادتیست برای نار بطریق شان شک نیست و زینکه هیچ مشابهت در عمل مولد

باجهم اشتمی متحقق چه درعمل مولد اظهار سرور ولادت ست در هر سال برای مقتدای اهل اسلام که نبی کریم
صلعم اند — و در جنم اشتمی اظهار سرور ولادت ست در هر سال برای مقتدای هنود که کنهیا ست — و ذکر
این تشبیه و عدم تفاوت هر دو فعل را برای بیان حکم عمل مولد قول باطل و قبیح و دانستن جز جهل چه می تواند
بود — و اربعین اسحاقیه حجت شرعیه نیست یا پیش کردن مثال آن رد بر وی صاحب کلمة الحق سوده
و هدقوله صفحه ۴۲ جمهور محققین ائمه دین که هستند صاحب رساله اند در شرح حدیث تصریح فرموده اند که اصل
در اشیا حلت و اباحت است الخ اقول در حدیث اول — فدع ما یریبک الی ما لا یریبک — صریح
دال است بر عدم اباحت — و قول شهر بن حوشب تترک ما لا باس فیه صریح دال است بر عدم اتقای
فاعل ما لا باس فیه که دران خوف افتادن در ما فیه باس باشد — و همچنین حدیث عطیه سعدی صریح دال
است بر عدم اتقای کسیکه نگذارد آنچه خطرهٔ شرعی دران نیست بنا بر خوف در وقوع حرام — و در حدیث
نعمان — فمن اتقی الشبهات استبرأ لدینه و عرضه و من وقع فی الشبهات وقع فی الحرام — صریح دال است
بر وقوع در حرام از وقوع در شبهات — و قول علی قاری بنا بر مذهب اباحت است و اباحت مستند و حرمت
و توقف — در اصل اشیا مسئله مختلف فیها ست — پس مباح به اباحت اصلیه حلال بین نباشد
بلکه از جهت اختلاف مجتهدین مشتبه باشد — و حدیث اول در مشکوة بدین لفظ است — وامر اختلف فیه فکله
الی الله — و طیبی — در شرح مشکوة بشرح آن نوشته — و ما علمت کونه حقا بالنص فاعمل به و ما علمت
بطلانه بالنص فاجتنبه و ما لم یثبت حکمه بالشرع فلا تقل فیه شیئا و فوض امره الی الله مثل متشابهات
القرآن و امر الساعة — و ابن ملک در شرح مصابیح نوشته — قوله و اختلف فیه یحتمل ان یکون معناه اشتبه
و خفی حکمه — و یحتمل ان یکون معناه اختلف فیه الناس من تلقاء انفسهم من غیر ان یبین الله و رسوله حکمه — و محل
اختلاف مشهور زمان فترت است — و بعد ورود شرع نیز اختلاف است و حق تفصیل — و اباحت بعد ورود
شرع که شامی از اصول بزدوی نقل کرده متعلق اموال است نه به افعال و اعمال و بدیهیه که اصل
دران حرمت است حتی یدل الدلیل علی الاباحة بدلیل حدیث من احدث — و کل محدثة بدعة و کل
بدعة ضلالة — و محدثات از قسم مضار است تاج سبکی در جمع الجوامع گفته حکم المنافع و المضار قبل الشرع مر
و بعده ای بعد الشرع الصحیح ان اصل المضار التحریم و المنافع الحل — قال الشیخ الامام الا اموالنا لقوله
صلعم ان دماءکم و اموالکم علیکم حرام — و محلی در شرح جمع الجوامع نوشته — و لقائل الصحیح ان الاصل فی
الاشیاء التحریم و لبعضهم ان الاصل فیها الحل — و در هدایه — در مسائل شتی کتاب القضا مسطور است
— و الاصل عنده ای عند ابی حنیفة — الحظر انتهی — و در باب غنائم هدایه مرقوم است — الا انه محرم التعرض

فی الاصل **قوله** صفحه ۴۳ اولاً که تبرک مواضع متبرکه محبوبان حق سبحانه خصوصاً مساجد و مشاهد و آبار و آثار آنحضرت
از جمهور صحابه و تابعین و دیگر ائمه دین از سلف تا خلف ثابت و صحیح است الخ **اقول** استدلال درینجا
بطریق اولویت است که هرگاه اخراج معللین و مصلین برفع صوت در مسجد بسبب معهود نبودن آن
در عهد آنحضرت صلعم از ابن مسعود بعمل آمد پس رافعین اصوات بمولد خوانی با دیگر منکرات و منهیات
بطریق اولی لائق اخراج باشند ـ و استناد بمجالس در استدلال است بطریق اولی ـ و انکار تبرک
به آثار صالحین چنانکه مزعوم مقلد بدایونی است مقصود نیست **قوله** صفحه ۴۴ و ثانیاً قطع نظر از دیگر آثار
صریحه صحیحه همین اثر منقول از مجالس دلالت میدارد بر استحسان تبرک بمشاهد و مساجد آنحضرت از صحابه
و تابعین الخ **اقول** بالا مذکور شد که مقصود صاحب کلمة الحق انکار بر استحسان تبرک بمشاهد و مساجد
آنحضرت صلعم نیست لیکن ضرور نبود که درین ناس صحابه باشند بلکه ممکن است که فاعل این فعل عوام
باشند و فعل عوام تابعین ضرور نیست که لائق قبول باشد بلکه ازهمین آثار ثابت که انکار بر فعل
تابعین اگر از حد مشروعیت متجاوز باشد صحیح است ـ و تجاوز از حد مشروعیت اجتماع است برای
تبرک بآثار صالحین و انهماک دران که بسا وقت ذریعهٔ فساد اعتقاد و اشراک بالله می شود و سد
ذرایع فساد اعتقاد و شرک واجب است لهذا حضرت عمر رضی الله عنه برایشان انکار نموده **قوله**
صفحه ۴۵ و ثالثاً این امر را معارض هست دیگر آثار معروفه الخ **اقول** چون منع از انهماک و اجتماع است
برای تبرک به آثار صالحین بوجه خشیت التزام ناس صلوة را درین مواضع و خشیت تعظیم آن به تعظیمات
غیر ماذون بهانه از نفس تبرک بآثار صالحین بدون انهماک و اجتماع خصوصاً به نسبت کسیکه مامون
باشد از انچه خشیت آن به نسبت دیگران است امتناع نتوان شد پس کدامی از آثار معارض
این منع توان شد خود مقلد بدایونی در صفحه ۴۴ این رساله از شرح صحیح البخاری عینی آورده

ـ قالوا اما ما روی عن عمر انه کره ذلک فلانه خشی ان یلتزم الناس الصلوة فی تلک المواضع فینبغی
ذلک علی من یاتی بعدهم و یری ذلک واجبا ـ وکذا ینبغی للعالم اذا رأی الناس یلتزمون النوافل

التزاما شدیدا ان یترخص فیها فی بعض المدات و یترکها لیعلم بذلک انها غیر واجبة ـ هرگاه در اعمال
ثابته بحکم شارع نسبت حکم او در اعمال محدثه مانند عمل مولد که اکثر فاعلین آن افزون تر از واجبات
دانند چه باشد **قوله** صفحه ۴۶ از کتب معتمده بروایات معتمده ظاهر که شجره که بیعت تحت آن شده بود
مشتبه گردیده دو کس هم از حاضرین بیعت اتفاق اجتماع بران نیفتاده الخ **اقول** از قول ابن عمر

بعدم اتفاق دو کس بر تعیین شجره که بیعت تحت آن شده لازم نمی آید که در واقع و نفس الامر اتفاق
دو کس بر تعیین شجره نه کرده باشند چه خفا را ابن عمر موافق علم خود است نه باعتبار نفس الامر جای
که مشتبه بودن آن شجره حضرت عمر ازین قول ثابت گردد — حافظ ابن حجر — در فتح الباری شرح
صحیح البخاری می گفته — انکار سعید بن المسیب علی من زعم انه عرفها معتمدا علی قول ابیه انهم لم یعرفوها فی العام
القابل لا یدل علی رفع معرفتها اصلا فقد وقع عند المصنف البخاری — فی حدیث جابر السابق قریبا
لو کنت ابصر الیوم لاریتکم مکان الشجرة فهذا یدل علی انه کان یضبط موضعها ففیه دلالة علی انه کان یعرفها
بعینها — و قول او که اتفاق اجتماع نیفتاده — بجای اجتماع نیفتاده — یا بجای اجتماع نیفتاده ناشی
از جهل است زیرا که اتفاق تفسیر اجتماع است — هذا کرمانی گفته — فما اجتمع منا ای ما وافق منا قوله صفحه ۴۴
پس قول بعض علمای کرام که قائل قطع همان شجرهٔ معینه اند جبرا بر شهادت صحابه کرام که در صحیح بخاری
نفشه موجود است راجح گردد الخ اقول در میان قول بعض علما و قول ابن عمر و مسیب منافات ثابت
کردن وهم صرف است از عدم فهم و درایت چنانکه از جواب قول سابق دانسته شد — و در قول
مسیب ذکر نسیان خارجین عام قابل است نه ذکر نسیان عام صحابه پس ضرورت ترجیح یکی بر دیگری
نیست قوله صفحه ۴۴ اما آنچه در بعض روایات ذکر امر قطع شجره نسبت حضرت امیر المومنین عمر و نسبت
پس محققین بتحقیق فرموده اند که آن شجره دیگر بود الخ اقول این تحقیق توجیه القول بما لا یرضی به قائله
است — ابن ابی شیبه — در مصنف خود آورده — حدثنا معاذ قال اخبرنا ابن عون عن نافع
قال بلغ عمر بن الخطاب ان ناسا یاتون الشجرة التی بویع تحتها قال فامر بها فقطعت — و خفاجی
— در شرح شفا نوشته — و علی هذا یحمل ما روی عن عمر من انه قطع الشجرة التی وقعت تحتها البیعة لئلا
یفتتن بها الناس لقرب عهدهم بالجاهلیة فلا منافاة بینهما — باقی آنچه مکاتیب است رای شاه صاحب
است بدون دلالت روایتی مفید آن — و از روایت مصنف ابن ابی شیبه ظاهر که این شجره
همان شجره بود که زیر آن اتفاق بیعت افتاده قوله صفحه ۴۴ ثانیا اگر بر خلاف شهادت صحابه
کرام قول بعض علما تسلیم کرده شود الخ اقول مکروه داشتن حضرت عمر فعل مردم را و قطع شجره با آنکه
نفس تبرک به آثار انبیا امری محمود بود — دلیل است برآنکه فعلیکه در آن خشیت انجرار الفساد عقائد
مردم باشد واجب الترک است — و شک نیست که عمل مولد همچنان است که مردم عوام بلکه بعض
خواص معامله واجبات با آن میکنند بلکه اهتمام آن فوق واجبات دانند که هر چند از ترک صوم و
صلوة باک ندارند لیکن ترک این عمل را کفر پندارند نعوذ بالله منه — و زمان حضرت عمر زمان شیوع

اسلام وظہور احکام خصوص ضروریات احکام بود پس عذر قرب دخول اعراب وعوام در اسلام
وعدم تدوین احکام بیش از بہانہ خوی بدانجام نیست **قوله** صفحہ ۴۴ او لا اگر حضرت ابن مسعود
رضی اللہ عنہ بر رافعین اصوات در مسجد بہ تہلیل وصلوۃ انکار فرمودہ الخ **اقول** انکار ابن مسعود
بدلیل عدم معہودیت در عہد آنحضرت دال است کہ عدم معہودیت فعل دلیل امتناع فعل است و
عدم معہودیت عمل مولد معلوم است پس ہر دو یکی باشند واجرای حکمیکہ ابن مسعود برآن انکار فرمودہ
از تہلیل وتصلیہ ۔ ورفع صوت در مسجد بہ بعض اذکار مانند اذان ۔ وخطبہ بالیقین از سنت ثابت
است ونہی از رفع صوت بہ بعض اذکار در خصوص مسجد وارد نشدہ ۔ باقی قول نیز ازینکہ اگر بالفرض مضطرب
است اقوال دیگر فقہا مضطرب نیست ۔ واز عبارت حموی نیز اینقدر ظاہر است کہ ہیچ فعل باعتقاد
عبادت لائق حذر ومنع ۔ وشک نیست کہ عمل مولد را اہل مولد عبادت بلکہ اعلی عبادات دانند
۔ در اصول شاشی مرقوم است ۔ ولو ترک الصلوۃ فی ایام التشریق فقضاہا فی غیر ایام التشریق ۔ لا یکبر
لانہ لیس لہ التکبیر بالجہر شرعا ۔ ودر معدن شرح اصول شاشی مسطور است ۔ قولہ شرعا لان الجہر
بالتکبیر بدعۃ الا فی ایام مخصوصۃ ۔ در فصول شرح اصول شاشی مذکور است ۔ وانما نقول الجہر بالتکبیر بدعۃ
۔ لانہ قال اللہ تعالی ادعوا ربکم تضرعا وخفیۃ ۔ الا فی زمان مخصوص ۔ ودر اصول سرخسی مرقوم است ۔
لان الجہر بالتکبیر دبر الصلوات غیر مشروع ۔ وابراہیم کوراتی ۔ در اتحاف المنیب الاواہ ۔ از بعض
رسائل حنفیہ آوردہ ۔ اجمعت الصحابۃ والتابعون علی ان ذکر الجہر بدعۃ ۔ وقال ایضا ۔ وقد اتفق
آراء الائمۃ زماننا وفقہاء عصرنا علی ان الجہر بالذکر بدعۃ وغیر مشروع ۔ ودر ملتقط مسطور است ۔ وذکر شمس الائمۃ
السرخسی فی اوائل کتاب السیر ۔ فی باب رفع الصوت ۔ ان اصحاب رسول اللہ صلعم کانوا یکرہون
رفع الصوت عند الجنائز ۔ والقتال ۔ والذکر ۔ ودر کفایہ حاشیہ ہدایہ مذکور است ۔ وکون الجہر
بالتکبیر بدعۃ متیقن ۔ ودر بحر رائق مرقوم است ۔ فالحاصل ان الجہر بالتکبیر بدعۃ فی کل وقت الا فی المواضع
المستثناۃ ۔ وصرح قاضی خان فی فتاواہ بکراہۃ الذکر جہرا ۔ وتبعہ علی ذلک صاحب المصفی
۔ ودر فتاوی ظہیریہ مسطور است ۔ ویکرہ رفع الصوت بالذکر فان اراد ان یذکر اللہ یذکر فی
نفسہ لقولہ تعالی انہ لا یحب المعتدین ای الجاہرین بالذکر ۔ ودر خانیہ مذکور است ۔ ویکرہ رفع الصوت
بالذکر واذا اراد ان یذکر اللہ تعالی یذکر اللہ فی نفسہ ۔ وابن ہمام ۔ در فتح القدیر نوشتہ ۔
فقال ابو حنیفۃ رفع الصوت بالذکر بدعۃ یخالف الامر فی قولہ تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفۃ
دون الجہر من القول ۔ وحلبی ۔ در شرح منیہ نوشتہ ۔ لابی حنیفۃ ان رفع الصوت بالذکر بدعۃ

مخالفت للامر فی قوله تعالی واذکر ربک فی نفسک تضرعا وخیفة ودون الجهر من القول ــ ودر مدخل ــ از ابن
ابی جمرہ منقول ہست کہ گفته ــ ان البطالة وذلک الوقت بالنوم افضل من الذکر جهرا قوله صفحه ۱۰ ایراد
این نقل درین مبحث خلاف عقل ہست الخ اقول زعم خلاف عقل از جهل مرکب است چه منقول
بدایونی عبارتی دیگر را که پیش ازین عبارت است نقل ننموده وآن اینکه ــ وکذا الیقال لکل
من اتی فی العبادات البدنیة مالم یکن شرع من الصحابة ومقصود بالا یراد همین ہست نه عبارت
منقوله که جواب سوال مقدر است زیراکه عمل مولد عبارت از جمع مردم است برای حکایت
مولد شریف وذکر معجزات ورضاع وامثال آن لقصد اظهار سرور حسب زعم ایشان واینهمه از
عبادات بدنیه است وانچه از عبادات بدنیه در زمن صحابه نبوده بمقتضای قول صاحب مجالس
از بدعات سیئه است پس عمل مولد که در زمن صحابه نبوده نیز از بدعات سیئه باشد وسابقا معلوم
شده که مدار ذم وسیئه بودن بدعت عدم ثبوت است از دلائل شرعیه معتبر واجب یا سنت یا مستحب
یا مباح باشد ــ والفاق بحصول ثواب در بدعت حسنه منظور فیه است قوله صفحه ۱۰ اولا علمای
محققین نوشته اند که اصل در هر مسئله صحت است اقول مراد ملا علی قاری از هر مسئله هر مسئله
از مسائل ثابته است از کتاب وسنت که اصل دران صحت است درصورت فقدان دلیل
فساد مانند نماز که اصل دران صحت است تاآنکه فساد آن از دلیل ثابت گردد ــ ایا ندیده که همین ملا علی
قاری نوشته که اصل در حوادث عدم وقوع است تاآنکه وقوع آن از دلیلی ثابت گردد چنانکه
گذشت ــ ومشروعیت شی وثبوت آن از ادله شرعی از حوادث وصفات عارضه شی است وفقها
تصریح کرده اند که در صفات عارضه اصل عدم است ومدار صحت بر وجود ارکان است وصفات اصلیه
ــ وانچه از مدارک آورده مضر نیست زیراکه اباحت همچو تحریم نیز ثابت نمیشود مگر بوحی الهی چنانچه در تفسیر
به تفسیر همین آیت مرقوم است ــ المسئلة الثانیة لما بین الله تعالی ان التحریم والتحلیل لایثبت الا
بوحی الله تعالی قال قل لا اجد فیما اوحی الی محرما علی طاعم یطعمه وعلی آکل یاکله وکرہ لیظهر منه ان المراد
منه بیان ما یحل ویحرم من الماکولات انتهی ــ ودر بحر الرائق مسطور است ــ اما فی النقایة من انها ما ثبت
بقوله وفعله صلعم ولیس بواجب ولا مستحب ففیه نظر لشموله المباح انتهی ــ وطحطاوی ــ در حاشیه در مختار
نوشته ــ لایعرف اباحة المباح الا بقوله وفعله عم ــ وبدعت بمعنی محدثی در دین که دلالت نمی کنند برآن دلیل
اصلی در شرع مذموم است ــ وبدعت باین معنی بر عمل مولد صادق است پس همه دلائل تحریم
این عمل احادیث نهی از بدعت دلیل تحریم درینجا موجود است واحتیاط در رجوع بسوی اباحت

اصلیه نزد اہل اباحت بوقت فقدان دلیل تحریم ست پس ایراد قول شامی در غیر محل باشد
قوله صفحه ۱۰ وثانیا بر ین تقدیر ادعای این که عدم ثبوتش از کتاب وسنت محتاج بیان نیست الخ
اقول مراد از تکریم نبی کریم چیست تکریم ثابت از شرع ـ یا غیر ثابت ـ یا عام ـ بر شق اول
بودن این عمل از افراد تکریم ممنوع است ـ و بر شق ثانی ـ وثالث بودنش از افراد تکریم مثبت
مدعا نیست ـ وکافی بودن استحباب مطلق توقیر وتکریم گو از افراد امور غیر منصوصة التحریم مطلقا بالتعمیم
باشد برای ثبوت استحباب یا اباحت افراد خاصه هنوز متنازع فیه است ـ باقی جواز ندبا
بتلبیه ماثوره از تقریر نبی صلعم وآثار صحابه ثابت است چنانکه سابقا معلوم شده ـ پس ایجکم در آن
ثنا وتعظیم که از ادله شرع زیادت بر آن ثابت نیست مطرد نتوان شد ـ ومشروعیت صوم
عاشورا علی الدوام بحکم شارع بخلاف عقل ثابت ست قیاس را در آن مدخل نیست
ـ وضرور نیست که برای مجموع حکم اجزای آن فرادی یا حکم بعض اجزای آن بضم اجزای دیگر
که داخل این مجموع نیست ثابت گردد قوله صفحه ۱۰ اولا درین قول ذکر امر مباح ست الخ
اقول اول لفظ مباح درینجا شامل ست قربات مباحه را نیز ـ وثانیا بحث نیست در ذکر شمائل
وارهاصات ومعجزات وغیرها بلکه در اشتغال ومجموع بهیئت مجموعی که مجوزین نیز آنرا بدعت ومحدث
بعد قرون ثلثه گفته اند نه سنت قوله صفحه ۱۰ وثانیا همان فقها انهم نوشته اند که استعمال مکروه بمعنی
می آید الی آخره اقول اول درینجا تعیین معنی مکروه نیست ـ ووجه کراهت درینجا بسبب تادیه
بفساد اعتقاد ست نه بسبب عدم ثبوت از دلیل خاص ـ سوم ـ در طوالع الانوار حاشیه در مختار
مذکور ست که ظاهر تعلیل بعدم فعل تحریم ست چنانچه عبارتش اینست ـ رفع الصوت بالذکر
بدعة یعنی یوم عید الفطر فیقتصر ای علی مورد الشرع فانه مکروه عند العامة تحریما علی الظاهر للتعلیل بان
النبی صلعم لم یفعله ـ وسید شریف جرجانی ـ در شرح خلاصه کیدانی در باب محرمات نوشته الزیادة
فی التکبیر بان یقال الله اکبر الاعلی لانه غیر منقول عن النبی صلعم ولا عن الصحابة ـ وانیقدر مسلم ست که ترک
مندوب مکروه تنزیهی ست ـ لیکن ترک مندوب چیزی دیگر ست ـ وعدم ثبوت چیزی از ادله
شرع عموما نه بطور اباحت ونه بطور ندب ونه بطور وجوب ـ چیزی دیگر ـ ولو سلم الاتحاد پس
ترجیح بدعت رافع ومزاحم سنت ست وبدعت سیئه بودن چنین بدعت مسلم مقلدین الیونی
ومجتهدین اوست وبدعت سیئه مرادف مکروه تحریمی باشد کما فی جامع الرموز پس درینصورت
دلیل تحریم موافق زعم ایشان موجود باشد ـ ونفس تنفل قبل از مغرب ـ از تقریر آنحضرت صلعم

— و عموم قول او صلعم بین کل اذانین صلوة — و امر او صلعم — صلّوا قبل صلوة المغرب رکعتین ثابت است گو حنفیه منسوخ گویند لیکن ممکن ست حمل لنسخ آن بر نسخ مندوبیت نه اباحت — و تلبس بلباس اسود از امور دینیه نیست پس از حد بدعت خود خارج ست — و از اقوال موردہ عدم کراهت مباح مؤدی باعتقاد فاسد یعنی اعتقاد وجوب یا سنیت که کراهت تحریمی ثابت نیست — و قول فقها به کراهت آن که مطلقش محمول بر تحریمی نص در آن در فسق فاعل مکروه تحریمی چه کلام ست — باقی کراهت صوم ایام بیض با آنکه استحباب آن مسلم ست بسبب مؤدی بودنش باعتقاد وجوب چرا دلیل تام و ست عام نباشد برای کراهت عمل مولد که هنوز اباحت آن نیز مسلم فیها ست بسبب مذکور — و مراد یعنی از مداومت عدم ترک باضعاف کثیره است و درینجا بحث در مداومت نیست بلکه بحث در مباحیست که مؤدی اعتقاد وجوب و سنیت آن باشد و اباحت عمل مولد اگر فرض کرده شود این تادیه دران موجود ست — ابن همام در فتح القدیر گفته — والحق ان المداومة مطلقا مکروهة سواء رآه حتما یکره غیره اولا — و در نهایه مذکور است لا ینبغی ان یقرء سورة معینة علی الدوام لئلا یظن بعض الناس انه واجب — ملا علی قاری در مرقاة — بشرح — لا یجعل احدکم للشیطان شیئا الحدیث نوشته — قال الطیبی — وفیه من اصر علی امر مندوب وجعله عزما ولم یعمل بالرخصة فقد اصاب منه من الاضلال فکیف من اصر علی بدعة ومنکر — و قسطلانی — در ارشاد الساری — بشرح همین حدیث نوشته — و استنبط ابن المنیر منه ان المندوب ربما انقلب مکروها اذا خیف علی الناس ان یرفعوه عن رتبته لان التیامن مستحب لکن لما خشی ابن مسعود ان یعتقد وجوبه اشار الی کراهته — و در فتاوی عالمگیریه مرقوم ست — وما یفعل عقیب الصلوة مکروه لان الجهال یعتقدونها سنة او واجبة وکل مباح یؤدی الیه فمکروه هکذا فی الزاهدی قوله صفحه ۲۰ کسیکه مطالعه شرح حدیث از ائمه اهل سنت کرده است الخ اقول لفظ بدعت در — ما احدث قوم بدعة — نکره در حیز نفی است و هیچ نکره عام باشد پس تخصیص آن بقید مزاحمة للسنة — بدون دلیل مخصص که معدوم ست جائز نباشد و یکدو کس از شراح حدیث بخطا در فهم بخلاف دیگران مرتکب این تخصیص شده باشند مجرد قول ایشان مخصص قول شارع نتوان شد — و عمل مولد در بدعت بی شک مندرج ست زیرا که محدث فی الدین بدون دلیل شرعی ست و ثبوت مطلق اجزای این عمل فرادی یا بالضمن مقیدات دیگر غیر این عمل مفید ثبوت این عمل نتوان شد و الزام ترک فرض و واجب بر اکثر عاقدین این هم ست چنانکه بمشاهده حال این عاقدین مخفی نیست

نه برین مجوزین که نام شان دریجا گرفته **قوله** صفحه ۳۳ جواب این مغالطه سابقا بطور نقض و حل مرقوم
گردیده الخ **اقول** انچه سابقا مرقوم است جوابش گذشت — و عدم استلزام ترک بانتفای
وجوه ترک حرمت و کراهت را از تحقیق مستندی بثبوت نرسیده — وانچه مدار علم وقوع آن بر روایت
است اصل دران عدم وقوع است تا آنکه روایت وقوع یافته نشود چنانکه از قول مستندین مقلد
بدایونی ظاهر گاه مرار **قوله** صفحه ۳۵ ائمه دین و محققین شرع مبین بدلیل مضامین آیات کلام رب العالمین
واحادیث حضرت سید المرسلین صلعم فضیلت و شرف ازمنه لاحقه الخ **اقول** ثبوت فضیلت و شرف
ازمنه لاحقه که نظیر ازمنه سابقه باشند از نصوص شارع بخلاف عقل ما ثابت میتوان شد و نفس وقوع
امر شریف در زمانی اگر مستلزم شرافت زمان باشد مستلزم نیست مگر از برای شرافت همان زمان
که در آن امر شریف وقوع یافته نه برای شرافت نظیر آن زمان — پس از برای ثبوت شرافت ازمنه
لاحقه که نظیر ازمنه سابقه است نصی درکار است مجرد وقوع امر شریف در ازمنه سابقه برای آن کافی
نتوان شد و امور ی چند که در معنونات مختلفه یک عنوان واقع شده هر یک معنون را امور همه امور
نتوان گفت اگرچه هر معنون را همان یک عنوان باشد — لهذا گفته اند — وکان نکاحه بعائشة فی
شوال و ابتناؤه بها فی شوال وکانت تحب ان تدخل النساء من اهلها فی شوال علی ازواجهن —
و در حدیث آمده — فیه ولدت و فیه انزل — پس بارشاد نبی صلعم محذوری وارد نتوان شد
— و از یک چیز دانستن مراد معامله همان روز در هر روز که نظیر آن روز ست کردن است — و عید گردانیدن
روز نعمت مگر سرور گردانیدن در آن روز — باقی صاحب تحفه منشأ گردیدن زمان لاحق بسبب نزول
نعمت در زمان سابق اگر بدلالت ارشاد شارع جائی نوشته فلا نزاع فیه — و اگر بمجرد رای جائی
نوشته بدلیل کلام خودش لائق قبول نباشد — و انچه برخلاف تحقیق تحفه آمده بنابر عدم تحقیق و زعم
غلط است — و قول مولوی رفیع الدین صاحب که همچنین شهور را در دوره حکم اتحاد یا نظیر داده میشود
و مفید حکم عام نتوان شد و معهذا جناب صاحب کلمة الحق مقلد او نیست که ناگزیر تقلید او عقیده خود
سازد **قوله** صفحه ۳۶ هرگاه که بجا آوردن آنحضرت صلعم صوم عاشورا را بموافقت یهود و بوجه احیای سنت
موسی علیه السلام اعتراف نمود الخ **اقول** روزه داشتن آنحضرت صلعم ازمنه لاحقه بعض شریعت موسوی
است که آنحضرت صلعم آنرا بوحی الهی دریافت چه در شریعت موسوی بوجه وقوع امور شریفه در بعض
معنونات یوم عاشورا مشروعیت صوم در همه معنونات یوم عاشورا واقع شده و آنحضرت
صلعم اتباع شریعت موسوی فرموده نه بخیال آنکه همه معنونات این عنوان موقع امور شریفه است

متعلق [illegible]

عمل بر آن کرده از اقوال مستندین بدایونی و مقلد او ظاهر که عمل مولد محدث است بعد قیرون ثلثه الشیخ ابن الحاج در فقدان اتباع صاحب ملت محمدی بشک عیست — و قول ابن حاج اگر مسلم باشد مفید ثبوت عمل مولد از صاحب ملت محمدی نیست قوله صفحه ۵۵ الحق تعصب و نفسانیت و دیده بصیرت را کور می سازد الخ
اقول شهرت کتب احمد بن محمد مصری کمتر نیست از شهرت سیرت شامی — و دعوی مجهولیت ناشی از جهالت — و جهالت شان احمد از همین کتاب او ظاهر ست بخلاف عمر بن محمد ملا که از مصنفات او کتابی دیده و شنیده نشده بعد و بود نش نیز در زمره اهل علم نیز ثابت نگردیده — و ذکر احمد بن محمد مصری در تاریخ ابن قاضی شهبه — و در قبس حاوی ابن الشباع — موجود ست — بخلاف عمر بن محمد ملا که ذکرش در کتابی از تاریخ و رجال یافته نمی شود — و کتابی از مصنفات او نظر نمی آید — باقی عیان بودن کتب مصری از مانه بالکل غلط ست و اختلاف و کثرت مجوزین چیزی دیگر است و بودن مانعین از اهل مذاهب اربعه چیزی دیگر و معهذا اکثرت تجویز و قلت منع در شوافع ست و لیس قوله صفحه ۵۵ قول ابن حاج را بحذف آنچه و ساوس صاحب رساله را از بیخ و بن بر میکند الخ اقول این همه خیال فاسد و وهم کاسد مقلد بدایونی است — مراد ابن حاج آنکه اتباع فعل آنحضرت درین شهر لائق است چنانکه حضرت صلعم بروز دوشنبه صوم داشته اگر دیگری درین شهر صوم ها دارد و مضائقه نباشد و این مراد ست نه هم جواز عمل مولد نیست — ایا ندیده که همین ابن حاج صاحب مدخل بعد ذکر مفاسد عمل مولد نوشته — فان خلا منه و عمل طعاما فقط و نوی به المولد و دعا الیه الاخوان و سلم من کل ما تقدم ذکره فهو بدعة بنفس نیته فقط اذ ان ذلک زیادة فی الدین و لیس من عمل السلف الماضین و اتباع السلف اولی بل اوجب من ان نزید نیته مخالفة لما کانوا علیه لانهم اشد الناس اتباعا لسنة رسول الله صلعم و تعظیما له و لسنته الرسول صلعم و لهم قدم السبق فی المبادرة الی ذلک و لم ینقل عن احد منهم انه نوی المولد و نحن لهم تبع فیسعنا ما وسعهم — و در همین مدخل ابن حاج نوشته — و بعضهم یتورع عن هذا و یعمل المولد بقراءة البخاری و غیره عوضا عن ذلک و هذا و ان کانت قراءة الحدیث فی نفسها من اکبر القرب و العبادات و فیها البرکة العظیمة و الخیر الکثیر لکن اذا فعل ذلک بشرط اللائق به علی الوجه الشرعی کما ینبغی لا بنیة المولد الا تری ان الصلوة من اعظم القرب الی الله تعالی مع ذلک فلو فعلها انسان فی غیر الوقت المشروع لها لکان مذموما مخالفا فاذا کانت الصلوة بهذه المثابة فما بالک بغیرها — و در بستان ذکر نقل مذهب است و بحث درین عمل ازین قبیل نیست سیوطی اگر این موضع را از ان مواضع شمرده که مسلم الانکار نیست قولش مقبول نباشد چه وی از مجوزین

این عمل سنت - حافظ ابن حجر - در درر کامنه نوشته - جمع کتابا بسماه المدخل کثیر الفوائد کشف فیه عن معایب
و بدع یفعلها - واکثرها مما ینکر - وبعضها مما یحتمل **قوله** صفحه ۹۰ اولا قول فاکهانی که بر عدم علم الشیان
مبنی است الخ **اقول** قول ماهرین کتاب و سنت بنا بر عدم علم چیزی از کتاب و سنت خصوصا در وقت
که مخالفین هنوز علم خود با نچیز از کتاب و سنت ظاهر نکرده باشند بلکه بعدم علم آن ازان معترف باشند
چگونه بر قول مخالفین ترجیح ندارد و حکم حرمت و کراهت ثابت ست از احادیث و محدثات
- باقی رد ابن حجر و سیوطی بلا وجه وجیه متعقب است - رد فاکهانی که در سبیل الهدی والرشاد
از سیوطی منقول ناصر فاکهانی تعقب آن نموده - و ذخیرة السالکین - و تحفة القضاة و فتاوی قاضی
شهاب دولت آبادی - و سبیل السنة - و نور الیقین - کمتر در اعتماد از کتب مشهوره نزد خود
از حواله کتب نزد خصوم ثابت نکرده - اگر خصوم نیز اعتماد مستند خود از حواله کتب مشهوره نزد
وی ثابت نمایند چه مضائقه باشد و ثبوت اقوال مستنده هر دو بودن اقوال مجوزین از احادیث
وجه ترجیح موجود ست - و حکم تفسیق و تضلیل نسبت لائمین ست بر مانعین و تارکین این عمل نه
نسبت دیگران **قوله** صفحه ۹۵ این چه جرات و بی باکی و چه مغالطه و چالاکی ست الخ **اقول**
این عبارت در مکتوبات در بیان سبب فتور در نسبت رابطه والتذاذ در طاعات ست از ای
در مکتوب هفتاد و دوم از جلد ثالث این عبارت با دنی تغییر موجود ست - لیکن درینجا ذکر تحسین
قرآن خواندن بصوت حسن و قصائد نعت و مناقب خواندن ست نه ذکر احتفال - و بحث
درین است نه دران - و بعد همین عبارت در همین مکتوب ست - اگر بر نهجی خوانند که تحریفی
در کلمات قرآنی واقع نشود و در قصائد خواندن شرائط مذکوره محقق گردد و آنرا هم بغرض صحیح تجویز نمایند
چه مانع است - مخدوما بخاطر فقیر میرسد این باب مطلق نکنند بوالهوسان ممنوع نمیگردند اگر اندک
تجویز کردند منجر به بسیار خواهد شد - قلیله یفضی الی کثیره - قول مشهور ست والسلام - درین عبارت
- لفظ - بغرض صحیح - این باب مطلق نکنند - تشبیه ست بممنوع بودن قرات قرآن - و خواندن
قصائد نعت - بغرض عمل مولد که غرض صحیح نیست - و غرض صحیح همان است که منجمله اغراض معهوده
از شارع باشد - و قرات قرآن - و خواندن قصائد نعت - به نیت مولد از شارع معهود نیست
قوله صفحه ۹۵ جوابش به تفصیل بالا گذشته **اقول** انچه بالا گذشت رد آن بالا بعمل آمد **قوله**
صفحه ۹۵ ذکر هیچ کس در مقابله ائمه محققین الخ **اقول** ذکر مولانا عبد الحی رحمة الله علیه را که در
عصر خود یگانه آفاق در فقه بود در مقابله مجوزین مخالف حیا دانستن بی حیائی را در لباس حیا ظاهر

علاوه حواله مکتوب بیجا

نمودن ست **قوله** صفحه ۵۹ ثبوت استحسان بدعات حسنه از صحابهٔ کرام و ائمه عظام ثابت نیست
وقول بعض علما که امامت ایشان مسلم نیست باستحسان بعض بدعات باوجود بودن آن بدعت
شرعیه ناشی از خطا است قابل قبول نے ـ واستحسان این عمل بتصریح محققین شافعیه باشد یا حنفیه
هنوز در خیز خفا است آری بعض شافعیه که محقق بودن ایشان ممنوع است باستحسان آن رفته اند
ـ واما از حنفیه کسیکه قائل استحسان ست درین باب مقلد بعض شافعیه ست پس وی بدین حیثیت
در حنفیه معدود نتوان شد اوستاد جناب صاحب کلمة الحق باشد یا شاگرد جناب وی **قوله** صفحه ۵۹
اولا درین مسئله اقتدا الشافعیه چه ضرور ست چنانکه علمای شافعیه قائل جواز اند همچنان محققین عظام
از علمای حنفیه الخ **اقول** تصریح استحسان این عمل از محققین عظام علمای حنفیه که حاوی فروع و اصول
مذهب و محقق و مدقق طریق خود باشند هنوز ثابت نیست ـ اگر مقلد بدالولی ترک اتباع مذهب
امام خود و تقلید مذاهب دیگر در انچه مرجوحیت آن بروایات معتمدهٔ صحابهٔ کرام بثبوت رسیده باشد لازم
میگرداند چنانکه حسب جناب صاحب کلمة الحق ست ـ لیکن چون از قول امام ابی حنیفه ـ ایاکم والتبدع
والتنطع وعلیکم بالامر الاول العتیق ـ وعلیکم بالآثار وطریقة السلف وایاکم وکل محدث فانه بدعة
ـ چنانکه در میزان شعرانی منقول ظاهر که این عمل منهی عنه و غیر جائز ست بجهت بودنش امر
اول عتیق و بودنش محدث ـ ترک مذهب امام و اصول مذهب او در انچه موافق ست بحدیث
مرفوع کل محدثة بدعة ـ ومن احدث فی امرنا هذا مالیس منه فهو رد ـ وبوقائع صحابهٔ کرام و تقلید
مذهبی دیگر در آن چگونه روا باشد ـ چه جائی که بعض اهل همین مذهب دیگر و اهل مذاهب دیگر موافق
مذهب امام باشند ـ چنانچه بعض شوافع و اکثر مالکیه ـ و حنبلیه بعدم جواز این عمل قائل اند که ذکر نام
بعض ایشان گذشت **قوله** صفحه منشای این طعن قبیح جهل صریح ست محل نزاع که تجویز و استحسان
عمل مولد است الخ **اقول** واعجبا که باآنکه سنیت تامین بالجهر ـ و رفع الیدین در غیر تحریمه
ـ و فرضیت قراءت فاتحه در نماز و سنیت ترجیع فی الشهادتین در اذان ـ وغیرها من العبادات
از احادیث صحیحه ثابت ـ و برای منسوخیت یکی از ان الی الآن دلیلی قائم نیست ـ وبسیاری
از مجتهدین قائل آن از مجرد تقلید قول بعض مجتهدین بدلائل مرجوحه و مردوده فعل آن قبیح باشد و فعل اعمال
بدعیه که یکی از مجتهدین قائل آن نشده و احادیث صحیحه ناطق بر تحریم عام بدعات با عدم مخصص مستحب بلکه کالواجب
باشد گو بعض منسوبین بعلم خواه از خطا و خواه از میل ببدعت تجویز آن کرده باشند پس درین
زمان بدعت توامان علاج سیف کشی اهل بدعت و طغیان بر کلمه حق خبر حیف نباشد **قوله**

صفحهٔ ۹ در حق طالبین استحسان عمل مکرم وعاقدین ذکر معظم باین طعن فاسد وناصواب پرداختن سزاوار اولی
الالباب خاک بر آفتاب انداختن ست الخ **اقول** درینجا ذکر کسانیست که بانیان بدعات
و آخذین محدثات بوده خود را از دوستان مصطفی صلعم دانند مثل بدایونی تو ده بدعات این
کسانرا که نام شان گرفته اگر از جنس همین کسان میدانند مورد ملامت سوء ظن او باشند ورنه در کلمة الحق
تسمیهٔ کسی نیست ونه به نسبت ایشان مظنون که بانیان بدعت بوده خود را از محبان مصطفی صلعم
دانسته باشند **قوله** صفحهٔ ۱۰ واجب بود که اولا معنی مانع ومقتضی دریافت می نمود من بعد قدم
در رد وابطال اقوال ائمهٔ اعلام می فرمود الخ **اقول** معنی مانع ومقتضی خود ندانستن و دیگران را
نصیحت دریافت آن نمودن خود را فضیحت کردن ست انچه نمی دانست خود از اهل علم
دریافت می کرد انا لله وانا الیه راجعون — باقی انچه شارع شفقة علی الامة ترک نموده نمود و
فرموده چنانکه در ترک جماعت تراویح آمده — در کلمة الحق کجاست که ترک آنحضرت صلعم علی الاطلاق
مستلزم تحریم وممانعت باشد آری در آن سنت هدی بودن ترک آنحضرت صلعم با وجود المقتضی
فعل وفقدان مانع منقول ست ومؤید کلمة الحق ست قول صاحب مجالس — واما ما کان المقتضی
لفعله فی عهده علیه الصلوة والسلام من غیر وجود المانع ومع ذلک لم یفعله علیه الصلوة والسلام ولم
یحث علیه علم انه لیس فیه مصلحة بل هو بدعة سیئة **قوله** صفحهٔ ۱۱ اولا ذکر رسول صلعم را که علی الاطلاق
مرغوب شارع وتقیید بهیئتی ومخصوص بقیدی نیست بر خصوص تقریر سنت اذان برای عیدین
که سنت مخصوص فرائض ست قیاس نمودن الخ **اقول** مثل بدایونی چنانکه سنت اذان
را مخصوص بفرائض می گوید همچنان خصم او سنت ذکر رسول صلعم را مخصوص بدان موقع که از شارع
ذکر رسول در آن ثابت می توان گفت **قوله** صفحهٔ ۱۲ وعلما تصریح فرموده اند که اگر در عیدین هم
بجای اذان کدامی ذکر دیگر الخ **اقول** تصریح شافعی وغیره به گفتن الصلوة جامعة — در عیدین
بنا بر ثبوت اوست از آنحضرت صلعم در عید بروایتی که به گفتن آن مؤذن را امر فرموده — یا بنا بر
قیاس عید ست بر کسوف نه بنا بر اندراج در عمومات شارع — شیخ دهلوی — در فتح سفر المنان
نوشته — در العیدین لا اذان ولا اقامة ولا الصلوة جامعة — لا خلاف فی هذا لاحد لکثرة الاحادیث
الواردة فیه فصار مجمعا علیه — سوی ما قاله — فی فتح الباری — انه روی الشافعی عن ثقة —
عن الزهری — انه کان رسول الله صلعم یامر المؤذن فی العید یقول — الصلوة جامعة — وهذا الحدیث
وان کان مرسلا لکن یعاضده القیاس علی صلوة الکسوف التی ثبت فیها هذا القول — ودر بعض شروح

شنیعت ترک اصلی

اذان در عیدین

منہاج مروی ست و لورود ذلک فی الصحیحین فی کسوف الشمس وقیس بہ الباقی — و شیخ دہلوی
— در ترجمہ مشکوة — بعد روایت مسلم از جابر بن سمرہ — صلیت مع رسول اللہ صلعم العیدین
غیر مرة ولا مرتین بغیر اذان واقامة — نوشتہ — و زیادہ کردہ است در روایتی ولا الصلوة
جامعة یعنی وانہم نبود کہ گویند الصلوة جامعة و در صحیح مسلم — از جابر بن عبد اللہ انصاری مروی
ست کہ ان لا اذان للصلوة یوم الفطر حین یخرج الامام ولا بعد ما یخرج ولا اقامة ولا نداء
لاشئی — و شیخ در ترجمہ مشکوة نوشتہ — و نبود اقامت و نہ آواز دادن چنانکہ گوید الصلوة الصلوة
و مانند آن و نبود چیزی تاکید است برای نفی مطلق — و در شرح سفر السعادة آوردہ — و در فتح الباری
گفتہ کہ استدلال کردہ می شود بقول جابر کہ گفت نبود ندا و نہ چیزی بر آنکہ گفتہ نشود پیش از نماز عید
ہیچ چیز مثل الصلوة — یا الصلوة جامعة — و مانند آن — و فیروزآبادی در سفر السعادة گفتہ پیغمبر صلعم
چون بمصلی رسیدی در زمان شروع در نماز کردن نہ اذان بودی نہ اقامت — و نہ الصلوة
جامعة — و نووی در شرح صحیح مسلم — حدیث جابر بن عبد اللہ را تاویل کردہ — حیث قال —
و ہذا ظاہرہ مخالف لما یقولہ اصحابنا وغیرہم انہ یستحب ان یقال الصلوة جامعة کما قدمناہ فیتاول
علی ان المراد ولا اذان ولا اقامة ولا نداء فی معناہما ولا شئی من ذلک — و عینی — در شرح صحیح البخاری
در بارۂ اذان عید نوشتہ قال الشعبی — والحکم — و ہو بدعة — و قال محمد — محدث — و بسند صحیح
عن ابن المسیب — اول من احدثہ معاویة — و نا — ابن اوس عن حصین — اول من اذن فی
العید زیاد — و فی الواضحة — لابن حبیب — اول من فعلہ ہشام — قال الداودی — مروان —
و نیز عینی در شرح صحیح البخاری آوردہ — و نقل الماوردی — فی الحاوی — عن الشافعی — انہ
قال فان قالوا ہلموا الی الصلوة — او حی علی الصلوة — او قد قامت الصلوة — کرہنا لہ ذلک و
اجزاہ — و شیخ دہلوی — در فتح سر المنان از شافعی نقل کردہ — ان قال حی علی الصلوة — او غیرہا
— من کلمات الاذان — اکرہ ذلک — و نیز آوردہ — و روی ابن ابی شیبة باسناد صحیح عن سعید
بن المسیب ان اول من احدث الاذان فی العید معاویة — وقیل مروان — وقیل الحجاج —
قیل زیاد — والصحیح معاویة واحدثہ بعدہ مولاہ واللہ اعلم **قولہ** صفحہ ۶۲ وحال بطلان قیاس بر
تنفل قبل عید النح **اقول** حال حقیقت انچہ بطلانش ظاہر گفتہ از سابق معلوم شدہ **قولہ** صفحہ ۶۲ قطع نظر
از انہمہ می گوییم کہ بیان حضرت امیر کرم اللہ وجہہ قائل تجویز و استحسان جہر تکبیر در عید فطر بودہ اند
الخ **اقول** اول جہر تکبیر در عید فطر فعل ابن عمر و علی و ابی امامہ رضی اللہ عنہم اگر ثابت باشد محمول ست بر بیان ثابت انہ

قول یا تقریر آنحضرت صلعم که وقت در هیچ صورت در حکم رفع است ــ دوم ــ فعل ایشان بر تقدیر ثبوت
معارض سنت صریح واذکروا بک الآیة را ــ و فعل صحابی معارض عموم آیت قطعیة الدلالة نتواند شد
چه جائیکه معارض باشد بقول صحابی آخر چه ابن عباس بر جهر انکار فرموده ــ چنانچه ابن همام در فتح القدیر
حاشیه هدایه همچنین گفته ــ و در فتاوی ابراهیم مرقوم ست ــ واتما لیها الی الجهر بدلیل زائد
وقد ثبت فی عید الاضحی انه یکبر فی الطریق جهرا ولم یثبت فی عید الفطر ــ و در کافی مسطور ست
ــ وخص الاضحی بالنص ــ و کسیکه در ثبوت جهر از آنحضرت در عید اضحی کلام کرده گفته که نزد
ابی حنیفه در عید اضحی نیز جهر تکبیر نکند ــ چنانچه در صحیح الروایه شرح مختصر وقایه آورده ــ ولا یکبر فی الطریق
جهرا عنده لا فی الفطر ولا الاضحی و هو الصحیح کذا فی التحفة ــ و نیز در صحیح الروایه از مضمرات نقل کرده ــ
وقال اکثر مشائخنا یکبر فی الطریق فی العیدین جمیعا عند ابی حنیفة ولا یجهر هو المختار و به ناخذ ــ بالجمله قول صاحب
غنیه که خلاف در استحباب و عدم استحباب و کراهت و عدم کراهت است بجوی نیرزد و قوله
صفحه ۲۱ نشائی این طعن و ملام به کلام ائمه اعلام خود رائی و هرزه درائی است الخ اقول اینهمه
ناشی از جهل ست بمقصود و آنکه تخریج و تمثیل ابن حجر بر تقدیر صحت نقل قیاس مع الفارق ست
که صوم آنحضرت شکراً لله بجهر و موافقت موسی علیه السلام و احیای سنت وی عم بود بخلاف
این عمل که احیای سنت حضرت موسی یا پیغمبر دیگر در آن نیست ــ و معهذا فعل حضرت موسی
که از ادراک کنه آن عقل ما قاصر ست ممکن ست که بنا بر وحی الهی باشد بخلاف این عمل ــ و از
قیاس جواز صوم نظیر یوم صوم از امری شریف جواز صوم نظیر یوم امر شریف دیگر یا صوم نظیر تاریخ
یوم همان امر شریف ثابت نتواند شد نه جواز عمل متنازع فیه قوله صفحه ۲۴ بر تقدیر تسلیم
صحت روایت تخفیف عذاب این مقال فاسد ست الخ اقول بر تقدیر تسلیم صحت این
روایت تخفیف عذاب از ابی لهب در هر روز اثنین بوجه اعتاق ثویبه در آن روز اثنین که زمان
تولد شریف بود و بجلدوی رسانیدن خبر تولد شریف ست نه بوجه اعتاق او در غیر آن روز اثنین
که زمان تولد شریف نیست پس نه کدامی فعل در هر روز تولد موجب تخفیف عذاب یا موجب
ثواب تواند شد که تخفیف عذاب و عطای ثواب فعل الهی ست قیاس بر آن نتوان کرد
ــ و نه کدامی فعل در روز دیگر که نظیر روز تولد ست و راسم موجب تخفیف عذاب و موجب
ثواب می تواند شد زیرا که این فعل نظیر فعل ابولهب نیست که فعل ابولهب در روز تولد
بود و این فعل در روز تولد نیست بلکه در روز دیگر صرف مشارک اسم روز تولد ست ــ باقی

بقای تخفیف عذاب در نظائر آن روز در جائی متصور می شد که در روز تولد مسعود را اشتاق ابولهب معذب
بودی چه تخفیف عذاب متفرع بر تعذیب است و ابولهب در آنوقت زنده معذب نبود آری جزای
اعتاق او چنین قرار یافته که بعد تعذیب تخفیف در آن بروز مشارک اسم این روز کنند سو بالجمله مقال
کلمة الحق صحیح ست — و فاسد گفتنش قول فاسد و کلام کاسد **قوله** صفحه ۱۴ این جواب متوجه نیست
که استدلال به توارث علمای اعلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین و جم غفیر از اعاظم عرب و عجم بوده الخ
اقول توارث عبارت از گرفتن عمل ست یکی از دیگری تا صحابه — و ظاهر که اخذ این عمل چنین
نیست زیرا که پیش از زمان شاه اربل نشانی از این عمل پیدا نیست — فی فتح القدیر بحث تواتر المتوارث
یعنی انا اخذنا عمن یلینا الصلوة هکذا فعلا و هم عمن یلیهم کذلک و هکذا الی الصحابة رضی الله تعالی عنهم و
هم بالضرورة اخذوه عن صاحب الوحی — و تعامل جم غفیر و جماعت کثیر علمای اعلام و قضاة و مفتیان
اسلام و اعاظم دین و اکابر مسلمین بر این عمل نیز ثابت نیست چند کس امثال — ابن وحیه — و سیوطی —
و دون ایشان مجوز آن شده اند و قول ایشان مردود ست — و علمائی اعلام و اعاظم دین و
اکابر مسلمین برد و انکار برین عمل پرداخته اند که احمد بن محمد اسکندری — و ابن فضل تقدیمی — و شیخ تاج الدین عمر
بن عبد المجید المالکی المقری — و ابن نقطة بغدادی — و شیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه — و امام شمس الدین
بن القیم — و ابن الحاج او ستاذ تقی سبکی — و تاج الدین فاکهانی — و قاضی شهاب الدین دولت آبادی
— و محمد بن اسمعیل بن صلاح الامیر الیمنی — و امام شوکانی — و غیر هم از ایشان لعدد از — و توارث تکثیر است
بعید العید و ذکر خلفای راشدین و ذکر عمین نیز مسلم نیست و تفصیل این مبحث بالا گذشته **قوله** صفحه ۲۰
این قول هم متوجه نیست اگر چه شرط اجماع اصطلاحی اهل اصول ست اما در مسائل فرعیه اتفاق
محققین هم با وجود عدم اعصار برای حجیت مثل اجماع مصطلح کفایت می کند الخ **اقول** اوّل جانب
تجویز عمل متنازع فیه احدی از علمای محققین نرفته — ثانیاً اتفاق علمای محققین بر آن متصور نیست
زیرا که بسیاری از محققین که نام چند کسان از ایشان بالا مذکور شد جانب تحریم و کراهت
این عمل رفته اند — باقی از مسلم ظاهر که مراد شش از علمای محققین معظم اصولیین اند و احدی از مجوزین
در معظم اصولیین معدود نیست — و معهذا حجت بودن اتفاق علمای محققین از مجبر و قول صاحب مسلم
بدون ثبوت حجیت آن از کتاب و سنت چگونه مسلم باشد — خود صاحب مسلم در بحث اجماع
گفته — و لا عبرة بالکافر و لا بوفاق من سیوجد اجماعا و اما المقلد فالاکثر انه کذلک و ان کان عالماً
متوافقاً للقاضی — و قیل بغیر الاصولی و قیل بل الفروعی — و در تیسیر شرح تحریر ابن همام مذکور ست

واما من حصل علما معتبرا من فقه او اصول — فمنهم من اعتبر الفافه الیه والجمهور علی عدم اعتباره **قوله** صفحه ۶۸ چنانکه در تورع وطهارت این کرام شکی نیست در بودن این حضرات از ائمه اعلام الخ **اقول** بودن مجوزین ازائمه اعلام ومحققین دین اسلام وارکان شرع مبین حضرت سید الانام صلعم ومتصفین بصفات اجتهاد وبالمذهب — یا فی المذهب مسلم نیست پس استحسان ایشان که موافق کتاب وسنت ومندرج درعمومات مندوبات شریعت که بحسب اصطلاح اصول آنرا منجمله عمومات توان شمرد نیست گو مزاحم ومخالف نباشد مرسنتی را — صالح عمل نبود **قوله** صفحه ۵۰ استناد بکلام مجالس الابرار همان مثل ست که جمله — لاتقربوا الصلوة — را پیش نظر دارند الخ **اقول** انچه لبعد عبارت مستنده در مجالس مرقوم ست هیچ مضر نیست زیراکه انچه موافق اصول وکتاب ست دران عوام — وزهاد وعباد غیرمجتهدین مساوی اند اعتبار آن باعتبار موافقت اصول وکتاب ست نه باعتبار اقوال ایشان لهذا در تحقیق شرح حسامی موافق مجالس الابرار بدون این استثنا مذکور ست — عبارتش هکذا — و من لیس من اهل الرای والاجتهاد من العلما اله حکم العوام حتی لایعتد بخلافه **قوله** صفحه ۵۶ حال کال حضرات تجدیدیه قابل تماشا ست امری را که برای اثبات بدعیات خود بکوشش وخروش دلیل بیگرداننده همان دلیل را وقت ذکر مخالف دلیل بیگر دانند الخ **اقول** اول جناب صاحب کلمة الحق مقلد صاحب تفهیم وغیره نیست که اقوال ایشان بر آن جناب حجت تواند شد ونه ایشان مقتدای وی جناب — دوم — کلام صاحب تفهیم در تقریر جواب ماته است موافق زعم مخالفین وزعم شیخ قائل بمذاهب کثیر فقها بمنع استمداد — سوم — ممکن ست که کلام صاحب تفهیم بر سبیل تنزل باشد بفرض عدم ثبوت حکم استمداد از نص کتاب وسنت که در همچو مسائل عند الاختلاف اتباع اکثر فقها لازم شمرده شده است بخلاف مسئله متنازع فیها که نه کلام درینجا در آن بر سبیل تنزل ست ونه اهل استحسان آن اکثر فقها باقی تصریحات شیخ درباره استمداد ومنافی آن نیست که بسیاری از فقها منکر استمداد بوده اند **قوله** صفحه ۶۶ برای ابطال استدلال برای اتباع سواد اعظم ذکر آیات کریمه بی فهم مطالب آنها پرداختن الخ **اقول** ذکر آیات کریمه را برای ابطال استدلال بر لزوم اتباع اکثر مردم — واراده از سواد اعظم بسیار مردم را اتباع روافض خیال کردن خیال باطل ست ناشی از جهل زیراکه روافض قلت وذلت را دلیل حقیت گردانیده اند وصاحب کلمة الحق فرموده که قلت وکثرت معیار حقیت نیست بسا است که اهل باطل کثیر باشند به نسبت اهل حق — ومؤید قول انجناب ست آیات ذیل — بل جاءهم بالحق واکثرهم للحق کارهون — لقد جئناکم بالحق ولکن

معیار حق و باطل قلت و کثرت نیست

اکثر الناس لا یعلمون — فلا تک فی مریة منه انه الحق من ربک ولکن اکثر الناس لا یؤمنون — وما اکثر الناس
ولو حرصت بمؤمنین — تلک آیات الکتاب والذی انزل الیک من ربک الحق ولکن اکثر الناس
لا یؤمنون — ولقد صرفنا للناس فی هذا القرآن من کل مثل فابی اکثر الناس الا کفورا — وما ارسلناک
الا کافة للناس بشیرا ونذیرا ولکن اکثر الناس لا یعلمون — کتاب فصلت آیاته قرآنا عربیا لقوم یعلمون
بشیرا ونذیرا ۵ فاعرض اکثرهم فهم لا یسمعون — وان تطع اکثر من فی الارض یضلوک عن
سبیل الله **قوله** صفحه ۲ ایجاد احتمال اول در ارشاد آنحضرت باست — اذا اختلف الناس فعلیکم
بالسواد الاعظم محض الحاد است الخ **اقول** ایجاد احتمال را الحاد گفتن صریح الحاد است ودر آیات
قرآن مجید که بالا ذکر یافته — چه از آیات مذکوره کثرت اشخاص اهل باطل وکفر ظاهر — وانچه
صاحب مسلم وغیره گفته‌اند مفسر اصل مدعا نیست که آیات مذکوره برای اثبات آن کافی است — در
تقریر شرح تحریر مذکور است — لان الحق یجوز ان یکون مع القلیل اذا کانوا علی حد حتی
اخبروا عن اعتقادهم الحق وظهرت عدالتهم وقع العلم باشتمال خبرهم علی صدق علی نحو ما ذکرنا فی ما
سلف — فقد اثنی الله تعالی ورسوله علی القلیل ومدحهم — وذم الکثیر — فقال تعالی — وقلیل من
عبادی الشکور — وما آمن معه الا قلیل — فلولا کان من القرون من قبلکم اولو
بقیة ینهون عن الفساد فی الارض الا قلیلا ممن انجینا منهم — الی غیر ذلک — و
قال النبی صلعم ان الاسلام بدء غریبا وسیعود کما بدء فطوبی للغرباء — قیل ومن هم
یا رسول الله قال الذین یصلحون ما افسد الناس — وقال ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلها فی النار
الا واحدة — الی غیر ذلک — وقد ارتد اکثر الناس بعد وفاة رسول الله صلعم ومنعوا الصدقة
وکان المحقون الاقل وهم الصحابة وکان اکثر الناس فی زمن بنی امیة علی القول بامامة معاویة
ویزید **قوله** صفحه ۲۲ اولا که افضلیت واعظمیت واکثریت مجوزین در عامه امصار علی ممر الاعصار
از کتب معتمده علمای دین ثابت است الخ **اقول** اول درینجا کلام بر تحقق افضلیت است
— وظاهر که در مجوزین یکی هم از — علی بن الفضل المقدسی — وعبد الرحمن بن عبد المجید المالکی
— وابن نقطه بغدادی — وشیخ الاسلام تقی الدین ابن تیمیه — وامام ابن القیم — وابن الحاج
صاحب مدخل — وتاج الدین فاکهانی — وقاضی شهاب الدین دولت آبادی — ومحمد بن
اسمعیل بن صلاح الامیر الیمنی — وامام شوکانی — وامثالهم از مانعین افضل نیست — وفرضا اگر
یکدو کس مجوزین نیز افضل از فردی از جماعت مانعین بر آید افضل از هر فرد از جماعت

نتوان شد ثانیاً از مجرد قول کسی به کثرت و از ذکر اسمای بعض مجاهیل کثرت اہل علم ثابت نشود
چه جائیکه مانعین به نسبت مجوزین در تعداد نیز بسیار باشند و نیافته شدن این عمل از فعل و قول و تقریر
آنحضرت صلعم و صحابهٔ کرام و تابعین و تبع تابعین عظام و مجتهدین و ائمهٔ اعلام مرجح قول مانعین است و حکم
نظائر آن از اسلاف مؤید آن - باقی کلام در تفهیم بر سبیل فرض و تنزل لقول مخالفین **قوله**
صفحه ۶۰ اولاً هرگاه سکوت شارع در بیان احکام مستلزم منع مسکوت عنه نیست پس با دیگر آن
چه رسد الخ **اقول** سکوت شارع و صدر اول باوجود مقتضی و فقدان مانع بالخصوص در عبادات
و در آنچه قیاس را در آن مساغ نیست و اجماع بران نیز مستلزم منع مسکوت عنه است چه مدار
امور دینیه حضرت شارع است و صدر اول رواة عقائد و اعمال او و مرایای صور آن و اطلاق محدث
و بدعت بر استحسان که در کلام صدر اول یافته میشود محمول است بر اطلاق مجازی بقرینهٔ انکار
ایشان بر بسیاری از بدعات باوجود خیر بودنش حسب زعم مخالفین و دیگر محامل آن نیز هست
که بجای خود مذکور و چیزی از آن سابق گذشت **قوله** صفحه ۶۹ بعد از آنکه صاحب رساله سرگردانیها
در تعیین مراد نموده اقتصار بدین قول کرد الخ **اقول** انکار این قول کجا بود تا اقرار آن
بعد سرگردانیها متصور شد و یک کس از کسانیکه نام شان متعلق بدایونی گرفته از علمای راسخین و اہل
استنباط و اجتهاد اصلاً نیست پس استحسان ایشان لاشئی محض و بیکار است و آنچه بدعت است
به ضلالت بودنش کلام شارع ناطق پس ضلالت آن باقی است تا آنکه تخصیص آن به دلائل
خصوص ثابت نگردد **قوله** صفحه ۶۹ شراح حدیث از محققین تصریح فرموده اند که سن بمعنی مطلق
- روج - و اتی لطریقة - است که شامل است احیای طریقهٔ سابقه و ایجاد طریقهٔ مبتدعه را و مفهوم
سن منافی ابدع نیست الخ **اقول** چون اینقدر مسلم است که سن - بمعنی - روج - و اتی لطریقة
است و احیای طریقهٔ سابقه از مصادیق آن - و ظاهر که ترویج را احداث مروج لازم نیست و نه
احداث را ترویج لازم پس هر دو متغائر باشند و نسبت در میان هر دو عموم و خصوص من وجه
- و اگرچه احداث را اتیان بچیزے لازم است و اتیان بچیزے را احداث فاعل لازم نیست
و نسبت در میان هر دو عموم و خصوص مطلق پس ترویج و اتیان لطریقه مستلزم احداث طریقه
نباشد و برین تقدیر استدلال از حدیث من سن بر احداث صحیح نبود - و قول شامی
وغیره بنا بر همین زعم فاسد که سن بمعنی احدث است بجوی نیرزد - و رسالهٔ قول الحق در ثبوت
موجود نیست لیکن بفرض صحت ممکن که از ایجاد احیا مراد باشد بطریق مجاز **قوله** صفحه ۶۹

متعلق به ...
عدم اعتبار تعامل در بلاد

بسیاری از ائمہ دین وعلمای راسخین تصریح فرمودہ اند کہ البتہ تعامل واعتیاد مسلمین در بلاد خود ہا
اگرچہ بعد صدر اول باشد داخل استحسان واستحباب بلکہ بموجب ارشاد حدیث شریف حکماً
داخل سنت است الخ **اقول** تعامل واعتیاد مسلمین در بلاد خود وما را از غیر صدر اول اگرچہ
بعض کسان از اہل علم کہ امامت ورسوخ علم شان مسلم نیست حجت برای ہمان بلاد انگاشتہ اند
لیکن نزد اہل تحقیق حجت نیست وحق ہمانکہ در فتاوی غیاثیہ از امام شہید منقول ۔ وتعامل
فیہ از قبیل عبادات است نہ از قبیل معاملات وگفتہ اند کہ ۔ التعامل عمل جری بہ العادۃ ۔
فی المعاملات ۔ وفی الفصول ۔ شرح الاصول الشاشی ۔ والتعامل وہو عادات الناس
فی المعاملات من البیع والشراء والاجارۃ وغیرہا ۔ پس تعامل در ما نحن فیہ حجت نتوان شد ۔ وقول
صاحب ہدایہ وغیرہ در استحباب جلوس مقدار ترویحہ در تراویح خامسہ ووتر بسبب عادت اہل
حرمین مقبول نیست ۔ ومعہذا عادات ناس درین عمل مختلف وبسیاری منکر از ان لیس
تعامل باین اختلاف صورت نہ بندد ۔ ونیز این تعامل بر تقدیر فرض تعامل بر باطل است
ومقابل نص کل بدعۃ ضلالۃ وتعامل مخصص نص نتوان شد ۔ وقول صاحب عین العلم وکیمیای سعادت
بر صاحب کلمۃ الحق حجت نیست ۔ فی فتح القدیر ۔ ورد المختار ۔ لان حجیۃ العرف علی الذین
تعارفوہ والتزموہ فقط ۔ وفی حاشیۃ الطحطاوی ۔ ان العرف حجۃ علی من تعارفہ حیث ذکر ۔
لان العرف جاز ان یکون علی باطل کتعارف اہل زماننا فی اخراج الشموع والسرج لیالی
العید الی المقابر والنص بعد ثبوتہ لا یحتمل ان یکون علی باطل ۔ والعرف حجۃ علی من تعارفہ
والنص حجۃ علی الکل ۔ شبلی عن الکمال ۔ ہذا لفظ الطحطاوی ۔ وفی لفظ الشامی ۔ ولان حجۃ العرف
علی الذین تعارفوہ والتزموہ فقط ۔ وحموی در حاشیۂ اشباہ گفتہ ۔ لا اعتبار لہ حیث کان خاصاً
علی الاصح ۔ والضیا فیہا ۔ وقد ثبت ان المذہب عدم اعتبار العرف الخاص ۔ وبیری ۔ در
حاشیۂ اشباہ گفتہ ۔ والحاصل ان المشائخ ارباب الاختیار اختلفوا فی الافتاء فی ذلک ۔ قال فی
الغیاثیۃ ۔ قال ابو اللیث النسج بالثلث ۔ والربع لا یجوز عند علمائنا لکن مشائخ بلخ استحسنوا واجازوہ
لتعامل الناس ۔ قال ۔ وبہ ناخذ ۔ وقال السید الشہید لا ناخذ باستحسان مشائخ بلخ وانما ناخذ
بقول اصحابنا المتقدمین لان التعامل فی بلد لا یدل علی الجواز ما لم یکن علی الاستمرار من الصدر الاول
فیکون ذلک دلیلا علی تقریر النبی صلعم ایاہم علی ذلک فیکون شرعاً منہ صلعم ۔ فاذا لم یکن کذلک
لا یکون فعلہم حجۃ ۔ الا اذا کان کذلک من الناس کافۃ فی البلدان کلہا فیکون اجماعاً والاجماع حجۃ

الا ترى انهم لو تعاملوا على بيع الخمر — والربا لا يفتى بالحل — وشامى — در رد المحتار گفته لان التعارف
انما يصلح دليلا على الحل اذا كان عاما من عهد الصحابة والمجتهدين كما صرحوا به — وعبرى — در شرح منهاج
بيضاوى نوشته — وان لم تكن (اى العادة) جارية فى عهد الرسول صلعم — او كانت ولم يعلم تقريره
اياها ولم يجز التخصيص بها — لان افعال الناس ليست بحجة — اللهم اذا اجمعوا عليها فح صح التخصيص بها لكن
المخصص حينئذ هو الاجماع لا العادة **قوله** صفحه ۵۰ بدانمى كه بر مستحبات مندرجه مندوبات شريعت اجله
صدر اول و ديگر ائمه دين از متقدمين ومتاخرين اطلاق بدعت فرموده اند الخ **اقول** اطلاق بدعت
با استحسان بوجوهيست كه بجائى خود ذكور راز الجمله مجاز است باطلاق بدعت بر سنت سيئه نه بوجه اندراج
در مندوبات شريعت **قوله** صفحه ۵۱ قطع نظر از انكه عرف مسلمين وتعامل بلاد اسلام را ائمه دين وفقهاى
محققين عموما معتبر انگاشته اند الخ **اقول** بالا معلوم شد كه نزد محققين تعامل دليل بر حل تعاملى است عمل اہل حرمین
كه عام باشد كه از عهد صحابه ومجتهدين — وتعامل خاص گو تعامل اہل حرمين باشد بر مذهب اصح حجت نتوان
— ومعهذا اعتبار تعامل در معاملات است نه در عبادات وتنازع فيه از قبيل عبادات — وقول صاحب
هدايه وغيره كه مخالف اصول مذهبى است قابل اعتماد نيست — وذكر اقوال مستندين مقلد بد الولى
ومجتهدين وهى راكه مشعر بر جال واقعى اہل حرمين است محمول بر بدگوئى اہل حرمين نمودن جهل است
وسوء ظن — شيخ الاسلام تقى الدين ابن تيميه — در صراط مستقيم — نوشته — اما المعارضات فالجواب
باحد الجوابين — اما ان يقال ان ما ثبت حسنه فليس من البدع فيبقى العموم محفوظا لا خصوص فيه — و
اما ان يقال ما ثبت حسنه فهو مخصوص من العموم والعام المخصوص دليل فيما عدا صورة التخصيص — ثم المخصص
هو الادلة الشرعية — من الكتاب — والسنة — والاجماع نصا او استنباطا — واما عادة بعض البلاد
او اكثرها — او قول كثير من العلماء او العباد او اكثرهم — او نحو ذلك — فليس مما يصح ان يكون معارضا
بكلام رسول الله صلعم — حتى يعارض به — ومن اعتقد ان اكثر هذه العادات المخالفة للسنة مجمع عليها
بناء على ان الامة اقرتها ولم تنكرها فهو مخطى — فى هذا الاعتقاد — فانه لم يزل ولا يزال فى كل وقت
من ينهى عن عامة العادات المحدثة المخالفة للسنة — ولا يجوز دعوى الاجماع بعمل بلد — او بلاد من
بلاد المسلمين فكيف بعمل طوائف منهم — واذا كان اكثر اهل العلم لم يعتمدوا على عمل علماء اهل المدينة
واجماعهم — فى عصر مالك بل راوا السنة حجة عليهم كما هى حجة على غيرهم مع ما اوتوه من العلم والايمان
فكيف يعتمد المومن العالم على اكثر من اعتادها عامة او قيدته العامة او قوم مترائون بالجهالة لم
يرسخوا العلم ولا يعدون من اولى الامر ولا يصلحون للشورى ولعلهم لم يتم ايمانهم بالله ورسوله وقد

دخل بعضهم فيها بحكم العادة قوم من اهل الفضل من غير روية او شبهة حسن لهم فيها ان يكونوا
فيها بمنزلة المجتهدين من الائمة والصديقين — وابن القيم در زاد المعاد فرموده — وقد احدثت
الامراء بالمدينة وغيرها امورا في الصلوة استمر عليها العمل ولم يلتفت على استمراره — وعمل اهل المدينة
الذي يحتج به ما كان في زمن الخلفاء الراشدين — واما عملهم بعد موتهم وبعد انقضاء عصر من بها من
الصحابة فلا فرق بينه وبين عمل غيرهم — والسنة تحكم بين الناس لا عمل احد بعد رسول الله وخلفائه
— وبالله التوفيق — ودر تقرير — شرح تحرير مرقوم است — والعمل المتاخر بالمدينة — الجمهور ليس
بحجة شرعية — وبه قالت الائمة الثلثة — وهو قول المحققين من اصحاب مالك كما ذكره القاضي عبد الوهاب
في الملخص — ودر تيسير وتقرير — شرح تحرير مذكور است — انكر كونه — اي كون انعقاد الاجماع
باهل المدينة — مذهبه — اي مذهب مالك — ابن بكير — وابو يعقوب الرازي — وابو بكر بن منتاب
— والطيالسي — والقاضي ابو الفرج — والقاضي ابو بكر — ونيز در تقرير — شرح تحرير مرقوم است
— وقيل اراد به — اي باهل المدينة — الصحابة — وقيل اراد به من في زمن الصحابة والتابعين
وتابعيهم — حكاه القاضي في التقريب — وابن السمعاني — وعليه ابن الحاجب — ودر كشف
حاشية اصول بزدوي مرقوم است — قال السمعاني — كما ان المدينة كانت مجمع الصحابة ومهبط
الوحي فقد كانت دار المنافقين ومجمع اعداء الدين — وفيهم من قال لا تنفقوا على من عند رسول الله
حتى ينفضوا — ومن قال لئن رجعنا الى المدينة ليخرجن الاعز منها الاذل المارددون على النفاق ثم ظهرت
فيها طعن عمر — وحصر عثمان رضي الله عنه حتى قتل — وقال بعض اهل المدينة لبعض اهل العراق
من عندنا خرج العلم فقال نعم ثم لم يعد اليكم — وابن حزم — در محلي گفته — فصح ان المنافقين اخبث
الخلق بلا خلاف من احد من المسلمين وكانوا بالمدينة — ونيز در محلي گفته — وسكان المدينة اليوم اخبث
الخبائث وانا لله وانا اليه راجعون على مصيبتنا في ذلك — ونيز در محلي گفته — ومنها قوله صلعم ان الاسلام
ليارز الى المدينة كما تارز الحية الى جحرها — وهذا ليس فيه فضلها على مكة وانما هو خبر عن وقت دون وقت
بلا شك — وبرهان ذلك انه صلعم لا يقول الا الحق وهي اليوم بخلاف ذلك قد احرزناه ووالله
وما الاسلام ظاهر الا في غيرها ولنسأل الله اعادتها الى افضل ما كانت عليه بعد صلعم — ودر سراج المنير
— شرح جامع صغير مرقوم است — قال القرطبي فيه تنبيه على صحة مذهب اهل المدينة وسلامتهم
من البدع وان عملهم حجة كما رواه مالك وهذا ان سلم اختص بعصر النبي صلعم — والخلفاء الراشدين
واما بعد ظهور الفتن وانتشار الصحابة في البلاد — ولا سيما في اواخر المائة الثانية وهلم جرا فهو بالمشاهدة بخلاف

بخلاف ذلک **قوله** صفحه ۱۷ اولاکه فقهای کرام ومحدثین عظام حدیث ما راه المومنون حسنا مرفوعا
از انحضرت روایت نموده اند الخ **اقول** روایت مرفوع در موطای محمد چنانکه آورده بطور
تعلیق است وبجاے خود معلوم که تعلیقات امثال امام محمد لائق احتجاج نیست — وانچه از
کتاب السنة نقل کنند نیز لائق احتجاج نیست بوجه ضعف سند وآنهم با بن تیمه است وضعف
روایت موقوف نیز ثابت — قال العلائی لم اجده فی شئ من کتب الحدیث اصلا ولو بسند
ضعیف لعبد طول البحث وکثرة الکشف والسوال وانما هو قول عبد الله بن مسعود موقوفا علیه
اخرجه فی مسنده کذا فی الاشباه **قوله** صفحه ۲۰ اینقدر که مراد از جنس مومنین علمای کاملین اند
نه عوام وجاهلین از مومنین راست ودرست — قال وقیل اما تخصیص بمجتهدین الخ **اقول**
چون اینقدر که مراد از جنس مومنین علمای کاملین اند راست ودرست باشد — از تحقیق شرح حسبما
بالا گذشت که اتانکه از اهل اجتهاد نبوده اند در حکم عوام اند ودر اراده مجتهدین ازان چه کلام بود
— ودر عبارت سراج الهدایه مصرح که از مومنین خلفای راشدین و ائمه مذهب ودین مراد اند
نه عوام وائمه مذهب ودین علی الاطلاق محمول بر مجتهدین باشند — وامام شهاب الدین احمد
بن علی افندی — در مجالس الابرار گفته — او لاستغراق خصائص الجنس فیراد بالمسلمین اهل
الاجتهاد والذین هم الکاملون فی صفة الاسلام صرفا للمطلق الی الکمال لان المطلق عند عدم القرینة
ینصرف الی الفرد الکامل وهو المجتهد فیکون المعنی — ما راه الصحابة واهل الاجتهاد حسنا فهو عند الله حسن
وما راه الصحابة واهل الاجتهاد قبیحا فهو عند الله قبیح **قوله** صفحه ۲۱ — بر تقدیر الف ولام استغراق اثبات اجماع اتفاق قوم الطبقه برا
استحسان چه قدر راست چه بودن الف ولام استغراق مفید مفاد کل افرادی مذهب منصور است
الخ **اقول** اول مذهب منصور بودن قول بافاده الف ولام استغراق از برای مفاد
کل افرادی ممنوع است — زیراکه میرزا جان — در حاشیه عضدی گفته — بل الحق ما ذکره اولا
ان الجمع المعرف باللام بمعنی الکل المجموعی — وابن ابی شریف — در حاشیه شرح الشرح لمختصر ابن الحاجب
نوشته — بل الحق ما ذکره اولا من ان الجمع المعرف باللام بمعنی الکل المجموعی — وابن همام —
در تحریر گفته فالحق ان عمومها مجموعی — ودر تقریر شرح تحریر مرقوم است — فالحق ان عمومها
— ای الجموع — مجموعی — ودر تیسیر شرح تحریر مرقوم است — فالحق ان عمومها — ای الجموع
المحلاة — مجموعی — بمعنی ان الحکم المنسوب الیها ثابت لمجموع من حیث هو مجموع لا لکل واحد من
آحادها — دوم کسیکه گفته که استغراق جمع محلی بلام مانند استغراق مفرد است ممکن است

جمع محلی باللام

که مرادش آن باشد که استغراق جمع محلے به لام در تعلق بهر فرد نه بهر جماعت مانند استغراق
مفرد است نه آنکه اصلا در هردو فرق نیست چه تتبع موارد استعمال و اطباق ائمه تفسیر و اصول
و نحو شاهد همین است پس جائز است فرق در هردو به ینطور که در عموم جمع محلے باللام هیئت معتبر
باشد بخلاف عموم مفرد — سیوم — بر فرض مذهب منصور بودن قول بافادهٔ الف ولام
استغراق مفاد کل افرادی مثل کل افرادی نیز در محل نزاع نافع مقلدین نبود و منضر خصوص او نیست زیرا که
در کل افرادی نیز احاطه و شمول جمیع افراد علی سبیل الانفراد لابد است — پس معنی ما راٰه المسلمون
حسنا فهو عند الله حسن — آن باشد که انچه حسن انگارد هر مسلم نه صرف یک مسلم حسن است نزد
خدا تعالی — چهارم — بوجه لزوم حسن و قبح شی واحد در صورت عدم افادهٔ لام برای اجماع
و اتفاق تو مسلم بودن الف ولام درینجا بمعنی کل مجموعی لابد است زیرا که از مسلمین اگر جمیع
مسلمین مراد نباشد ممکن بود که چیزی را یک مسلم حسن داند و دیگری قبیح پس حسن و قبح چیز مذکور
لازم آید و بالاتفاق از جمع محلے گاه مجموع مراد باشد — عصام — در اطول نوشته — وقد یاتی
الجمع المعرف باللام لارادة الجمیع فیکون جاءنی الرجال — فی معنی جمیع الرجال — وقاضی عضد —
در شرح مختصر ابن حاجب نوشته قالوا ثانیا قال صلعم ما راٰه المسلمون حسنا فهو عند الله حسن —
دل علی ما راٰه الناس — فی عاداتهم والنظر بهم مستحسنا فهو حق — فی الواقع اقو ما لیس بحق فلیس
بحسن عند الله — والجواب المسلمون صیغة عموم فالمعنی ما راٰه جمیع المسلمین حسنا قوله صفحه ۱۳
او فرضنا که دلیلی دیگر نزد علمای محققین یا او ستا و بستند صاحب رساله برای جواز این عمل
شی بود همین یکی دلیل که دلیلی بر حرمت آن قائم نیست برای جواز کفایت می بود الخ
اقول احتیاج دلیل برای مدعی جواز است نه برای مانع جواز و برای عدم جواز فقدان
دلیل جواز دلیل توان شد و بودن نص تحریم بدعت دلیل تحریم فریدی بر آن و ضرورت
اجتهاد و در مجتهدات است نه در منصوصات چه جائیکه دلیل بودن عدم مدرک شرعی از
مجتهدین منقول باشد قوله صفحه ۱۳ منشای استلزام اینکه امور یکه بنام دلائل تبطول طل
لاطائل پیش می آرند الخ اقول دلائل پیش آورده را لاطائل گفتن جهل این قائل است
— و از ضلالت این عمل ضلالت جمیع مستحسنات فقهای کرام چگونه لازم می آید مستحسنات
اهل اجتهاد باجتهاد و قیاس صحیح در حکم سنت است نه متروک آنحضرت بالکلیه و زیاد
بر قدر ثابت از فعل اگر بتقریر و قول ثابت است موجب نسخ بودنش قبح ندارد و که نسخ سنت

از سنت مسلم است — آری استحسان کسی گو مجتهد باشد از خطا در وجوه استحسان مقبول نبود — و
لیسا امور بین المجتهدین والمر در حرمت وجواز است وحرمت موجب ضلالت لیکن مجتهد از جهت
خطای اجتهادی معذور است و ماجور **قوله** صفحه ۳۰ در نیمقام همین قدر بس است که بر تقدیر صحت بیان
صاحب رساله ضلالت وفسق اکابر سلسلهٔ صاحب رساله که در سند کتب شرعیه حدیث وتفسیر وفقه
داخل اند ظاهر وآشکار است الخ **اقول** اگر فرضاً استحسان چیزے از اکابر سلسله بخطا با فقد
وجوه استحسان وقوع یافته از انکار استحسان ایشان دران مثبت ضلالت وفسق ایشان نتوان شد
کسانیکه متصدی خیر واستصواب باشند خطای رای شان معفو است چنانکه صدر اول ودیگر
مجتهدین در خطا ماجور اند **قوله** صفحه ۴۰ ذکر الهام ومنام صلحای کرام واولیای عظام برای
استیناس است نه بطور حجت قطعیه وهر چند ضرور نیست که هر چه از کشف والهام وواقعات و
منام صلحای کرام واولیای عظام معلوم شود علی الاطلاق حجت نباشد اما بموجب قول مستندین
صاحب رساله ومستندین مستندش آنچه ازان مخالفت بحکم حضرت شارع نداشته باشد قبول باید کرد
اقول بحث در حجت ومثبت احکام بودن الهام ومنام است حجت قطعیه باشد یا ظنیه باقی
استئناس وتسکین در چیزے نه بطور احتجاج مستلزم التزام صحت هر قول وی نتوان شد قول غیر مدلل
بدلائل شرعیه مطرود وجمهور چگونه لائق پذیرائی توان شد — در عقائد نسفی مرقوم است والالهام
لیس من اسباب المعرفة بصحة الشئ عند اهل الحق — ودر تحریر — وتقریر — وتیسیر شروح آن
مسطور است — وثالثها الختار فیه ای فی الالهام غیره انه لاحجة علیه ای علی الملهم ولا علی غیره — ودر
انشراحات معالیه — شرح منار مرقوم است — ولا اعتبار بالهام غیر النبی ورؤیاه — ودر بدر طالع
— شرح جمع الجوامع مذکور است — ویقرب من الالهام رؤیا المنام فمن رأی النبی صلعم یأمره
بشئ او ینهاه عنه لایجوز له اعتماده مع ان من رآه فقد رآه حقا وانما ذاک لعدم انضباط الرائی —
وحافظ ابن حجر — در فتح الباری نوشته — فالذی فی الخبر رؤیا منام فلا حجة فیه — وقسطلانی در ارشاد
الساری نوشته — فلا یحتج به اذ هو رؤیا منام لایثبت به حکم شرعی — وکرمانی در کواکب الدراری
نوشته — اذ الرؤیا لیست بدلیل — وشیخ علی قاری — در شرح حصن حصین نوشته — فالاحکام
المنامیة — والاحوال الکشفیة لااعتبار لها فی الامور الشرعیة **قوله** صفحه ۵۰ قطع نظر از حال باکمال
ائمه سابقین کسانیکه از لاحقین مجوز این عمل وفاعل آن بوده اند الخ **اقول** اگر مقلد بدایونی
این کسانرا از ان کسان می داند که عمل مولد را از اعاظم اعمال محبت واتیانش در عقد مجلسش

تحقیق جواب شبهه بر منام والهام اولیا

تحقیق جواب شبهه

را اتقان ایمان ونسبت مودت ومحبت حضرت رسالت انکار ندسوء ظن او ست نسبت ایشان
پس کلمه شنیعه عائد بسوء ظن اوست نه بشان این کسان والا ایشانرا ازین کلمه چه تعلق **قوله**
صفحه ۴۶ اولا استحسان امور خیری که در مندوبات شریعت مندرج اند ومزاحم ومخالف نیستند
باوجود اطلاق بدعت ومحدث از عهد صحابه کرام تا اوستاد صاحب رساله در اقوال علمای اعلام
ثابت وواضح است الخ **اقول** لو فرضنا که عمل مولد مزاحم سنت نباشد لیکن مندرج بودنش
در مندوبات شریعت مسلم نیست واحتمال بودن بعض اجزای آن از مندوبات موجب اندراج
مجموع در مندوبات شریعت نتوان شد وبدغایتیکه مندرج مندوبات بدینمعنی است استحسان آن
نظر این اندراج از عهد صحابه اصلا ثابت نیست بلکه خلاف آن از عهد صحابه تا زمان مجتهدین ظاهر است
که بر بدعات کثیره باوجود این اندراج انکار فرموده اند — و بر تقدیر صحت روایت یعنی از حسن وحسین
رضی الله عنهما استحباب استلام رکن عراقی وشامی از ایشان بوجه این اندراج نیست بلکه باجتهاد
وقیاس باشد یا بسبب رسیدن روایتی درین باب از آنحضرت صلعم — ایا ندیده اند که حضرت
ابن عباس بر معاویه — و یعلی بن امیه انکار ازین استلام فرموده — ومعاویه ویعلی
بن امیه انکار ایشانرا تسلیم نموده — وبعض اصحاب مناسک نوشته — وتستلم الرکن الیمانی والحجر الاسود
لاغیرهما من الارکان فاستلامه بدعة منکرة **قوله** صفحه ۴۷ حال دیانت این حضرات دیدنی است
که عبارتی از کتابی ذکر می کنند وبرای تغلیط عوام آنچه مخالف هوای خود می باشد از اول ودرمیان
وآخر به تحریف حذف می کنند الخ **اقول** درینجا در منقبت وتکریم اهل بیت استنا بعبارت
اخبار الاخیار که مولفش یکی از معتمدین اهل مولد بوده برای الزام ایشانست نه برای آنکه قول
وفعل این معتمدین نزد صاحب کلمة الحق حجت باشد پس در اثبات این مدعا همین قدر عبارتش
که مذکور شد بس است ومصدق این کلام است سرد اقوال سیوطی وابن حجر مکی وشیخ دهلوی باآنکه
مجوز عمل مولد بوده اند **قوله** صفحه ۴۹ این ادعائی است مخالف تحقیق ائمه محققین وتصریح جمهور علمای
دین الخ **اقول** کلام نیست درینکه بعض اهل علم که پایه تحقیق ندارند مجوز نفس قیام برای تعظیم
قادم بوده اند لیکن ائمه محققین مستغربان صاحب کلمة الحق اند استیعاب اقوال ایشان از وسعت
این مختصر بیرونست عبارات برهان — ونهایه — واحیا — وحلبی — وبغوی — در کلمة الحق ثبت شده
— ودر نهر خائق — مسطور است — واما القیام للغیر فقد جاز فی الحدیث انه صلعم خرج متوکئا
علی عصاه فقمنا له فقال علیه السلام لا تقوموا کما یقوم الاعاجم لیعظم بعضهم بعضا — وعن انس انه علیه السلام کان یکره القیام

وعن الشیخ ابی القاسم کان اذا دخل علیه احد من الاغنیاء یقوم ولا یقوم للفقراء وطلبة العلم — فقیل له
ذلک فقال لان الاغنیاء یتوقعون منی التعظیم فلو ترکت تعظیمهم لتضرروا — والفقراء وطلبة العلم لا یطمعون
منی ذلک — وانما یطمعون فی جواب السلام والتکلم معهم فی العلم ونحوه فلا یتضررون لترک التعظیم لهم
— والوسعید محمد بن مصطفی بن عثمان الخادمی — درحاشیه درر نوشته — واما القیام للغیر ففی المنح
اطلق کراهته — وفی الدر جوازه بل ندبه نقلا عن الزاهدی الا القاری فی خلال قرائته الا اذا کان الجائی
استاذه او اعلم منه او ابوه والکان من الاشرف نقلا عن مجمع الفتاوی — وفی البزازیة نقلا
عن بعض المشایخ جواز القیام للاغنیاء لرجاء طمعهم دون الفقراء والطلبة لعدم رجاء طمعهم وتمامه فی الضیاء
فی الشرنبلالیة — و در فتح الودود حاشیه سنن ابی داؤد مرقوم است — وللناس کلام کثیر فی هذه
المسئلة وعلی هذا الحدیث والاقرب ان ترکه اولی واحری ان یتیسر بلا مضار وایذاء وخصومة —
وسیوطی — در مرقاة الصعود آورده — ونازع فیه طائفة منهم ابن الحاج — وخفاجی — در شرح شفا آورده
وقد اختلف العلماء فی القیام للتعظیم المعتاد بل هو مکروه ام لا فقیل مکروه استدلالا بهذا الحدیث
— وبحدیث من احب ان یتمثل له الناس قیاما وجبت له النار — ونحوه — حتی ذهب بعضهم
الی حرمته — ونیز خفاجی در شرح شفا گفته — وممن ذهب الی کراهته ابن حجر — وتورپشتی — در شرح
مصابیح — در شرح قوموا الی سیدکم نوشته — لیس هذا من القیام الذی یراد به التعظیم علی ما کان
یتعاهده الاعاجم فی شیء وکیف یجوز ان یامر بما صح انه نهی عنه وعرف منه النکیر فیه الی اخر العهد
— وملا علی قاری — در مرقاة گفته — وان الصحابة صلعم ماکانوا یقومون لتعظیمه مع انه سید الخلق
لما یعلمون من کراهته لذلک علی ما سیاتی — وشیخ دهلوی — در لمعات نوشته — وذهب بعضهم
الی انه مکروه منهی عنه لما ثبت من حدیث انس من کراهته صلعم قیام الصحابة وقال انه من عادة
الاعاجم — ونیز در لمعات گفته — نعم لم یکن ذلک متعارفا فیه کما فی هذا الزمان بل کانوا غیر متکلفین
فی احد الجانبین بل الظاهر ان الغالب فی ذلک الزمان عدم القیام — وشیخ الاسلام تقی الدین ابن
تیمیه — در فتاوی خود گفته — لم یکن من عادة السلف علی عهد رسول الله صلعم وخلفائه الراشدین
ان یعتادوا القیام کلما یرونه علیه کما یفعله کثیر من الناس بل قد قال انس بن مالک رضی الله عنه
لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلعم وکانوا اذا راوه لم یقوموا له لما یعلمون کراهته لذلک ولکن ربما
قاموا للقادم من سفر تلقیا له کما روی عن النبی صلعم انه قام لعکرمة — وقال للانصار لما قدم سعد بن
معاذ قوموا الی سیدکم وکان سعد متمرضا بالمدینة — وکان قد قدم الی بنی قریظة شرقی المدینة ولذی

ینبغی للناس ان یقتدوا واتباع السلف علی ما کانوا علیه علی عهد النبی صلعم فانهم خیر القرون وخیر الکلام کلام الله وخیر الهدی هدی محمد صلعم فلا یعدل احد عن هدی خیر الخلق وهدی خیر القرون الی ما هو دونه — وامام ابن القیم جوزیه در شرح سنن ابی داؤد گفته — فالمذموم القیام للرجل واما القیام للتلقی اذا قدم فلا باس به وبهذا تجتمع الاحادیث — حافظ ابن حجر — در فتح الباری نوشته — ثم نقل المنذری عن بعض من منع ذلک مطلقا انه رد الحجة لقصة سعد بانه صلعم انما امرهم بالقیام لسعد لینزلوه عن الحمار لکونه مریضا — قال وفیه نظر — قلت کانه لم یقف علی مستند هذا القائل — وابن الحاج — در مدخل گفته — وینبغی له ایضا ان یتحرز فی نفسه بالفعل وفیمن جالسه بالقول من هذه البدعة التی عمت وکثر وقوعها عند الصغیر والکبیر منا ممن ینسب الی العلم وممن لا یعرف فیه اعنی فی الاکثر الا من وفقه الله وقلیل ما هم وهو هذا القیام الذی اعتاد بعضنا لبعض فی المجالس والمحافل لانه لم یکن من فعل من مضی والخیر کله فی الاتباع لهم فی القول والفعل والحرکة والسکون سیما ان کان فی مجلس علم فهو اشد فی الکراهة **قوله** صفحه ۹۰ اولا ارباب تحقیق در بیان احادیث شمر لفیه تطبیق فیه موده تصریح نموده اند که ازین احادیث نهی عام علی الاطلاق از قیام اکرام ثابت نمی تواند شد الخ **اقول** از سباق وسیاق این حدیث ظاهر که کما یقوم الاعاجم — قید قیام منهی عنه نیست بلکه مقصود ازان بیان تشبیه قیام منهی عنه است به فعل اعاجم چه از جمله — تقمنا له — ظاهر که مورد نهی نفس قیام است بدون تقیید باین قید — وازجمله — یعظم بعضهم بعضا — ظاهر که محط نهی تعظیم است نه نفس قیام — پس تطبیق مستندین متقلد بالولی بجوی نمیرزد وحق التطبیق همانست که امام ابن قیم وغیره تصریح بدان نموده — باقی این حدیث به تعدد طرق مروی است اگر در بعض اسانیدش اضطرابی باشد چنانکه طبری گفته باشد لیکن در اسناد ابی داؤد اضطراب معلوم نمی شود وظاهر که بعض ضعف از تعدد طرق مدفوع گردد چه جائیکه شواهد آن احادیث دیگر بود — والاحادیث یقوی بعضها بعضا **قوله** صفحه ۹۰ اولا که درین روایت نفی قیام مقید بوقت رویت است پس مثبت ادعای اطلاق نیست — ودوم این قضیه مهمله است ومهمله در قوت جزئیه پس ادعای کلیت وعموم ازان کسی ثابت خواهد بود الخ **اقول** وقت رؤیت منجمله وقت قدوم است ومبحوث عنه قیام تعظیمی برای قادم — اگر فرض کنیم که کانوا اذا راوه مفید عموم نیست پس گوئیم که مدار استدلال لما یعلمون من کراهیته صلعم لذلک است — ومعهذا در کان اقوال است نزد جمعی مفید استمرار واکثریت باشد چنانچه از مفردات راغب — ومواهب لطیفه وحاشیه حموی — نقل کنند — ودر لفظ اذا نیز اختلاف است — ونزد ابن عصفور مفید عموم باشد — ودر اتقان تصحیح آن مذکور — وصاحب نور الانوار گفته — واذا ومتی یدلان علی عموم الزمان

حدیث لا تقوموا کما یقوم الاعاجم

تعلق حدیث کانوا اذا راوه لم یقوموا

وکلیته — و درینجا اجتماع کان — واذا — هر دو ست پس دلالت مجموع بر عموم باشد درینصورت کانوا اذا
رأوه — را بافضیه مهمله خیال کردن خیال فاسد است لهذا علی قاری در مرقاۃ گفته — وان الصحابة کانوا
یقومون تعظیما له — و مراد غزالی از بعض احوال اگر حالت قدوم بقصد تعظیم است پس منفر بالعین قیام
تعظیمی برای تادم نیست چه عدم ثبوت نهی عام مخالف نیست مر ثبوت نهی قیام تعظیمی را والا قولش
لائق قبول نیست حمل کراهت بر معنی غیر نهی رای بحث است مخالف ظاهر — وغالبا قول شیخ دهلوی
ماخوذ است از قول نووی که رد آن در فتح الباری از ابن الحاج منقول است **قوله صفحه** کسیکه
مطالعه کتب ائمه دین نموده است کذب این قول بروی اظهر من الشمس بوده است الخ **اقول**
کذب این قول را اظهر من الشمس خیال نمودن مالیخولیا است چه شک نیست در صدق این قول
زیراکه در جواز قیام تعظیمی حدیثی ثابت نشده است واحادیث صحیحه که درین باب آمده افاده قیام
تنازع فیه که قیام تعظیمی است نمیکند باقی قیام رسول الله صلعم برای برادر رضاعی نیز قیام تعظیمی نبود —
چنانچه حافظ ابن حجر — در فتح الباری آورده که اعترض علیه ابن الحاج — بان هذا القیام لو کان محل النزاع
لکان الوالدات اولی به من اللاخ — وانما قام للاخ — اما لان یوسع له فی الرداء — او فی المجلس
پس قول خفاجی که ناشی از وهم است بجوی نیرزد — ورد قول نووی — وعلی هذا الذی اختره
استمر السلف والخلف — در مدخل موجود است — و قول نووی منقول در لمعات — لم یصح فی النهی
شئی صریح — ناشی از زعم فاسد اوست **قوله صفحه ۱۸** این ادعا صحیح نیست اینک محققین قیام در عهد
جناب و حضور آنسرور ثابت فرموده اند الخ **اقول** بحث در قیام تعظیمی است و یکی از محققین قیام
اصحاب رسول الله صلعم بحضور آنحضرت ثابت نکرده — و قول خفاجی — وکان النبی صلعم اذا جاء
قام له الصحابة مخالف و معارض قول انس است که — لم یکن شخص احب الیهم من رسول الله صلعم
وکانوا اذا رأوه لم یقوموا لما یعلمون من کراهته صلعم لذلک — فلا یلتفت به وظاهر آنست که قیام
صحابه از برای آنحضرت که خفاجی حکایتش کرده پیش از نهی بود و پس حدیث لا تقوموا کما تقوم
الاعاجم نسخ آن پرداخت واصل در نهی تحریم است چنانکه در اصول فقه متقرر شده — وقوع قیام
عند الدخول در زمن آنحضرت صلعم چنانکه در لمعات مذکور است مستلزم وقوع قیام تعظیمی از اصحاب
در عهد جناب و حضور وی صلعم نتوان شد **قوله صفحه ۱۹** ائمه دین تصریح فرموده اند که تعظیم آنحضرت
وقت قدوم و وقت حکایت ذکر شریف مانند تعظیم آنحضرت صلعم است در حالت حضور پرنور
الخ **اقول** بحث در تعظیمی است که متعلق بمشاهده است مانند قیام واحدی از ائمه دین کیع اثبات

پیش آنحضرت برای برادر رضاعی

شان مسلم است بلزوم ہر نوع وصنف وشخص تعظیم آنحضرت صلعم کہ در حضور بود در حالت غیبت تصریح
ننموده ودر نفس تعظیم وی وقت ذکر حدیث وی صلعم مناسب حال ذکر حدیث بحث نیست
وبالفرض اگر مقصود قاضی عیاض ومقتضاے فعل مالک حسب مراد مقلد بدایونی باشد پس
آن حجت شرعیہ نیست بالجملہ مشاہده را شرط تعظیم متعلق بمشاہده گردانیدن را ضلالت گفتن
وبرای تعظیم بہ تعظیم متعلق مشاہده بی مشاہده وبوالعجبی تحیت نام نہادن را الحاد محض قرار دادن
جہل ست یا عکس بنی قولہ صفحہ ۸۲ ادعای جسم تخصیص بے نقل از ائمہ دین ولی اقامت
دلیل قابل ذکر نیست ومراد نبودن اجلال در قیام جناب سیده محل کلام است الخ **اقول**
از مجرد فعل عموم ثابت نتوان شد کما تقرر فی الاصول پس ممکن ست حمل آن بر خصوص
ـ وکلام در مراد نبودن قیام تعظیمی از قیام جناب سیده بے محل است چہ ظاہر از ان قیام
برای اجلاس وتوسعہ مقام است نہ قیام متنازع فیہ کہ قیام تعظیمی است خصوصاً فنیکہ تنگی
بیوت وقلت وسعت آن در آن زمان معلوم باشد ابن الحاج ـ در مدخل گفتہ ـ ولیس
فی کل ما اتی بہ من الباب ما یبین بہ مراده غیر ہذا الحدیث لو سلم لہ ظاہره لکنہ ذکر فی الحدیث
المعنی الذی لاجلہ وقع القیام وہو التقبیل واجلاس الوارد فی مجلس صاحب البیت **قولہ**
صفحہ ۸۲ اگرچہ بعض علما حمل حدیث برین احتمال البعد نموده اند اما مخالف جماہیر محققین ومخالف
ظاہر احادیث است الخ **اقول** محل مستند بروایات صحیح را احتمال البعد خیال کردن جہل
است ـ توربشتی ـ در شرح مصابیح گفتہ ـ قوموا الی سیدکم ـ ای الی اعانتہ فی انزالہ
من دابتہ ولو کان المراد التعظیم لقال قوموا ـ لسیدکم ـ وحافظ ابن حجر ـ در فتح الباری نوشتہ
ـ ثم نقل المنذری عن بعض من منع ذلک مطلقا انہ رد الحجۃ لقصۃ سعد بانہ صلعم انما امرہم بالقیام
لسعد لینزلوه عن الحمار لکونہ مریضا ـ قال ـ وفیہ نظر قلت کانہ لم یقف علی مستند ہذا القائل ـ و
قد وقع ـ فی مسند عائشۃ عند احمد من طریق علقمۃ بن وقاص عنہا ـ فی قصۃ غزوة بنی قریظہ ـ
وقصۃ سعد بن معاذ ومجیئہ ـ مطولا ـ وفیہ ـ قال ابو سعید فلما طلع قال رسول اللہ صلعم قوموا
الی سیدکم فانزلوه وسنده حسن ـ وہذه الزیادة تخدش فی الاستدلال لقصۃ سعد علی مشروعیۃ
القیام المتنازع فیہ ـ وقد احتج بہ النووی ـ فی کتاب القیام ـ ونقل عن البخاری ـ ومسلم
ـ وابی داؤد انہم احتجوا بہ ـ ولفظ مسلم لا اعلم فی قیام الرجل للرجل حدیثا اصح من ہذا ـ وقد
اعترض علیہ الشیخ ابو عبد اللہ ابن الحاج ـ وحاصل کلام ابن الحاج در مدخل آنکہ نسبت احتجاج

جواب از قیام مجلس مولودی [illegible] صلعم

بحدیث سعد بر مشروعیت قیام متنازع فیه سوی ابی داؤد و بخاری — و مسلم غلط است **قوله** صفحه ۴۳ و قطع نظر از ان نمیگوییم که منع قیام از ائمه و علمای مشهورین به نقل صحیح باثبات نرسانیده الخ **اقول** در کلمة الحق بنقل صحیح از شش کس — ابن حجر مکی — و نور الدین علی شبراملسی — و صاحب سیرت شامی — و قاضی شهاب الدین دولت آبادی — و محمد بن فضل الله جونپوری — و نصیر الدین گجراتی — منع قیام ثابت است و شهرت امامت اکثر ایشان نزد مقلد بدایونی و مجتهدین وی مسلم است ؎ گر نه بیند بروز شپره چشم چشمهٔ آفتاب را چه گناه — باقی آنچه از باران رحمت منقول در صحت نقل آن کلام نیست — و از گفتن ایشان — بدعة لا اصل لها ضلالت بودنش بر قول مقسمین خود ظاهر است — و از ایشان معلوم نشده که با وجود اطلاق بدعة لا اصل لها بر چیزی باستحسان آن قائل شده باشند — و تفسیر حلبی مر قول شامی را به بدعت حسنه مستحبه لائق اعتنا نیست — و فرق است درمیان لا اصل لها — و بدعة لا اصل لها — و قول ابن حجر مکی درباره تصلیه بر آنحضرت صلعم وقت شم طیب ریاحین — لا اصل لها است نه بدعة لا اصل لها **قوله** صفحه ۵۲ و هرگاه که در ما سبق از محققین مشروعیت و ندب این نوع اکرام ثابت گردیده الخ **اقول** ثبوت مشروعیت و ندب این نوع اکرام از محققین در ما سبق بالکل غلط است از محققین مشروعیت و ندب این نوع اکرام هرگز ثابت نیست — و اگر از بعض محققین ثابت هم شود در برابر نهی قیام که در حدیث آمده حجت نمی تواند شد و اگر حجت هم گردد از برای قادم مشاهد خواهد بود نه از برای غائب متصور فقد بر — و معهذا ثبوت چیزی از ادله شرعیه می شود نه از قول کسی که قولش حجت شرعیه نیست — و هرگاه جواز قیام تعظیمی از جمیع محققین ثابت نه شد تکریم آنحضرت صلعم به آن تکریم مامور و جائز نباشد — و از کراهت اعظام به قیام وقت قدوم کراهت اعظام بقیام وقت حکایت قدوم بطریق اولی ثابت گردد و معهذا هرگاه برای این تکریم خاص — در شرع اصلی یافته نشد تکریم آنحضرت صلعم باین تکریم خاص بدعت مذمومه باشد و حجت برای منع بدعت نزد منکرین تقسیم و منع بدعت مذمومه بر قول مقسمین — حدیث کل بدعة ضلالة — و دیگر احادیث منع بدعت باشد **قوله** صفحه ۵۳ این تطویل کلام در مقام تلبیس بیجاست و مغالطه نازیبا الخ **اقول** بودن مجوزین عمل مولد از علمای راسخین و ائمه شرع مبین

حقیقت ابن دحیہ

وارکان دین متین ومتصف باتباع شریعت ومعرض از دنیا و راغب آخرت ممنوع است چنانچہ مقتدائے ہمہ مجوزین ابن دحیہ است کہ حالش معروف است کہ وی باتباع ہوا وطمع دنیا احادیث را وضع نمودہ — ابن النجار گفتہ — رایت الناس مجمعین علی کذبہ وضعفہ وادعائہ سماع مالم یسمعہ ولقاء من لم یلقہ وکانت امارات ذلک علیہ لائحۃ — وحافظ ابو الحسین بن الفضل گفتہ — کان ظاہر الذہب کثیرا لوقیعۃ فی الائمۃ وفی السلف من العلماء خبیث اللسان احمق شدید الکبر قلیل النظر فی امور الدین — وابن عساکر گفتہ — وکان تیہم فی الروایۃ لانہ کان مکثا را — وابن نقطہ گفتہ — انہ کان یدعی اشیاء لا حقیقۃ لہا — حافظ ضیاء المقدسی گفتہ — ان مشائخ المغرب کتبوا لہ جرحہ وتضعیفہ — کذا فی اللسان لابن حجر — وذہبی در میزان گفتہ — وفی تو الیفہ اشیاء تنقم علیہ من تصحیح وتضعیف — وسیوطی — در تدریب در تعداد اصناف واضعین آوردہ — ضرب یلجؤن الی اقامۃ دلیل علی ما افتوا بہ بآرائہم فیضعون — وقیل ان ابا الخطاب ابن دحیۃ کان یفعل ذلک وکانہ وضع الحدیث فی قصر المغرب — باقی عمل مولد وقیامش از مصادیق بدعت حسنہ بر قول جمہور اہل التقسیم نتوان شد — زیراکہ بدعت حسنہ بر قول ایشان محدثی ست کہ دلیلی از ادلۂ شرعیہ مانند اجماع وقیاس مجتہدین بران دال باشد — وعمل مولد محدث است لیکن چنین محدث نیست **قولہ** صفحہ ۴۹ اگر مراد ازین کلیہ است دعوے بداہت عقل باطل است الخ **اقول** این سخن است تصدی رفع شبہہ معاندین دین وبراے رفع آن مجرد امکان واحتمال کافی است کلیہ باشد یا نی علاوہ ازین این سخن بہ نسبت علمای ماہرین وواقفین بہ کلام سلف صالحین بہ بداہت عقل کلیہ است — وفضل وکمال علماے اہل سنت کہ بزعم مقلد بدایونی اسمعیلیہ اند اظہر من الشمس است اگر چشم انصاف بودی مؤلفات جناب صاحب رسالہ دیدہ می دانست کہ یکی از مجوزین بپایۂ آنجناب در علم وفضل وذکا واتقان معرفت نمی رسد لیکن تعصب مذہبی مرض لاعلاج است **قولہ** صفحہ ۴۸ لیس نہایت شقاوت کہ باوجود موجود بودن صفات علماے دیندار در ائمۂ دین کہ مجوزین عمل مولد اند بر تحقیقات واستحسانات ایشان اطلاق ضلالت وبیدینی نمودہ آید الخ **اقول** مجوزین عمل مولد را کہ مقتدای ایشان ابن دحیہ کاذب است ائمۂ دین گفتن واستحسان ایشان را وحی آسمانی دانستن حال آنکہ بعض از میل بسوی بدعات وبعض بطمع دنیا وبعض بخوف حکام یا حیلۂ مجادلین وبعض از خطا در ادراک

از عدم فکر و رویه در مجوزین معدود اند آیا چه بلا شقاوت نیست و گر فهم که جمله مجوزین بدعت مولد اہل دین بودند یا رسی حجت در احکام خصوصاً نزد مؤلف کلمة الحق کتاب و سنت است نه اقوال و افعال علما امت و ایراد و روایات از ایشان درین رساله بنا بر افحام خصم است که سخنهای مشائخ خود می آویزد و ورنه این اقوال پیش او حسی ہیچ نیست و لہذا با وجود قول بدعت این احتفال این رساله را بہمین علت از مؤلفات مستنده خویش خارج ساخته و باثبات بدعیت عمل مولد در دلیل الطالب پرداخته ــ و اطلاق ضلالت بر استحسان محدثات دینیه بدون قیام دلیل وجود استحسان آیا صحیح نیست ــ و ہفوا تیکه در جواب خاتمه است ہمه خرافات است مردود و مطرود بودن آن بر اصحاب عقل و شعور ظاہر و جہل و وجل مقلد بدایونی مجتہدین وی در خاطر ہر کس و ناکس از آن باہر ــ یارب این چه بلا باشد که مبتدعین نه ماده جاحدین ہادی رسول الله صلعم و اصحاب کبار و خلفای راشدین رضی الله عنہم و متصیبن بدعات جہول مشائخ متصوفین ــ از اہل سنت انکار کنند و خصوم خویش را که نفور اند از شعار و دثار ایشان و متمسک اند به کتاب و سنت و آثار سلف در دین و ایمان ضال و مبتدع دانند فیا حسرتا و اخرتا برین انقلاب و انعکاس مہر قہر الہی بر سینه دارند و پرده بر گوش و چشم ایشان در حق و باطل امتیاز نکنند و ہیچ نفہمند و سخن حق نشنوند ختم الله علی قلوبہم و علی سمعہم و علی ابصارہم غشاوۃ نعوذ بالله منہا و لا حول و لا قوۃ الا بالله انا لله و انا الیه راجعون

تمام شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

حامداً و مصلیاً اما بعد این رسالہ ایست مسمی بہ **تہجین اللعین فی لحن الیقین** در جواب
ہرزہ درائی مقلد بدایونی کہ در جواب تعلیقات مولانا عرشی کردہ نامش عین الیقین نہادہ **قولہ**
صفحہ ۱۸ ہمادات جہال ست کہ امرے را در اثبات دعاوی خود جوشش و خروش می آرند الخ
اقول اول کلام در تفہیم بطور الزام و تنزل ست حسب زعم شیخ دہلوی و مقلد عین نہ بنا بہ تحقیق
— دوم — قول صاحب تفہیم بر مولانا عرشی کہ مقلد صاحب تفہیم نیست حجت نباشد و خود موافقت
یکی با دیگری از اہل علم معاصر باشد یا متقدم در مسئلہ ثابتہ بدلیل شرع از باب تقلید نیست بلکہ توفیق
ست چہ تقلید عبارت از قبول قول بے حجت در اے بی برہان دیگر ست چنانکہ شیوۂ نا مرضیہ معشر
مقلد ست **قولہ** صفحہ ۱۰ دعوی صراحت از ین حدیث ثابت نمودن الخ **اقول** مقلد بدایونی سخن
مولانا عرشی نفہمیدہ زعم نمودہ کہ معنی لفظ فاذا رایتم اختلافا — مولانا بخیال نیاوردہ حال آنکہ خود
بخیال نیاوردہ کہ معنی حدیث بدین لفظ این ست فاذا رایتم اختلافا بعد الاتفاق والاجماع علی حکم فعلیکم
بالاجماع — **قولہ** صفحہ ۱۹ روافض و خوارج و سائر اہل ضلال کہ تمسک بچنین روایات شاذہ الخ **اقول**
بحث درینجا در حدیث ابی ذر ست کہ در مسند احمد مروی و عمل ابو ذر بخلاف آن کہ متیقن ست ظاہر داین
عمل ابو ذر تا زمان اخیر ست پس تاخر عمل از روایت ظاہر و خطاب را مخصوص بمقلد کردن الی دلیل
محض ست و خلاف تا ہر چہ مخاطب بہ آن صحابہ کرام اند کہ اکثر ایشان اہل اجتہاد و احتمال لزوم
اتباع اجماع و منع از مخالفت بعد انعقاد اجماع مخالف سیاق و سباق لفظ این حدیث خاص ست

پس این احتمال ساقط است — ومعهذا اگرچه این احتمال مسلم شد واحتمال لزوم اتباع اجماع راجح موافق
فهم راوی صحابی اہل لسان استدلال بہ آن بر اتباع اکثر ساقط گردید — وبالفرض جائز ودرست
بودن تقلید ابی ذر — وابن عباس درین قول نہ ازجہت آنست کہ قول ایشان مخالف اکثرست
بلکہ بوجہ بودن اجماع متاخر بر خلاف آن — وثبوت خطای ایشان با دلہ دیگر **قولہ** صفحہ ۹۲
کہ بسیار روایات متعددہ حدیث اتباع جماعت عامہ وحدیث اتباع سواد اعظم الخ **اقول** از حدیث
افتراق فرق ظاہر کہ فرقہ ناجیہ فرقہ اصحابست وآنکہ بر طریقہ ایشان باشد پس جائیکہ حکم بوجوب اتباع
کدام فریق باشد حکم بوجوب اتباع ہمین فریق باشد کہ نجات منوط بطریقہ ہمین فریق ست
— ابو شامہ ست از مجتہدین مقلد بدایونی — درکتاب البدع والحوادث نوشتہ — حیث جاء الامر بلزوم
الجماعۃ المراد بہ لزوم الحق واتباعہ وان کان المتمسک بہ قلیلا والمخالف بہ کثیرا — لان الحق ما کان علیہ
الجماعۃ الاولی وہم الصحابۃ ولا عبرۃ الی کثرۃ اہل الباطل بعدہم **قولہ** صفحہ ۹۲ — از نافہمی خود مطلب
آیات کہ ہمہ واحادیث شہر لفیہ را از پایہ حجیت ساقط ساختن الخ **اقول** بر قول اہل موالید کہ
منجملۂ ایشان مقلد بدایونی ست معنی حدیث کہ اتباع اکثر لازم ست وحق منحصر در ایشان وکثرت
موجب عزت ست وقلت موجب ذلت مخالفت حدیث بمعنی مزعومی مر آیات مذکورہ را ظاہر
ست واحتجاج از حدیث درینصورت ساقط وائمۂ دین بحدیث مذکور احتجاج بر حجیت اجماع کردہ اند
اگرچہ دران نیز سخن ست نہ بر لزوم اتباع اکثر — وفرق ست درمیان قول روافض — وقول
اہل سنت روافض کثرت را دلیل بطلان وقلت را دلیل حقیت گردانیدہ اند واہل سنت
از ان منکر وگویند کہ کثرت وقلت معیار حق وباطل نیست بسا ست کہ حق بجانب قلیل باشد
واہل باطل کثیر باقی تفصیل در تحقیق الحق ست **قولہ** صفحہ ۹۳ برای حکم لزوم ضلالت بر ائمۂ امت
وتحریم وتکریم آنحضرت افترای عظیم بر صحابہ کرام می نماید الخ **اقول** قیام وقت حکایت قدوم
متفرع بر قیام وقت قدوم ست لہذا مجوزین برجواز آن استدلال باحادیث موہمہ جواز قیام
وقت قدوم کردہ اند — پس ناجائز والسنتن قیام وقت قدوم مستلزم باشد مر ناجائز والسنتن قیام
وقت حکایت قدوم را بطریق اولی — باقی ناجائز والسنتن اصحاب را مر قیام وقت قدوم را افترا گفتن
کذب صریح ست — وقول خفاجی — وکان النبی صلعم اذا جاء قیام لہ الصحابۃ — بالکل بی سند
ست بلکہ بطلان آن از حدیث انس کہ — لم یکن شخص احب الیہم من رسول اللہ صلعم وکانوا اذا راوہ
لم یقوموا لما یعلمون من کراہتہ لذلک ثابت — واز عدم قیام صحابہ بجہت مکروہ والسنتن آنحضرت صلعم عدم

تجویز آن بوجه کراهت وی صلعم ظاهرست — وثانیاً مراد از کراهت کراهت بجهت نهی ست ونهی اصل ست
در تحریم — وقول شیخ دهلوی وامثال او که — لم یکن هذه الکراهة للنهی — بی دلیل محض ست ومخالف
ظاهر ثالثاً مراد از حدیث لاتقوموا کما تقوم الاعاجم الخ — وچون قیام وقت حکایت قدوم متفرع بر قیام
وقت قدوم ست پس ثبوت عدم جواز قیام وقت قدوم مستلزم باشد مر عدم جواز قیام وقت حکایت
قدوم را بالطریق اولی — واگرچه بعض اهل علم سابق بجواز قیام وقت قدوم رفته اند لیکن کسی از ایشان
بجواز قیام وقت حکایت قدوم قائل نشده آری بعض اهل موالید قبیل این زمان باستدلال از
احادیث موهمه جواز قیام وقت قدوم بتجویز آن بتحریف معانی ادله پرداخته اند — باقی قیاس قیام
— بر مدح صحیح نیست که بر جواز مدح در حالت غیبت دلیلی قایم ست بخلاف قیام بحالت غیبت **قوله**
صفحه ۹۳ قطع نظر از آنکه در کلامش کلامیست عریض وطویل الخ **اقول** در صورت لزوم اتباع اکثر خلاف
قلیل مر اکثر را ناجائز ومعصیت باشد حال آنکه صحابه کرام این خلاف را جائز داشته اند — ومع هذا لزوم
اتباع اکثر مجتهدین مستلزم باشد مر وجوب ترک تقلید مجتهد مقلد را در مسائلیکه وی در آن متفرد ست یا جمع
قلیل بسوی آن رفته مثلاً حلت ضب نزد ائمه ثلثه ثابت ست بخلاف ابی حنیفه پس ترک تقلید امام در آن
لازم باشد ونیز استدلال باین حدیث بر قول مقلد بدایونی هیچ مفید در متنازع فیه نیست زیرا که قائل
جواز آن یکی از مجتهدین هم نیست چه جای اکثر پس اتباع اکثر اهل موالید که دور اند از منصب اجتهاد
بالاجماع واجب نباشد باقی عدم جواز اتباع قلیل در امثله مورده بوجه ثبوت آن از ادله دیگر ست
نه بوجه آنکه اتباع اکثر بمقابله قلیل واجب — ودر ایضاح بحث امور محدثه ست که اقتدای صحابه
ایشان بدرست فاعل آن شده اند بدعت حقیقیه باشد **قوله** صفحه ۹۴ این مجرد ادعاست ثانیاً
بر تقدیر تسلیمش خارج از اصل مبحث اگر مجتهدی بر مجتهد دیگر نسبت اجتهادش از انکار سکوت کند مستلزم
آن نیست که نزد این مجتهد آن اجتهاد صحیح باشد الخ **اقول** این مجرد ادعا نیست بلکه ثابت ست
از عدم وجود روایت انکار وسکوت خلق کثیر از صحابه کرام که شان ایشان — لایخافون فی
الله لومة لائم ست از انکار بر مخالف مرتکب معصیت که عادةً محال ست دلیل قبول ست پس اگر
خلاف اکثر نزد ایشان جائز نبودی ممکن نبود که برین خلاف که معصیت باشد سکوت کردندی لهذا
اصولیین حجیت اجماع اکثر را بهمین دلیل رد کرده اند — وبی شک خلاف اکثر گو از مجتهد باشد بدلیل حدیث
مذکور حسب معنی مزعوم مبتدعین معصیت ست واین خطا در اجتهاد نیست بلکه خلاف حدیث مرفوع
ست — وصاحب تنبیه هستند مقلد بدایونی را نیز مسلم که سکوت بر معصیت جائز نیست وسکوت ابوهریره

دران واقع ازمسائلیست که درآن مساغ اجتهاد ست — ودر کتب اصول مانند تحقیق شرح حسامی
مرقوم ست که چون بعض اهل اجماع نص کنند بر حکمی در مسئله قبل از استقرار مذاهب بر حکم این مسئله ومنتشر
گردد این حکم میان اهل عصر ومدت تامل دران بگذرد ومخالفی ظاهر نگردد اجماع باشد نزد جمهور علما واین
مسمی ست باجماع سکوتی ونیز در السنت در باب تقلید صحابی — فاما اذا کان القول فی حادثة من
حقها الاشتهار لا محالة ولا یحتمل الخفاء بان کانت الحاجة والبلوی تعم العامة واشتهر مثلها فیما بین الخواص
ولم یظهر خلاف من غیره فیه فهذا اجماع یجب العمل به — ونیز در تحقیق ست — وفی بعض النسخ وصورة المسئلة
فیما اذا ورد قول من الصحابی فیما یدرک بالقیاس ولم ینقل من غیره تسلیم ولا انکار ورد اذ لو کان وروده
فیما لا یدرک بالقیاس کان حجة بلاخلاف بین اصحابنا **قوله** صفحه ٥٩ درین حدیث که اطلاق جماعت
بر اثنین وما فوق آن آمده مستلزم آن نیست که هرجا در شرع لفظ جماعت آمده مراد ازان همین باشد
الخ **اقول** مقصود متعلق بالسنت که هرجا که در شرع لفظ جماعت آید مراد ازآن همین باشد بلکه غرض
رفع استلزام جماعت از برای اکثر ست نه استلزام جماعت از برای اثنین بدلیل آنکه اطلاق
جماعت بر اثنین نیز آمده پس جماعت را مخصوص به اکثر نمودن مخالف تصریح ست — وبطلان حمل
بر اجماع ازین قول لازم نمی آید — زیراکه نزد بعض اجماع واحد ست نزد بعض اجماع اثنین — ونزد بعض
اجماع ثلثه نیز حجت ست — فی التحقیق شرح الحسامی — واختلف فی انه لو لم یبق من المجتهدین الا واحد هل
یبقی الحجة بقوله ام لا — منهم من قال یکون حجة لان مضمون الدلیل السمعی ان لا یخرج الحق من هذه الامة
من غیر تفصیل لانه اذا لم یوجد من الامة سواه صدق علیه لفظ الامة لقوله تعالی ان ابراهیم کان امة
قانتا للّٰه حنیفا والاصل فی الاطلاق الحقیقة واذا کان امة دخل تحت النصوص الدالة علی عصمة
الامة عن الخطاء فیکون قوله حجة — ومنهم من قال لا یکون حجة لان الاجماع مشعر بالاجتماع واقل
ما یکون ذلک انما یکون بین اثنین فلا یکون قول واحد اجماعا ولا حجة واجبة الاتباع وهو الاظهر — ورأیت
فی بعض الحواشی ان اقل ما ینعقد به الاجماع ثلثة من العلماء — لان الاجماع مشتق من الجماعة واقل الجمع
الصحیح هو الثلثة والیه اشار عبارة شمس الائمة — حیث قال والاصح عندنا انهم اذا کانوا جماعة واتفقوا قولا او فتوی
من البعض مع سکوت الباقین فانه ینعقد الاجماع به وان لم یبلغوا حد التواتر — ومراد بحدیث هرچه
باشد بهرحال منافی صحت اطلاق جماعت بر اثنین وما فوقها نیست **قوله** صفحه ٦٠ این قول مخالف
آن ائمه دین نیست الخ **اقول** مقصود بایراد این قول آنست که مراد از جماعت غیر اهل فقه نیست
مانند عمر بن محمد ملا نه آنکه اطلاق جماعت بر اثنین وما فوقها درین قول آمده **قوله** صفحه ٦٠ ودرجائیکه

اجماع سکوتی

اجماع واحد یا اثنین یا ثلاثه

مثبت ترجیح اتباع سواد اعظم اند و علمای دین بدان استدلال فرموده اند کجاست الخ **اقول** اگر بقول
مقلد بدایونی از حدیث اتباع سواد اعظم مراد نیست که در هر وقت اتباع اکثر موجودین آن وقت باید نمود
سخنکی چشم خصم ست زیرا که این مفید دو امر ست اول آنکه کسیکه اتباع اکثر قرون ثلثه در خیر کرده
باشند گو دران اتباع اقل موجودین بعد قرون ثلثه بود مخالف حدیث مذکور نباشد — دوم آنکه
در بعض اوقات اتباع اکثر واجب نمی شود پس الزام مخالفت حدیث مذکور بمتبع اقل در بعض اوقات
بعد قرون ثلثه عائد نتوان شد **قوله** صفحه ۹۶ امریکه از صدها سال متوارث میان ائمه اعلام محبین
حضرت خیر الانام در اکثر بلاد اسلام ست الخ **اقول** دعوی توارث قیام فی المولد میان ائمه
اعلام بالکل باطل و غلط ست هیچیکی از ائمه اعلام قائل استحسان آن نیست آری از اهل موالید
برزنجی مجهول — و از مورخین حلبی قائل استحسان ست و برخلاف برزنجی — و حلبی صاحب سیرت شامی
— و شبراملسی — و ابن حجر مکی — و دیگران به بدعت بی اصل بودن آن قائل پس لو سلمنا که
خلاف اکثر جائز نیست لیکن با وجود یافتن تصریح کثیر بانکار چه گونه معلوم شد که مثبتین کثیر اند و در صورت
احتمال کثرت منکرین به نسبت احتمال کثرت مجوزین راجح پس رجحان احتمال کثرت منکرین
خلل در احتمال کثرت مثبتین با وجود مرجوحیت آن چرا نمی اندازد — و اقرار بقول علمای مقلدین
غافلین از تقسیم بدعت و بعدم دخول قیام در بدعت حسنه شان این علما را ابا با منکرین قیام یک
ذات می کند یا با مثبتین قیام و حق ظاهر شق اول ست — و اهل سنت که بزعم مقلد بدایونی اسمعیلیین
قائل باجماع و اتفاق در بعض مسائل موافق تصریح دیگر علمای معتمدین اهل بدعت برای الزام ایشان
بوده اند که موافق زعم ایشان همین تصریح برای تحقیق اجماع کافی ست — و اگر فرضا مانع این اجماع
و اتفاق یافته شود و اهل سنت را بدان اصرار نیست **قوله** صفحه ۹۷ آنچه مقلدین گفته اند همین قدر ست
که مقلد را ترک مذهب مصرح مجتهد صرف بنا بر شنیدن لفظ روایت کدامی حدیث مخالف قول
امام نمی رسد الخ **اقول** مقلدین را ترک مذهب مصرح مجتهد خود بنا بر شنیدن حدیث مخالف قول
امام خود با تصریح محدثین بصحت آن حدیث و استدلال دیگر مجتهدین غیر امام او بدان چرا نمی رسد — که دیگر
مجتهدین تحقیق معانی حدیث و تدقیق و تطبیق احکام آن و تمییز ناسخ و منسوخ و قوت و ضعف کرده اند —
و امام مقلدین اگرچه از ایشان زیاده تر ست لیکن زیاده تر بودنش از مجتهدین دیگر عموما مسلم نیست
و نه خصوصیت اهل الذکر به امام ایشان ثابت — و مجرد قول مجتهد که حجت شرعیه نیست برسولنا عمر
حجت نبود — و مقلد را با وجود عدم تحقیق معانی حدیث و تدقیق و قدرت تطبیق احکام و تمییز ناسخ و منسوخ

ولو نشده تعدیت حسب زعم متبدعین چگونه منصب احتجاج از احادیث حاصل گردیده واستنباط او از قبیل
کدام حجت از حجج شرعیه بوده ومعهذا قیام وقت حکایت قدوم بی شک بدعت است وموافق صریح
احادیث وتصریح ائمه مجتهدین لاسیما امام اعظم ابی حنیفه کوفی ضلالت بودن هر بدعت ثابت ونیز
چون فهم حکم امریکه مخالف مجتهد نیست از ظاهر احادیث شریفه وعمل بدان واحتجاج باحادیث
مذکوره حرام نبود وفهم حکم امریکه مخالف مجتهد است از ظاهر احادیث شریفه وعمل بدان واحتجاج
بدان حدیث چرا حرام باشد که تقلید مجتهد در منصوصات معلومه جائز نیست که حدیث رسول الله
صلعم دون از قول امام نتوان شد خصوصا در حالیکه این حکم وعمل موافق حکم وعمل دیگر مجتهدین غیر مجتهد
او باشد وخطای مجتهد در قول به نسخ ثابت شده باشد ویا شخصیکه خیال کرده شده در حقیقت ناسخ نبود
وجواب از احادیثیکه خصوم بدان استدلال کنند جوابی جز قول به نسخ هیچ داده نشود وحدیثی دیگر
معارض آن معدوم باشد باقی عدم قول چیزی در بعض اوقات با فعل آن در دیگر اوقات
گو این عدم بعد فعل باشد دلیل نسخ فعل نتوان شد که فعل مرة با ترک مفید سنیت است بدون
تاکد **قوله** صفحه ۹۸ صاحب رساله چه قسم جمیع علما را حسب قولش در انگشت آورده **اقول**
در اینجا تنزل است بمعتقد اهل هوا الیه وخلاف جمهور درین مسائل منقول است از معتمدین ایشان **قوله**
صفحه ۹۸ ثانیا از کجا ثابت است که ائمه مجتهدین بعد در انگشت آوردن الخ **اقول** عجب که مجتهدین
را علم بموافقت ومخالفت دیگر مجتهدین سابقین با عصر نباشد ومقلدین دریافته باشند **قوله** صفحه ۹۸
ثالثا در بعض مسائل اگر این امر هم فرض وتسلیم کرده شود الخ **اقول** اگر تخصیص احادیث بمسائل
غیر منصوصه فرض کرده شود تاهم بقول خود مقلد بداوی لی الیجاب وتر از مسائل اجتهادیه است
نه از مسائل منصوصه **قوله** صفحه ۹۹ البته اجماعیکه مصطلح اهل اصول است صرف باتفاق اکثر بر قول
مشهور منعقد نمی شود الخ **اقول** حنفیه دلائل را منحصر در اربعه کرده اند وانچه ورای آن داخل در
اربعه وراجع به آن پس اگر وجوب اتباع اکثر ازین احادیث ثابت باشد بوجود دلیل خامس
الزام مخالفت احادیث بحنفیه عائد گردد **قوله** صفحه ۱۰۰ همچنانکه در هر روز جمعه تسعیر جهنم نمی شود همچنان
در هر یوم الاثنین که یوم ولادت است تقلیل وتخفیف عذاب بر کسیکه فرح ولادت نموده بود وارد
است **اقول** در هیچ حدیث محتج به وارد نیست که کسیکه فرح ولادت نموده بود تقلیل وتخفیف
عذاب در هر روز اثنین بسبی شود ومعهذا عدم تسعیر جهنم عموما مشابه بتقلیل وتخفیف عذاب بر صرف
یک کس یا تسعیر جهنم عموما نیست **قوله** صفحه ۱۰۰ این افتراست بر امام مذکور ودیگر ائمه دین الخ

اقول چنانکه شیعه روز عاشورا را روز شهادت امام حسین گمان برند و احکام ماتم ولوحه وشیون
وگریه وزاری وفغان وبیقراری آغاز نهند — همچنان اهل مولد روز اثنین را روز تولد آنحضرت
صلعم گمان برند واحکام سرور وشادی تولد آغاز نهند پس این اثر السیئت بر ائمه اهل مولد
یا حقیقت واقعیه ست که فعل ایشان مشابه فعل شیعه ست — واز حدیث صوم اثنین بشکر تولد
سرور وشادی ومجالس بابتدای نمودن در هر اثنین ثابت نمی شود — وصوم هر اثنین معدول
از قیاس ست وهمین مراوست از مخالف عقل **قوله** صفحه . . البسبب ظهور آن نعمت در یوم ولادت
قائل شرف ومعتقد بقا ابرکت در هر یوم مثل آن بوده اند الخ **اقول** قائل شرف ومعتقد بقاء
برکت در هر یوم مثل آن بودن بی سند محض ست — وحدیث صوم اثنین دلالت بر آن
وبر استحباب اعاده شکر ندارد — بلکه مفاد آن صوم هر اثنین ست در شکر حصول نعمت در یکروز
پس این یک شکر ست که در هر اثنین بوزه کرده شود، نه اعاده شکر به شکرهای متعدده — باقی
حدیث را اصلا دلالت بر فضل هر یوم اثنین مانند فضلیکه اثنین ولادت را بود نیست **قوله**
صفحه . . اما آنچه بعض سفها مضمون احادیث شریفه را که ائمه دین تصریح آن فرموده اند مخالف
عقل واز شوائب وهم قرار داده اند الخ **اقول** مشروعیت صوم هر یوم اثنین بوجه تولد نه بلحاظ سرور
در یوم اثنین عقلی یعنی قیاسی نیست بلکه معدول از قیاس چنانکه عدم نقض وضوء از اکل لحم
وفساد وضوء از قهقهه بالغ در نماز — وبدین معنی مخالف عقل بودن حکمیکه ثابت از حدیث ست
لا باس به ست — وچون اینقدر مسلم ست که روزیکه شخصی پیدا شده باشد در آن روز معین از
هر سال ولادت وی گمان برده بعض علما عید گرفتن اصطلاح نموده اند — وظاهر که این اصطلاح
نمودن احداث ست بدون دلیل شرعی — پس مناقشه بدعت ضاله بودن درین اصطلاح
قائم ست — وهمچنین حال اطلاق ست در زمان لاحق بسبب ظهور نعمت در زمان سابق بگمان
بقای برکت وشرف دران زمان بدون ثبوت این بقا وعید بودن از ادله شرعیه که مناقشه
بدعت ضاله بودن درین اطلاق قائم ست زیرا که این اطلاق احداث ست بدون دلیل شرعی
— واین اصطلاح در حقیقت اصطلاح نیست حقیقةً اصطلاح آنست که از اهل اصطلاح باشد واهل اصطلاح
در هیچ امور شارع ست وبس — وقول قسطلانی — اول مفر خصم نیست که در آن بیان تعیین صحیح نیست
— به سبب واحد — الزاما للیهود والنصاری موافق زعم ایشان . . دوم — مجرد قول قسطلانی
که دلیل شرعی نیست بر هیچ مولانا عرشی حجت نتوان شد — وچون مشروعیت صوم عاشورا را

در شرع موسی بوحی الهی آنحضرت صلعم را معلوم شدن مظنون ست و مشابهت در همچو امور مضرت نیست
رفع مشابهت فی الجمله که نیز بکرده خاطر آنحضرت صلعم بود بضم تاسع یا تبدیل عاشورا به تاسع توان
شد گو اینقدر تغییر برای رفع هر مشابهت کافی نتوان شد — درینصورت کسی دیگر که صاحب وحی
نیست و بوحی الهی معلوم کردنش چیزی را ممکن نیست چگونه منشر و عجیب سرور در هر روز نظیر روز
ولادت عیسیٰ هم در شرع عیسیٰ علیه السلام معلوم توان کرد تا سرور بولادت وی علیه السلام
در هر روز نظیر روز تولد وی گو بضم روزی دیگر یا به تبدیل آن بروز دیگر یا به نیت برکت نه بقصد
ادای رسم نصرانیت نماید که مشابهت صورة نیز درینحال مفید عدم جواز باشد و قیاس این بآن
قیاس مع الفارق — و همچنین ست حال سرور ولادت در هر روز نظیر روز تولد آنحضرت صلعم که
دران مشابهت ست بفعل نصاری و در شرع این سرور معهود نیست — و اگر درینجا برای رفع
مشابهت اینقدر نغایه که این سرور ولادت آنحضرت ست و آن سرور ولادت عیسیٰ کافی
بودی در صلوة الی التنور مشابهت بعبادت نار که فعل مجوس ست نیز کافی بودی — زیراکه
صلوة ارکان مخصوصه برای خدا تعالیٰ ست — و عبادت نار غیر ارکان مذکوره برای نار **قوله**
صفحه ۱۰۱ در رد اقوال ائمه دین این خرافات طعن و ملام پیش ساختن خاک بر آفتاب انداختن
است الخ **اقول** ائمه دین که امامت ایشان مسلم ست نه قائل استحسان مجلس مولد اند و
نه از قائلین استحسان که در زمرهٔ اهل علم معدود اند مدعی انحصار محبت درین عمل مولد با ارتکاب
دیگر محرمات شرعیه بلکه درینجا تعرض ست از حال اهل موالید که بسیاری از ایشان مدعی انحصار محبت
درین عمل و دیگر بدعات باوجود این خصال و عادات ناشروعه باقی مقصود مولانا ازین کلام طعن و
ملام کسی نیست **قوله** صفحه ۱۰۲ الیس کسیکه ادنی فهم می دارد می داند که برین بیان این امام که
نیز صاحب سیرت شامی و غیره از علمای دین پسندیده و مرغوب ست ایراد مصادره علی المطلوب
فاسد الخ **اقول** گو امام ایشان درینجا بدعت حسنه بودنش و بدعت سیئه نبودنش را متفرع
بر نقل معنی بدعت حسنه نموده باشد چنانکه مزعوم مقلد بدایونی هست لیکن اندراج این عمل در معنی
بدعت حسنه و عدم صدق معنی بدعت سیئه را که بدلیل احسان الی الفقرا ثابت کرده موجب
لزوم مصادره علی المطلوب ست زیراکه مقدمات دلیل چنین باشد که عمل مولد در آن احسان
الی الفقرا است و آنچه در آن احسان الی الفقرا است بدعت حسنه ست یا بدعت سیئه نیست
دلبودن این دلیل از ضروب شکل اول بدیهی الانتاج اگرچه مسلم ست لیکن ثبوت صغری یعنی مقدمه

اولی آن محتاج ثبوت مدعاست چنانکه مولانا عرشی فرموده واین قسمیست از مصادره علی المطلوب
پس بدیهی الانتاج بودن شکل رافع مصادره علی المطلوب نتوان شد — باقی اثبات حیوانیت
زید از — زید انسان — وکل انسان حیوان درآن وقت دور از مصادره باشد که ثبوت انسانیت
زید بدیهی باشد غیر محتاج به ثبوت حیوانیت برای زید — وهمچنین اثبات فرس نبودن زید از —
زید انسان — ولا شیء من الانسان بفرس — درانوقت دور از مصادره خیال کرده شود که ثبوت
انسانیت زید محتاج به ثبوت فرس نبودن زید باشد — ومردود گفتن قولی بدون دلیل نزد
اهل علم مطرود ست — وانچه مولانا عرشی اطعام طعام را درعید غدیر بلاشک احسان فرموده وی
تقریر الزامی هست یا تنزلا بقول اهل هوا لیده وائمه ایشان علی الفرض والتسلیم — پس باین ادراک
وفهم حوصلهٔ رد کلام اعلام کردن خیر بیجائی یا جهل عام چه باشد **قوله** صفحه ۱۰۲ این قول هم بجهت
نافهمی کلام امام سرزده الخ **اقول** تفوه به نافهمی کلام از نافهمی این مایه جهل وظلام ست چه دعوی امام
وی همین ست که انچه در مدینه اربل سازند از مولد احسن چیزهائیست که ابتداع کرده اند آنرا در زمان
ما از انواع بدیکه معهود از صدر اول نیست **قوله** صفحه ۱۰۳ ظاهرا معنی ضرورت نمی دانند یا برای
تغلیط جهال این لفظ بر زبان می آرد الخ **اقول** زعم ندانستن معنی ضرورت محض جهالت ورزیدنست
ست برای توارث علی احاطهٔ تامه بجزئیات احوال وجمیع افعال هر مرد از صحابه وتابعین وتبع تابعین
چه ضرور ست — واندراج مجلس مولد که مجلس سرور ست به تولد شریف از تداعی مردم ودیگر لوازم آن
در مجالس اذکار که محمل آن مجالس وعظ وجمعه وجماعات صلوات بوده ممنوع واستحباب صوم هر دوشنبه
مغنی از نقل خصوص این عمل نتوان شد که آن چیزیست واین چیزی دیگر — واهتمام سلف وخلف بنقل
احوال وافعال آنحضرت صلعم عام از مباحات ومستحبات وسنن وفرائض وواجبات دلیل بین ست
برای ضرورت این توارث وشاهد به مخالفت عقل سلیم بودن عدم توارث آن — ومحل نزاع این مجلس
ست نه مجرد ذکر احوال وافعال واقوال شریف وی صلعم **قوله** صفحه ۱۰۴ دلیل صوم عاشورا در کتاب
سیرت شامی از حافظ عسقلانی صاحب فتح الباری منقول ست الخ **اقول** نقل در سیرت شامی از
رساله سیوطی ست لیکن اثری از ان در مصنفات حافظ عسقلانی نیست وفتوای حافظ را درین باب خاص
اصلی نیست — وروزه گرفتن آنحضرت بهر عاشورا را باعتماد مجرد قول یهود وبقصد موافقت ایشان مسلم نیست
بلکه روزه گرفتن وی ممکن ست که بوحی الهی یا دیگر اسباب علم که در شرع معتبر ست وبقصد موافقت حضرت موسی
باشد وادای شکر وروزه گرفتن در هر عاشورا را یک شکر ست که حضرت موسی التزام آن نموده نه شکر می

جداگانه در بهر عاشورا تا اعادهٔ شکر لازم آید — کرمانی — در شرح صحیح البخاری گفته — فان قلت کیف اعتمد صلعم
علی قول الیهود وفعله قلت لا یلزم منه الاعتماد لاحتمال نزول الوحی علی وفق ذلک — او صامه باجتهاده — او اخبر
من المسلم منهم کعبد الله بن سلام — او کان المخبرون من الیهود عدد التواتر ولا یشترط فی التواتر الاسلام
— و در محلی شرح موطا مرقوم ست — وعلی کل قلم یصمه اقتداء بهم فانه کان یصومه قبل ذلک وکان ذلک
فی وقت یحب فیه موافقة اهل الکتاب فیما لم ینه عنه سیما اذا کان فیه ما یخالف اهل الاوثان فلما فتحت مکة واشتهر الاسلام
احب مخالفتهم ایضا بالعزم علی صوم التاسع لما قیل له انهم یعظمونه — ونووی در شرح مسلم گفته — کان صلعم
یصومه کما تصوم قریش بمکة فلما قدم المدینة و وجد الیهود یصومونه صامه ایضا بوحی او تواتر منهم او اجتهاد ولا بمجرد
اخبار آحادهم — وشیخ دهلوی — در لمعات گفته — فنحن احق واولی بموسی منکم فیه دفع توهم موافقتهم یعنی
نحن نصوم موافقة لموسی علم لا موافقة لکم — باقی قول مولانا عرشی که لا نسلم که آنحضرت روزهٔ عاشورا را
بجهت آن گرفت که یهود گفته بودند — منافی نیست به بجا آوردن آنحضرت صلعم صوم عاشورا را بموافقت
یهود — زیرا که لازم نیست روزه گرفتن را بموافقت یهود — روزه گرفتن بگفتهٔ یهود — وآنچه از عینی آورده
هیچ مضر نیست — وقول قسطلانی مجرد رای اوست بر دیگران تسلیم آن چه ضرور **قوله** صفحه ۱۰۵ بودن
دو وجه دیگر برای امر که از دو حدیث دیگر ظاهر باشد مستلزم آن نیست که وجهی ثالث برای آن امر که
از حدیث صحیح دیگر باقرار ائمهٔ دین ثابت وصریح باشد باطل وفاسد الخ **اقول** در هر دو حدیث
که متعلق این دو وجه ست ذکر یهود نیست بلکه دران ذکر انبیای سابقین و نبی سابق ست — پس این توجیه
که — هؤلاء الیهود غیر یهود المدینة — دران — توجیه القول بما لا یرضی قائله ست — واحتمال جواز صوم در عید
نزد ایشان از دلیلی ثابت نیست فلا یعبأ به — وبهر حال لذین احادیث ثابت که روزه گرفتن بهر عاشورا
بقصد موافقت انبیا بود نه بقصد موافقت یهود — واز روزه گرفتن بموافقت یهود قصد موافقت وعمل بگفته
ایشان لازم نمی آید — و در انا احق بموسی منکم دلیل ست برانکه این روزه گرفتن بموافقت موسی بود
نه بقصد موافقت یهود چنانکه شیخ دهلوی در لمعات گفته — **قوله** صفحه ۱۰۶ ادعای اتفاق بر منسوخیت صوم
عاشورا که متبادر ازین کلام درین مقام نسخ نفس این صوم ست **اقول** از سیاق کلام ظاهر قول
باتفاق نسخ صوم عاشورا بوجه مشروع سابق ست ولس ومراد از اتفاق اتفاق متخاصمین ست در
محل نزاع واتفاق بر استحباب لائق التسلیم نیست بدلیل خلاف ابن عباس وابن عمر — ونووی در شرح صحیح مسلم
ذیل حدیث ابن عباس — اصبح یوم التاسع صائما — قلت اهکذا کان النبی صلعم یصومه قال نعم —
نوشته — هذا تصریح فی کون مذهب ابن عباس ان عاشوراء هو یوم التاسع و در محلی شرح موطا،

مرقوم ست — قیل هو الیوم التاسع — وعینی در شرح صحیح البخاری آورده — وذهب ابن عباس الی ان عاشوراء هو الیوم
التاسع — وقال بعض الصحابة هو الیوم الحادی عشر — در صحیح البخاری از ابن عمر مروی ست — قال صام النبی
صلعم یوم عاشوراء وامر بصیامه فلما فرض رمضان ترک وکان عبد الله لا یصومه الا ان یوافق صومه — عینی
— در شرح صحیح بخاری در شرح این حدیث گفته — ای صومه الذی یعتاده وغرضه انه کان لا یعتقده نفلا
— وجوه عدم استحباب در کلام مولانا عرشی رحمه الله تعالی مذکور ست — واز استحباب صوم در هر عاشوراء
اعادهٔ شکر نعمت سابقه در از منهٔ لاحقه ثابت نیست بلکه ثابت ازان روزه گرفتن در هر عاشوراء یک شکر
نعمت سابقه ست **قوله** صفحهٔ ١٠٠ — این همه سخن سازی وافترا پردازی ست دعوی اتفاق منسوخیت صوم
نمودن و بر ترمذی نه حواله کردن الخ **اقول** مقصود حوالهٔ منسوخیت صوم ست بر ترمذی نه حوالهٔ
اتفاق منسوخیت آن بر آن **قوله** صفحهٔ ١٠٠ برای اثبات دعوی منسوخیت صوم عاشوراء بالاتفاق
تصریح امام محمد در موطا نمودن هم کذب صریح ست الخ **اقول** مقصود بیان نسخ آن بوجه سابق ست
و بر قول قائلین وجوب از نسخ وجوب نیز نسخ آن بوجه سابق ثابت توان شد واز تصریح امام محمد
نسخ وجوب آن باتفاق ابی حنیفه وعامه ظاهر پس باتفاق مولانا عرشی معاندین او که حنفیه اند غالبا
نسخ ثابت ست **قوله** صفحهٔ ١٠١ دلالت این حدیث بر ممانعت صوم عاشوراء ممنوع ست الخ **اقول**
دلالت حدیث بر ممانعت ظاهر ست — زیراکه در حدیث — صمنا الیوم التاسع — است نه — صمنا الیوم
التاسع مع العاشر — ومفاد عبارت اولی روزه گرفتن یوم تاسع بدل عاشر ست نه ضم یوم تاسع با عاشر
در روزه گرفتن لهذا قرطبی گفته — ظاهره انه کان عزم ان یصوم التاسع بدل العاشر — واگرچه فرض
کرده شود که آثار ابن عباس مضطرب ست لیکن از اضطراب آن اضطراب حدیث — صمنا الیوم التاسع
یا حدیث — لاصومن التاسع — لازم نمی آید وحدیث درین باب حجت کافی ست — باقی اقوال بعض اهل
علم که حجج شرعیه نیست بر مولانا حجت نباشد **قوله** صفحهٔ ١٠١ نسخ جواز وفضیلت به نسخ فرضیت که مختار بعض محققین
باشد قاعدهٔ متفقهٔ اهل اصول نیست الخ **اقول** نسخ جواز وفضیلت به نسخ فرضیت اگرچه متفق علیه اهل
اصول نیست لیکن متفق علیه اصولیین حنفیه بی شک ست ومقلد بدایونی خود تسلیم کرده که مختار بعض محققین
همین ست ومقصود اتفاق نیست بلکه مذهب حنفیه وخلاف همچو صاحب مسلم قادح مذهب نتوان شد
در منار مرقوم ست واذا انعدمت صفة الوجوب للمامور به لا یبقی صفة الجواز عندنا خلافا للشافعی — ودر صبح صادق
شرح منار مذکور ست — تحریره علی ما فی کتب الشافعیة انه اذا نسخ الوجوب هل یبقی الجواز بالدلیل الاول
ام لم یبق — والی الاول ذهب جمهور الشافعیة وغیرهم — والی الثانی مال علمائنا رحمهم الله تعالی — شرح انتهی

نسخ جواز نسخ وجوب

الامام حجة الاسلام ابوحامد الغزالی — از شرح مسلم خود آورده — ویبقی الکلام فی الثالث وفیه خلاف فعندنا لایبقی وعند الشافعیة یبقی **قوله** صفحه ۱۱۱ — اما جائیکه نص نسخ خود دلالت بر اباحت وجواز دارد پس در ان هیچگونه کلام ونزاع نیست وصوم عاشورا را از همین قبیل ست **اقول** اگرچه کسی صوم عاشورا را از همین قبیل گفته باشد لیکن این قول او نزد مولانا مسلم نیست چه آن جناب را کلام ست در ثبوت جوازش از حدیث صحیح مرفوع **قوله** صفحه ۱۱۱ هرگاه از حدیث شریف اعادهٔ شکر نعمت بعد مرور از مان ثابت گردیده الخ **اقول** اعادهٔ شکر از حدیث ثابت نیست وانچه ثابت ست یک شکر ست بصوم بر عاشورا را — ومحل مجالس اذکار مجالس وعظ ومجالس جمعه وجماعات صلوات ست ومحل نزاع مجلس اذکار نیست بلکه محل نزاع مجلس سرور ولادت ست که به تداعی مردم وآوردن شیرینی ودیگر لوازم منعقد می شود وتقیس علیه صوم ست وتقیس مجلس مذکور وتباین هر دو بین ست **قوله** صفحه ۱۱۲ — ای اهل اسلام انصاف فرمایید که این چه لی دینی ست که در شان ائمهٔ دین الخ **اقول** استناد صاحب حصن حصین وغیره باین روایت برای استحسان عمل مولد خطا ست چه درین استناد اعتماد ست بر خواب — و بر قول ابی لهب کافر در خواب — وخواب وقول کافر لائق اعتماد نیست وکلام در صحت این روایت علاوه بر انست — ودر روایت بخاری — در روایت مستند اهل مولد فرقی ظاهر ست — بخاری روایت کرده قال عروة — وثویبة مولاة لابی لهب کان ابولهب اعتقها فارضعت النبی صلعم فلما مات ابولهب اریه بعض اهله بشر حیبة — قال له ماذا لقیت — قال ابولهب لم الق بعدکم غیر انی سقیت فی هذه بعتاقتی ثویبة — درین روایت صرف اعتاق ثویبه وسیرابی یافتن بسبب اعتاق ثویبه وخواب دیدن بعض اهل ابی لهب مذکور ست — نه اعتاق ثویبه وقت بشارت دادن وی به تولد نبی صلعم ومسرور شدن ابی لهب بولادت وی صلعم وتخفیف عذاب در خصوص روز اثنین بسبب سرور تولد وخواب دیدن خاص حضرت عباس — واز روی کتب سیر اعتاق ثویبه وقت شنیدن بشارت ولادت باطل ست — حافظ ابن حجر — در فتح الباری فرموده — ظاهره ان عتقه لها کان قبل ارضاعها — والذی فی السیر یخالفه وهو ان اباهب اعتقها قبیل الهجرة وذلک بعد الارضاع بدهر طویل وقسطلانی گفته — والذی فی السیر ان ابالهب اعتقها قبیل الهجرة وذلک بعد الارضاع بدهر طویل — وابن عبدالبر در استیعاب آورده — واعتقها ابولهب بعد ما هاجر رسول الله صلعم الی المدینة — ودر تاریخ خمیس مرقوم ست وفی الاستیعاب قال احمد بن محمد اعتقها ابولهب بعد ما هاجر رسول الله صلعم الی المدینة فاثابه الله تعالی علی ذلک بان سقاه الله لیلة کل اثنین — فی مثل نقرة الابهام کذا فی

روایت اعتاق ثویبه

جمع بین روایات اعتاق ثویبه

سیرة مغلطائی — والمنتقی — وابن حجر در اصابه گفته — قال ابن سعد اخبرنا الواقدی عن غیر واحد من اهل العلم قالوا
کانت ثویبة تدخل علی رسول الله صلعم فیصلها وهو بمکة وکانت خدیجة تکرمها وهی علی ملک ابی لهب
وسألته ان یبیعها لها فامتنع فلما هاجر رسول الله صلعم اعتقها ابولهب — وخفاجی در شرح شفا آورده
وفی السیر انه اعتقها بعد ولادته بدهر طویل وهو المروی فی غیر السیر — وفی المذاهب ما یخالفه
— در روایت بخاری که مفید مدعای اهل موالید نیست ورحجت بودن آن نیز سخن ست حافظ
ابن حجر — در فتح الباری گفته — وفی الحدیث دلالة علی ان الکافر ینفعه العمل الصالح فی الآخرة
— ولکنه مخالف لظاهر القرآن قال الله تعالی — وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً
منثورا — واجیب اولا بان الخبر مرسل ارسله عروة ولم یذکر من حدثه به — وعلی تقدیر ان
یکون موصولا فالذی فی الخبر رؤیا منام فلا حجة فیه — ولعل الذی رآها لم یکن اذ ذاک اسلم
بعد فلا یحتج به — وقسطلانی در شرح صحیح البخاری آورده — واستدل بهذا علی ان الکافر قد
ینفعه العمل الصالح فی الآخرة وهو مردود لظاهر قوله — وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه هباءً
منثورا — لاسیما والخبر مرسل ارسله عروة ولم یذکر من حدثه به — وعلی تقدیر ان یکون موصولا
فلا یحتج به — اذ هو رؤیا منام لا یثبت به حکم شرعی — وکرمانی — در شرح صحیح البخاری نوشته
— فان قلت فیه دلیل علی ان الکافر ینفعه العمل الصالح ثم قال تعالی فجعلناه هباءً — قلت لا او
الرؤیا لیست بدلیل — باقی تخفیف عذاب کافر که از بعض اهل علم نقل کرده مخالف نصوص ست
اولئک الذین اشتروا الحیوة الدنیا بالآخرة فلا یخفف عنهم العذاب ولاهم ینصرون — ان الذین
کفروا وماتوا وهم کفار اولئک علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا یخفف عنهم العذاب
ولاهم ینظرون — اولئک جزاؤهم ان علیهم لعنة الله والملائکة والناس اجمعین خالدین فیها لا
یخفف عنهم العذاب ولاهم ینظرون — والذین کفروا لهم نار جهنم لا یقضی علیهم فیموتوا ولا یخفف عنهم
من عذابها — وقول خفاجی — لانه لعبد الحشر — ولانه لما نجیهم من النار فکانه لم یعذبهم اصلا —
تخصیص وتقیید بلا دلیل ست — ودر فتح الباری از قاضی عیاض منقول ست که — قال انعقد الاجماع
علی ان الکفار لا ینفعهم اعمالهم ولا یثابون علیها بنعیم ولا یخفف عنهم عذاب وان کان بعضهم اشد عذابا
من بعض **قوله** صفحه ۱۱۴ — اولا این چه خبط وکلام بی ربط ست وعوی باطل بودن روایت
کرده الخ **اقول** روایت کردن بیهقی هر قسم روایت را بجهت آن آورده که باطل گفتن
منافی روایت کردن وی نیست ومدار صحت روایت بر ثقه وعدالت رواة ست قول مستدل

صحت آن بدون اثبات ثقت وعدالت رواۃ آن از اقوال ائمہ جرح وتعدیل باطل ست و باطل
نیز از قسمی ضعیف ست پس حکم بضعف منافی حکم بطلان نباشد — و احتجاج از عام ضعیف روات
ست — لطف آنکہ خود بیہقی اینحدیث یعنی حدیث عقیقہ بعد نبوت را منکر گفتہ و درین روایت عبداللہ
ابن محرر راوی ست — و ہو ضعیف جدا کذا فی التلخیص — وانہ متروک کذا فی التقریب — فی المیزان
للذہبی ہو من بلایا عبداللہ بن المحرر الجرازی — قال احمد ترک الناس حدیثہ — وقال الجوزجانی
ہالک — وقال الدارقطنی — وجماعۃ متروک — وقال ابن حبان کان من خیار عباد اللہ الا انہ کان
یکذب ولا یعلم ویقلب الاخبار ولا یفہم — وقال ابن معین لیس بثقۃ — ونووی در شرح مہذب گفتہ
— ہذا حدیث باطل — باقی ذکر اصول حنفیہ برای الزام ہم مذہبان مقلد بدایونی ست کہ مدعی
حنفیت بودہ اند **قولہ** صفحہ ۱۱۵ برای رد اقوال ائمہ دین مستندین خود از طرف خود ارشاد آنحضرت
را کہ بموجب حدیث صحیح در جواب سوال صوم آن یوم واقع ست الخ **اقول** حاصل جواب
بدین تقدیر آن باشد کہ در فردی ازین روز وقوع این وقائع شدہ لہذا امید نزول رحمت الٰہی
درین روز ست پس برای نیل رحمت الٰہی درین روز مناسب باعمال صالحہ کہ از انجملہ صوم ست باید
بود — دریصورت استدلال بدین حدیث بر مدعای اہل مولد اصلا صحیح نبود — وقول صاحب
مظاہر وغیرہ حجت شرعیہ نیست تا بر مولانا حجت باشد **قولہ** صفحہ ۱۱۵ — اولا این قیاس درست نیست کہ
در یحدیث ذکر خلقت آدم علیہ السلام در جواب فضیلت واقع نگردیدہ الخ **اقول** بہم ذکر تولد
شریف در حدیث صوم اثنین در وجہ صوم ست نہ در وجہ فضیلت اثنین — و معہذا ذکر این فضائل
در حدیث جمعہ بہ سیاق — خیر یوم طلعت علیہ الشمس یوم الجمعۃ — واقع پس محل بیان فضل ست
— و در قول قاضی تخصیص اخراج آدم وقیام ساعت نیست بلکہ عموم ست بہ نسبت جملہ فضائل
مذکورہ — وچنانکہ قاضی حدیث یوم جمعہ را بوجہ ذکر اخراج آدم وقیام ساعت بر نہی محمول
کردہ ہمچنین حدیث صوم اثنین بدلیل احادیث دیگر کہ دران وارد ست — تعرض الاعمال یوم
الاثنین والخمیس فاحب ان یعرض عملی وانا صائم — وان النبی صلعم کان یصوم یوم الاثنین والخمیس
فقال ان یوم الاثنین والخمیس یغفر اللہ فیہما لکل مسلم — باقی قول ابن العربی وامثال او تاویل
او ست واجب القبول نیست **قولہ** صفحہ ۱۱۶ واز برکت وشرف یوم الاثنین بجہت بودنش نظیر
یوم ولادت انکار نمودن الخ **اقول** قول ملا علی قاری حجت شرعیہ نیست و چنانکہ در حدیث
صحیح مصرح انحراف از قبول آن و بہتادیل بعض شراح با وجود تاویلی دیگر کہ موفق بین الحدیثین ست

تا ذکر دن چه حیاست **قوله** صفحه ۱۱۶ — از انجمله جناب حضرت صدیقه کمترین کبری رضی الله عنها فرمود
— ان کان رسول الله صلعم لیدع العمل الخ **اقول** مراد عائشه ترک عمل سنت بعد فعل نه ترک سنتم چنانکه
شراح حدیث تصریح به آن نموده اند **قوله** صفحه ۱۱۰ — اما قطع نظر از انهمه می گوییم که بر اهل دین
مخفی نخواهد بود با وجود دیگر حضرت شارع در وجوه فضائل جمعه هم ولادت شریف حضرت آدم الخ
اقول چنانکه حضرت شارع در یوم ولادت شریف بخیال وقوع واقعه وفات شریف غم وحزن را
درین روز مشروع نفرموده همچنان بخیال تولد شریف سرور وشادی را نیز درین روز مشروع نفرموده
و مشروعیت صوم درین روز اگر بخیال تولد شریف درین روز فرض کرده آید مستلزم مشروعیت
سرور وشادی نتوان شد که صوم را خصوصیت بسرور وشادی نیست — وحدیث حیاتی خیر لکم ومماتی
خیر لکم قطع نظر از نیکه هیچ مفید مدعای مقلد بدایونی نیست — متکلم فیه عند المحدثین ست راوی
آن خراش بن عبد الله از انس مجروح ست — ابن العراق — در تنزیه الشریعه گفته خراش بن عبد الله
عن انس ساقط — و ذهبی در میزان آورده — قال ابن حبان لا یحل کتابة حدیثه الا علی الاعتبار

تمام شد

بسم اللہ الرحمن الرحیم

للہ الحمد والمنۃ وعلی رسولہ محمد وآلہ واصحابہ الصلوۃ والتحیۃ اما بعد این رسالہ ایست مسمی بہ تائید التنقید دربارۂ تزئیف مقال نقد بلیغ بدایونی کہ در تنقید امام مخدوم مولانا بحر العلوم جناب نواب عالیجاہ امیر الملک دام اجلالہم قائل آن بودہ حرکت مذبوحی نمودہ — ومن اللہ الجلیل الہدایۃ الی سواء السبیل قولہ صفحہ ۱۰ این فقرہ ایست بحث انیکہ در کتاب سیرت شامی الخ اقول در سیرت شامیہ از ابی شامہ منقولست عمل مولد شائع فیہ کہ منقول ست — وکان اول من فعل ذلک بالموصل الشیخ عمر بن محمد الملا احد الصالحین المشہورین — مفید استناد بہ شیخ مذکور نیست بلکہ منظور رد ان نشان دادن فاعل اول عمل مسطور ست — واز مجرد قول ابی شامہ بشہرت صلاح عمر بن محمد شہرت صلاح او وشناختن مشائخ صوفیہ وعلمای کرام او را وآوردن مشائخ صوفیہ وعلمای کرام سند نش در کتبہای خود لازم نمی آید چہ جای کہ از اہل علم بودنش وشہرت بہ آن از ان ثابت گردد بسیار کسان مشہور بصلاح باشند ودر حقیقت کاذب ولی علم — ابن حبان در حق عبد اللہ بن محمد گفتہ کان من خیار عباد اللہ الا انہ کان یکذب ولا یعلم ویقلب الاخبار ولا یفہم — با جملہ نسبت افترا بحضرت نا قد فتوی کذب ست وافترا **قولہ** صفحہ ۱۱ قطع نظر از انکہ سلطان عادل اسلام واہتمام این فعل باقتدای صالح مشہور امت خیر الانام علیہ السلام نمودہ وعلما وصلحا حاضر شدند الخ **اقول** فسق شاہ اربل از استعمال بہ غنا وملاہی وآلات لہو درخصوص عمل مولد خود ثابت — وحال علما وصلحا کہ ذکر خصوص الیشان

در مجلس مذکور کنند خیال کردنیست ایا مقتضاے علم و صلاح ہمین ہست کہ از دنیا طلبی بمجالس غنا
و ملاہے شامل گردند و مدح سرائی ابن خلکان کہ از ہم مذہبان سلطان مغلوبان استیلای او بود
لائق اعتماد نیست ـ ولو سلم پس این عمل او خالی از اسراف و تبذیر و دیگر منکرات نبود پس بدولت
این عمل نجات از فسق متعذر ست اگر بدل این کار نیز از صرف بر بہر فقرا و تیامی و ارامل میکرد از لوم فسق
و فجور مصئون و محفوظ ماندی ـ و برای ثبوت امر اول قول ابن خلکان ـ و سبط ابن الجوزی کافیست ـ
ابن خلکان گفتہ ـ و تقدم مظفر الدین بنصب قباب من الخشب ـ و کل قبۃ اربع او خمس طبقات و یعمل
مقدار عشرین قبہ او اکثر ـ منہا ـ قبۃ لہ ـ والباقی للامراء و اعیان دولتہ ـ لکل احد قبۃ ـ فاذا کان
اول الصفر زینوا تلک القباب بانواع الزینۃ الفاخرۃ ـ و قعد فی کل طبقۃ جوق من المغانی و جوق من ارباب
الخیال و من اصحاب الملاہے ـ سبط ابن الجوزی گفتہ ـ و کان یعمل للصوفیۃ سماعا من الظہر الی الفجر
و یرقص بنفسہ ـ حکم غنا و ملاہے و سماع و رقص اینست ـ فی المحیط ـ لا یجوز الوقف علی صوفیۃ زماننا
لانہم یرقصون ـ و فی جواہر الفقہ ـ السماع والقول والرقص الذی یفعلہ المتصوفۃ فی زماننا حرام
لا یجوز الجلوس علیہ ـ و فی جامع الفتاوی ـ الغناء و استماع الملاہی و ضرب المزامیر والرقص کلہا
حرام و مستحلہا کافر تاب اللہ علی من ابتلی بہ ـ و فی شرح السیر الکبیر للسرخسی ـ والرقص الذی یفعلہ
المتصوفۃ فی زماننا حرام لا یجوز القصد الجلوس الیہ ہو والغناء والمزامیر سواء و مشائخ قبلہم فعلوا
غیر ما فعل ہولاء ـ و فی الجامع الصغیر لشمس الائمۃ السرخسی ـ لا تقبل شہادۃ من یتغنی و یرقص لانہ
کبیرۃ والکبیرۃ تسقط العدالۃ ـ و فی نصاب الاحتساب ـ ہل یجوز الرقص فی السماع ـ الجواب
ـ لا یجوز ـ و فی الاختیار انہ کبیرۃ فی جمیع الادیان ـ و فی شرح المشکوۃ للطیبی ـ و ما احدثہ المتصوفۃ
من السماع بالآلات فلا خلاف فی تحریمہ حتی ظہرت علی کثیر منہم افعال المجانین فیرقصون بحرکات متطابقۃ
ـ و تقطیعات متلاحقۃ ـ و زعموا ان تلک الامور من البر تثیر سنیات الاحوال و ہذا زندقۃ ـ فی
فتاوی البیہقی التغنی و استماعہ و ضرب الدف و جمیع انواع الملاہی حرام مستحلہا کافر ہدی اللہ الزمرۃ
المتجہلۃ الذین ابتلوا بہ قد حل علیہم الکفر ـ و فی الطریقۃ المحمدیۃ ـ و قد نص القرآن علی النہی عن الرقص
ـ و فی الذخیرۃ ـ الرقص کبیرۃ ـ و فی البزازی ـ حرمتہ بالاجماع ـ و افتی جلال الملۃ والدین
الکیلانی ـ بان مستحلہ کافر ـ کذا فی حاشیۃ الطحطاوی ـ و فی الدر المختار ـ و من یستحل
الرقص قالوا بکفرہ ولا سیما بالدف یلہو و یزمر ـ و فی الہندیۃ من التتمۃ سئل الحلوانی عمن سموا
انفسہم بالصوفیۃ فاختصوا بنوع لبسۃ و اشتغلوا باللہو والرقص و ادعوا لانفسہم منزلۃ فقال افتروا

علی اللہ کذبا — وفی الہدایۃ ولیت المسئلۃ علی ان الملاہی کلہا حرام حتی التغنی بضرب القصب
— وبودن ابن خلکان از ہم مذہبان شاہ اربل ظاہر است — ابن خلکان خود در ترجمہ او بیان گفت کان
عنده ناسمعہ بیۃ اربل مغن موصوف بالحذق والاجادۃ فی صنعۃ الغناء یقال لہ الشجاع — وصلاح الدین
— در ذیل تاریخ ابن خلکان در ترجمہ وی نوشتہ — وکان لہ میل الی لعض او لا والملوک لہ فیہ
اشعار رائقۃ — وجواز غنای عرب وطبل غزاۃ اگر تسلیم کردہ شود ہیچ مفید در برئیت شاہ اربل از
فسق نیست زیرا کہ مشغولی وے برقص وغناء وملاہی کہ بی شک حرام ست ثابت شدہ — و
بر قول غزالی قابل قبول نتوان شد — وغالبا لبعض اقوال او نیز مقلد بدایونی نیز مردود باشد
— قال فی المنخول — واما ابو حنیفۃ فقد قلب الشریعۃ ظہرا لبطن وشوش مسلکہا وجزم نظامہا — فی
الاحیاء — قد حکی ان ابا یوسف کان یہب مالہ لزوجتہ فی آخر الحول ویستوہب مالہا لاسقاط الزکوۃ
فحکی ذلک لابی حنیفۃ فقال ذلک من فقہہ وصدق فان ذلک من فقہ الدنیا — ولکن مضرتہ فی الآخرۃ
اعظم من کل جنایۃ ومثل ہذا العلم ہو الضار — وفی الاحیاء ایضا — فان قیل فہل یجوز لعنۃ اللہ علی
یزید لکونہ قاتل الحسین او امر بہ — قلنا ہذا لم یثبت اصلا فلا یجوز ان یقال انہ قتلہ او امر بہ مالم
یثبت فضلا عن اللعنۃ لانہ لا یجوز نسبۃ مسلم الی کبیرۃ من غیر تحقیق — وفی کتاب ابن ہبیرۃ — وما
ذکر الغزالی فی الاقتصاد فالحاد ولطرق خبیث فی عقیدۃ المسلمین فالحذر الحذر **قولہ** صفحہ ۱۲۰ الیشان
از جہالت خود امثال تجدید ہ راعین سے دانند الخ **اقول** چنانکہ الیشان عین می دانند ہمچنان
اہل ہوا لیہ نیز عین سے دانند ودعوی بقاء شرف وبرکت آن روز درین روز بی دلیل ست — بدون
کی ان فاسد شیعیان بقصد الضرور وتذکر ایام شہادت جناب امام در روز عاشورا وغیرہ کردہ مجلس
غم وماتم آراستن نیز ومستندین مجتہد مقلد بدایونی نیز جائز نیست وانچہ از علامہ خود آوردہ مراوش
الضرور وتذکر بلا قصد ست — ودر ہمین صواعق محرقہ ابن حجر مکی مرقوم ست — وایاہ ان یشتغل
ببدع الرافضۃ ونحوہم من الندب والنیاحۃ والحزن اولیس ذلک من اخلاق المؤمنین والا لکان
وفاۃ رسول اللہ صلعم اولی بذلک ونیز در السنت — فصار بولاد لجہلہم یتخذونہ موسما واولئک
لرفضہم ماتما وکلاہما مخطی مخالف للسنۃ — وسیوطی — در رسالہ ہو لدا آوردہ — قد قال ابن رجب —
فی کتاب اللطائف فی ذم الرافضۃ حیث اتخذ والیوم عاشوراء ماتما لاجل قتل الحسین رض لم یامر اللہ
ولا رسولہ باتخاذ ایام مصائب الانبیاء وموتہم ماتما فکیف بمن دونہم — وشیخ عبد القادر جیلانی
— در غنیہ گفتہ — لو جاز ان یتخذ ہذا الیوم مصیبۃ لاتخذتہ الصحابۃ والتابعون لانہم اقرب الینا وذا خص

اتخاذ تعزیہ روز عاشورا

قوله صفحه ۱۲۰ - خلاصة المرام آنکه چون وفات شریف جناب سرور کائنات که صرف اند و محرومی ما از
نعمت زیارت ست الخ **اقول** محرومی از نعمت زیارت و انقضاے خیر القرون آیا نقصے نیست
که بران اندوه و حزن کرده آید و شهادت حضرت امام حسین رضی الله عنه آیا موجب دوری جلال
رب العزت نیست پس چرا صرف تصور و تذکر ایام شهادت جناب امام و استرجاع بر مصائب
شان جائز خیال کرده شد و الاستنادین و مستند مستندین مقلد بدایونی چرا وفات آنحضرت
صلعم و مصیبت امام حسین رضی الله عنه را یکسان شمرده اند - ابن حجر مکی گفته - والاکان
وفاة رسول الله صلعم اولی بذلک - وابن رجب مستند سیوطی گفت - لم یامر الله ولا رسوله
باتخاذ ایام مصائب الانبیاء وموتهم ماتما فکیف بمن دونهم - و شیخ عبد القادر جیلانی در غنیه فرمود
- ولو جاز ان تتخذ یوم موته مصیبة لکان یوم الاثنین اولی بذلک اذ قبض الله نبیه فیه - وکذلک
ابو بکر الصدیق قبض فیه - وهو ما روی هشام بن عروة عن ابیه عن عائشة رضی الله عنها قالت
قال ابو بکر لی ای یوم توفی النبی صلعم فیه قلت یوم الاثنین - قال رضی الله عنه انی ارجو ان
اموت فیه فمات فیه - وفقد رسول الله صلعم - وفقد ابی بکر رضی الله عنه اعظم من فقد غیرهما
- و حدیث خیریت موت آنحضرت در حق امت متکلم فیه ست کما م **قوله صفحه ۱۲۱** امام حلبی در
انسان العیون الخ **اقول** از رد و حکایت رد کردن فلان فلان کس خبری را بوجوه مردود
درخور قبول بودن مذکور لازم نمی آید **قوله صفحه ۱۲۱** این دعوی آنوقت قابل ذکر بود الخ
اقول وقوع قلع و قمع رد این کسان بوجوه قویه از علماے حق بدست مثل ما صرفا کهانی برای
ذکر این دعوی کافی ست شهرت فاسقین مثل شهرت دین باشد یا نباشد چه جائیکه مبلا خذلک کلام فاسقین
علم و دیانت و تقوی و صلاحیت و رجحان شان بر رادین نمایان و عیان باشد **قوله صفحه ۱۲۱**
اگر قول آن یهودی مخالف شرع و عقل و مبتنی بر وهم فاسد و خیال کاسد بود الخ **اقول**
جواب دادن سائل حسب زعم و فهم و ادراک او امریست شایع محمود نه مذموم مگر زعم او در حقیقت
مبتنی بر وهم فاسد و خیال کاسد باشد ما بوفان فکر و عناد و قوة بحقائق و دقائق اسلام نرسند
باقی منقصت جناب فاروق و مردود بودن قول شراح ازین تاویل خیال کردن محض وهم ست
ناشی از سوء فهم **قوله صفحه ۱۲۱** - اول ورود صفت شجره در مصحف مجید غیر مسلم ست الخ **اقول**
انکار ورود صفت شجره که وقوع بیعت مسلمین مرضیین منزل علیهم السکینه زیر آن بوده انکار است
از آیت کریمه - لقد رضی الله عن المؤمنین اذ یبایعونک تحت الشجرة الآیة - و از روایت مصنف

ابن ابی شیبه مطلع نمودن حضرت عمر آنرا معلوم ست و شوکت اسلامی و صولت آن و حصول علم و یقین
باحکام کفر و شرک در عهد حضرت ممدوح محتاج بیان نیست و عدم تدوین احکام در بعض از امور هست و جه
که منجمله آن تبرک بآثار شریفه است چه دخل **قوله** صفحه ۱۲۱ منشای این خرافات نفهمیدن معنی لفظ مخالفت
ست الخ **اقول** مخالفت درینجا بمعنی عدم موافقت سنت ست و این ملک — در شرح مصابیح گفته

— کل خصلة اتی بها احد یدا لم تقبلها النبی صلعم فهی مخالفة للسنة — احکامیکه از کتاب الله ثابت نیست
واما از سنت ثابت پس مخالفت آن از کتاب الله بدینمعنی هیچ مضر نیست — و در حقیقت این
مخالفت مخالفت نیست بلکه در حکم موافقت زیراکه حجیت سنت از کتاب الله ثابت ست — باقی
مذموم بودن جمیع بدعات حسنهٔ مزعومهٔ مقلدهٔ بدایونی چه مضر ست — و بدعاتیکه حسن آن از ادلهٔ شرعیه
ثابت خود مخالف کتاب و سنت نیست — و استخلاف ابوبکر باجتهاد و اجماع بود پس در
حکم موافقت کتاب و سنت باشد. و مخالفت بدانمعنی که در حکم موافقت ست موجب طعن نتوان
شد — آری مخالفت رسول الله بمعنی عصیان و مخالفت صراحت امر و نهی رسول الله اگرچه باجتهاد
باشد موجب طعن ست و شاید که محل کلام شارح مقاصد و صاحب تحفه بر مثل همین معنی باشد
قوله صفحه ۱۲۲ خود را عالم دینیدار قرار داده تبرای شنیع در حق صحابهٔ کرام الخ **اقول** اطلاق
بدعت باستحسان آن مجاز ست و اطلاق و نیز برای آن محامل دیگر که بجای خود مذکور ست پس
وهم تبرای شنیع در حق صحابهٔ کرام ناشی از داء عضال بدعت ست و بس — و رد خرافات سبکی
در صارم منکی موجود ست و استناد بدان استناد ست بقول مردود — و آنچه سبکی گفته که فعل
مباح از اعتقاد ثواب محمود می شود قول باطل ست زیراکه اعتقاد ثواب در مباح ادخال ست

در دین آنچه از دین نیست و او خود گفته — که من ادخل فی الدین ما لیس منه فعلیه اثم البدعة — پس چه
جای این اعتقاد ست در چیزیکه هنوز اباحت آن متکلم فیه **قوله** صفحه ۱۲۳ — سوای حافظ سیوطی
دیگر ائمهٔ محققین هم مانند تورپشتی وغیره بودن عقیقه برای شکر نعمت تصریح فرموده اند الخ **اقول**
برای کسی بمقابله آنچه احادیث صحیحه ثابت لائق قبول نباشد **قوله** صفحه ۱۲۴ — حاصلش آنکه در
استحباب سرور ولادت سرور عالم صلعم شکی و ارتیابی نیست الخ **اقول** استحباب مطلق
سرور ولادت مستلزم استحباب سرور ولادت بعقد مجلس و دیگر قیود و لوازم آن نباشد چه برای
تحقق مطلق تحقق فرد دیگر از شایع مجاز ست مانند احیای سنت رسول کریم و اشاعت احکام و
آداب شرع قویم کافیست و مطلق دال بر تقیید خصوصیات و قیود نباشد — بحر العلوم — در شرح مسلم

آورده — ولا دلالة للمطلق — على الخصوص باحدى الدلالات الثلث د بوقا بر — واسنوی — در
شرح منهاج نوشته — ولا يلزم من ثبوت المطلق ثبوت المقيد — ونیز استوی در شرح منهاج نوشته
— ان صيغ العموم وان كانت عامة في الاشخاص فهي مطلقة في الاحوال والازمان والبقاع فلا يثبت
العموم فيها لاجل ثبوته في الاشخاص بل لا بد من دليل عليه — ودر اشراحات معالیه — شرح منار
— مسطور ست — والمقيد ما يدل على الذات مع زيادة قيد لا يدل عليه المطلق — ودر شرح عمده
مرقوم ست — ان هذه الخصوصيات بالوقت او بالحال والهيئة والفعل المخصوص يحتاج الى دليل
خاص تقتضي استحبابه بخصوصه وهذا اقرب والله اعلم — ونیز در شرح عمده مذکور ست — وورد عن
السلف الصالح ما يؤيده في مواضع — الا ترى ان ابن عمر قال في صلوة الضحى انها بدعة لانها
لم يثبت عنده فيها دليل ولم ير اندراجها تحت عمومات الصلوة لتخصيصها بالوقت المخصوص —
ومحل بحث استحباب عقد مجلس ست برای سرور ولادت نه استحباب مطلق سرور ولادت
قوله صفحه ۱۴۴ برای تائید امر یکه استحباب آن مندرج عمومات مندوبات شارع ست الخ
اقول محل تنازع فيه در عمومات مندوبات شارع مندرج نيست — ومجرد احتمال مطلق
برای یک دو اجزاء آن دلیل ثبوت آن نتوان شد بلکه برای ثبوت استحباب هر مقید
دلیلی جداگانه باید واستحسان چیزی بدون تحقق وجوه استحسان واهلیت اصحاب استحسان
نامقبول ست والهام ومنام دلیل شرعی نیست تا مفید استحباب مقید باثبوت استحباب
مطلق باشد در اشراحات معالیه مذکور ست — ولا اعتبار بالهام غير النبي ورؤياه — وخطیب شربینی
— در بدر طالع بشرح جمع الجوامع نوشته — ويقرب من الالهام رؤيا المنام فمن رأى النبي صلعم يامره
بشئ اوينهاه عنه لا يجوز له اعتماده مع ان من راه فقد رآه حقا وانما ذاك لعدم انضباط الرائي — و
کرمانی — در شرح صحیح البخاری گفته الرؤيا ليست بدليل وعلی قاری در شرح حصن حصین نوشته
فالاحكام المناميه والاحوال الكشفية لا اعتبار لها في الامور الشرعية وهذا اخر الكلام والسلام على
من اتبع الهدى

تمام شد